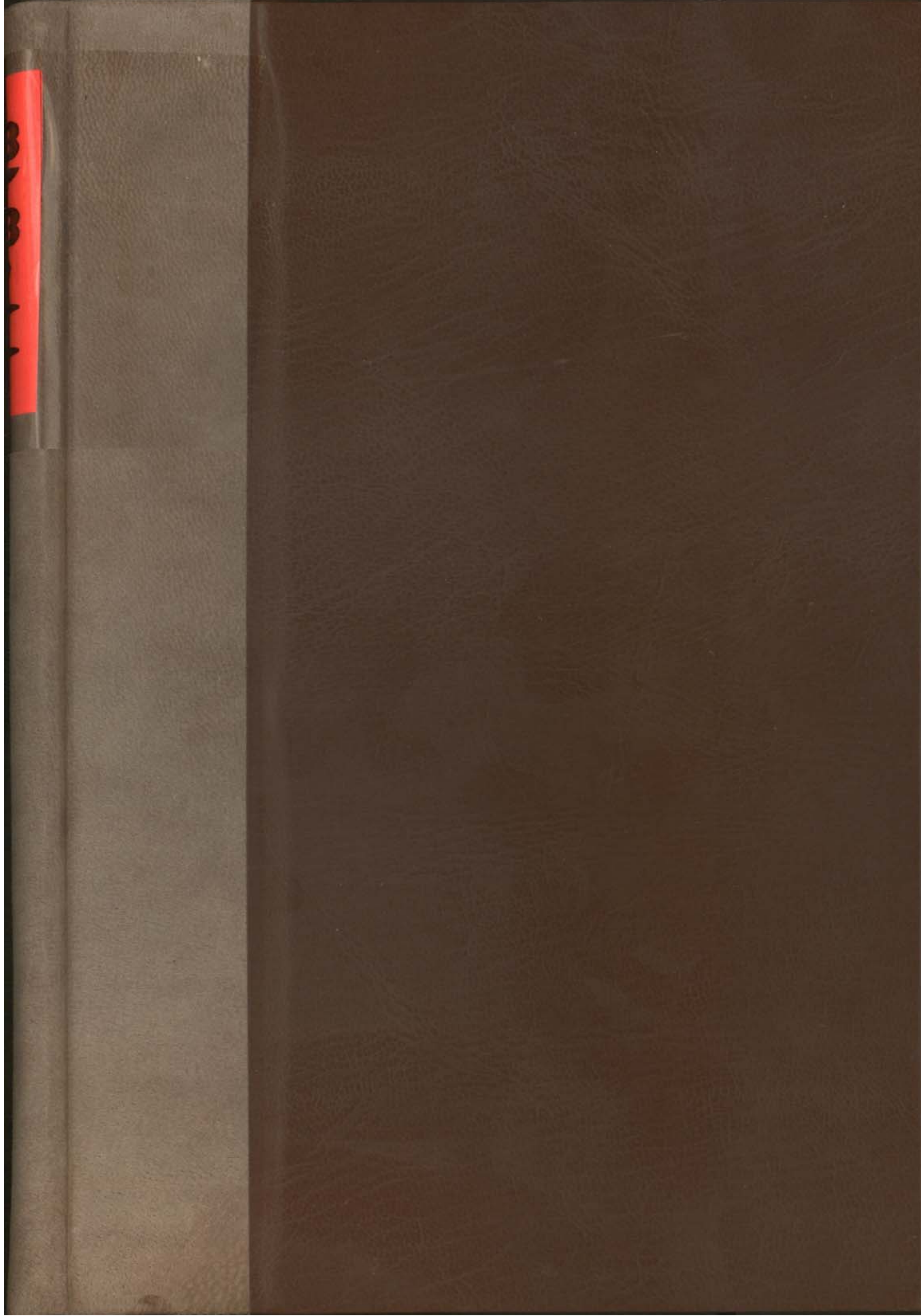
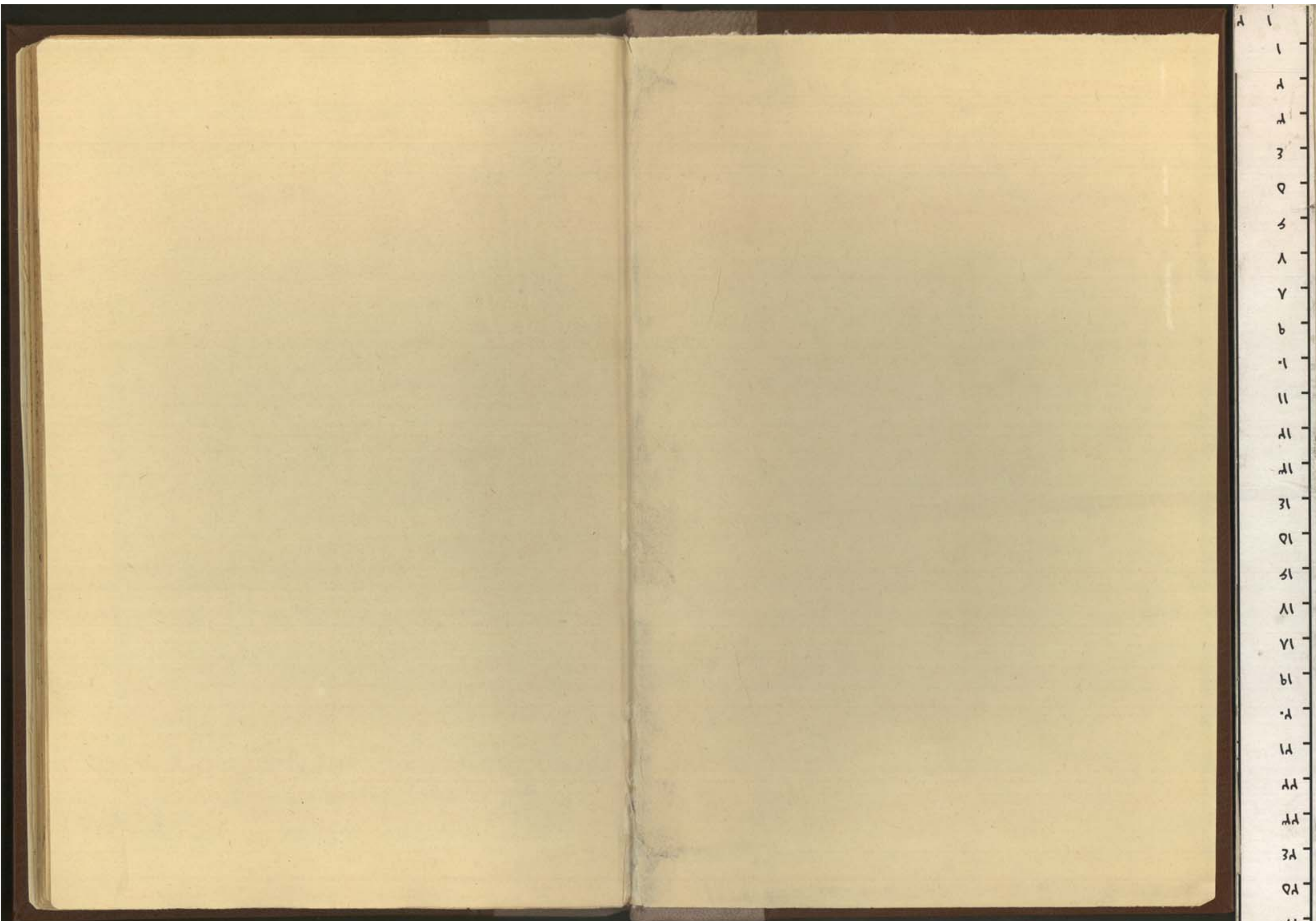
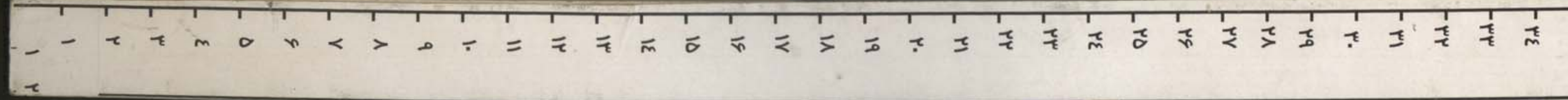






ف

فاعتبروا یا اولی الابصار

لله الحمد این کتاب مستطاب مرغوب الابرار محبوب الاخیار المسمّیٰ به

دقایق الاخبار

۱۳۱۲



باهتمام بندهٔ درگاه رب الرحیم قاضی عبدالکریم ابن قاضی نور محمد صاحب مرحوم تاجر کتب

در مطبع کریمی واقع بمبئی طبع گردید

بار اوّل تعداد ۲۰۰۰



بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد واله واصحابه
ستایش مر خدای را که پروردگار عالمهاست و درود بر فرستادهٔ وی که محمد است و بر آل او و اصحاب او

اجمعین **باب** فی تخلیق نور محمد صلی الله علیه واله وسلم
همه ایشان باب در آفرینش نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

قد جاء فی الخبر ان الله تعالی خلق شجرة ولها اربعة اغصان فسماها
تحقیق آمده است در حدیث که بتحقیق خدای تعالی آفرید درختی را که وی را چهار شاخ بودند پس نام نهاد آنرا

شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه واله وسلم فی حجاب من
درخت یقین پس از آن آفرید نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم در پرده از

درة بیضاء مثله کمثل الطاؤس ووضعه علی تلك الشجرة
مروارید سفید که مانند وی مانند طاؤس بود و نهاد وی را بر آن درخت

فسبح علیها مقدار سبعین الف سنة ثم خلق مراة الحیاء ووضعها
پس تسبیح گفت آن طاؤس بر آن درخت مدت هفتاد هزار سال پس از آن آفرید خدای تعالی آئینهٔ حیا را و نهاد آنرا

باستقباله فلما نظر الطاؤس فیها رای صورته احسن صورة و
پیش روی آن طاؤس پس چون نظر کرد طاؤس در آن آئینه دید صورت خود را خوبتر صورت و

ازین هیئة فاستحیی من الله فسجد خمس مرات فصارت علینا تلك
آراسته تر شکل پس حیا کرد از خدای تعالی پس سجده کرد پنج بار پس شدند بر ما آن

السجدات

السجدات فرضا موقتا فامر الله تعالی بخمس صلوت علی محمد صلی الله
سجده ها فرض در اوقات پس امر کرد خدای تعالی به پنج نماز بر محمد صلی الله تعالی

علیه واله وسلم وامته والله تعالی نظر الی ذلك النور فعرق حیاء
علیه و آله و سلم و بر امت وی و خدای تعالی نظر کرد بسوی آن نور پس عرق آورد آن نور از حیا

من الله تعالی فمن عرق راسه خلق الملئکة ومن عرق وجهه خلق
از خدای تعالی پس از عرق سر وی آفرید فرشتگان را و از عرق روی وی آفرید

العرش والکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر والحجاب والکواکب
عرش را و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماهتاب و پرده و ستاره ها را

وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الانبیاء والرسل والعلماء
و آنچه هست در آسمان و از عرق سینهٔ وی آفرید پیغمبران و رسولان و عالمان

والشهداء والصالحین ومن عرق حاجبیه خلق امة من المؤمنین
و شهیدان و صالحان را و از عرق ابروهای او آفرید جماعتی از مؤمنین

والمؤمنت والمسلمین والمسلمت ومن عرق اذنیه خلق ارواح الیهود
و مؤمنات و مسلمین و مسلمات و از عرق دو گوش وی آفرید ارواح یهود

والنصری والمجوس وما اشبه ذلك ومن عرق رجلیه خلق الارض
و نصاری و آتش پرستان را و آنچه مشابه است آنها را و از عرق دو پای وی آفرید زمین را

من المشرق والمغرب وما فیهما ثم امر الله نور محمد صلی الله علیه
از مشرق و مغرب و آنچه در زمین است پس از آن امر کرد خدای تعالی نور محمد صلی الله تعالی علیه

واله وسلم انظر الی امامك فنظر نور محمد صلی الله علیه واله
و آله و سلم را که نظر کن پیش روی خود پس نظر کرد نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله

وسلم فرای من امامه نورا وعن ورائه نورا وعن یمینه نورا و
و سلم را پس دید از پیش روی خود نور را و از پس پشت خود نور و از جانب راست خود نور و

عن یساره نورا وهو ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم
از جانب چپ خود نور و آن نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی بودند راضی باد خدای تعالی از ایشان

اجمعین ثم سبح سبعین الف سنة ثم خلق نور الانبیاء من
همه پس از آن تسبیح گفت آن نور محمدی هفتاد هزار سال پس از آن آفرید نور پیغمبران را از

نور محمد صلی الله علیه واله وسلم ثم نظر الی ذلك النور فخلق
نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پس از آن نظر کرد بسوی آن نور پس آفرید

ارواحهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ثم خلق قندیلا من
ارواح ایشان را پس گفتند نیست معبود مگر الله و محمد فرستادهٔ الله است پس از آن آفرید قالوسی را از

العقيق الاحمر يرى ظاهره من باطنه ثم خلق صورة محمد صلى الله

عقیق سرخ که دیده می شد ظاهر وی از باطن وی پس ازان آفرید صورت محمد صلی الله تعالی

عليه وآله وسلم كصورته في الدنيا ثم وضع في هذه القنديل

علیه و آله وسلم را مانند صورت آنحضرت که در دنیا بود پس ازان نهاد آن صورت در این قندیل

قيامه كقيامه في الصلوة ثم طافت الارواح حول نور محمد صلى الله

استادن آن صورت محمدی مانند استادن آنحضرت بود در نماز پس ازان طواف کردند ارواح گرد نور محمد صلی الله تعالی

عليه وآله وسلم فسبحوا وهللوا مقدار مائة الف سنة ثم امر

علیه و آله وسلم پس تسبیح گفتند ارواح و تهلیل گفتند مدت صد هزار سال پس ازان امر کرد

لينظروا اليها كلهم فينظرون اليها كلهم فمنهم من راى راسه فصار

خدا تعالی که نظر کنند ارواح بسوی آن صورت محمدی همه ایشان پس نظر کردند بسوی آن صورت همه ایشان پس بعضے از ایشان کسی که دید سر او پس گشت

خليفة وسلطانا بين الخلائق ومنهم من راى وجهه فصار اميرا

آن کس خلیفه و پادشاه درمیان مخلوق و بعضے از ایشان کسی بود که دید روئے مبارک آن صورت را پس گشت امیر

عادلا ومنهم من راى عينيه فصار حافظا لكلام الله تعالى ومنهم من

عدل کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو چشم آن صورت را پس گشت حافظ کلام خدا تعالی و بعضے از ایشان کسی بود

راى حاجبيه فصار مقبلا ومنهم من راى اذنيه فصار مستمعا

که دید دو ابروی او را پس گشت سعادتمند و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو گوش او را پس گشت شنونده حق

ومنهم من راى خديه فصار محسنا وعاقلا ومنهم من راى انفه

و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو رخساره او را پس گشت نیک و عاقل و بعضے از ایشان کسے بود که دید بینی او را

فصار حكيما وطبيبا وعطارا ومنهم من راى شفتيه فصار احسن

پس گشت حکیم و طبیب و عطار و بعضے از ایشان کسے بود که دید دو لب را پس گشت خوبتر

الوجه ووزيرا ومنهم من راى فمه فصار صائما ومنهم من

روے و وزیر و بعضے از ایشان کسی بود که دید دهان او را پس گشت روزه دار و بعضے از ایشان کسے بود که

راى سنه فصار احسن الوجه من الرجال والنساء ومنهم من

دید دندان او را پس گشت خوبروے از مردمان و زنان و بعضے از ایشان کسی بود که

راى لسانه فصار رسولا بين السلاطين ومنهم من راى حلقه فصار

دید زبان او را پس گشت رسول درمیان پادشاهان و بعضے از ایشان کسے بود که دید حلق او را پس گشت

واعظا ومؤذنا وناصحا ومنهم من راى لحيته فصار مجاهدا في

واعظ و مؤذن و ناصح و بعضے از ایشان کسی بود که دید ریش او را پس گشت جهاد کننده در

سبيل الله ومنهم من راى عنقه فصار تاجرا ومنهم من راى

راه خدا تعالی و بعضے از ایشان کسی بود که دید گردن او را پس گشت سوداگر و بعضے از ایشان کسی بود که دید

عضديه

عضديه فصار رماحا وسيافا ومنهم من راى عضده اليمنى فصار

دو بازوی او را پس گشت نیزه زن و شمشیر زن و بعضے از ایشان کسی بود که دید بازوی راست او را پس گشت

حجاما ومنهم من راى عضده اليسرى فصار جلادا وجاهدا ومنهم

حجامت کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید بازوی چپ او را پس گشت جلاد و توانا و بعضے از ایشان

من راى كفه اليمنى فصار صرافا وطرازا ومنهم من راى كفه اليسرى

کسی بود که دید کف راست او را پس گشت صراف و نقش کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید کف چپ او را

فصار كيالا ومنهم من راى يديه فصار سخيا وكياسا ومنهم من راى

پس گشت پیمانه و وزن کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو دست او را پس گشت سخی و زیرک و بعضے از ایشان کسی است که دید

ظهر كفيه فصار بخيلا ولئيما ومنهم من راى ظهر كفه اليمنى فصار

پشت دو دست او را پس گشت بخیل و ناکس و بعضے از ایشان کسی است که دید پشت دست راست او را پس گشت

صباغا ومنهم من راى ظهر كفه اليسرى فصار حاطبا ومنهم من راى

رنگ کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید پشت دست چپ او را پس گشت هیزم جمع کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید

انامله فصار كاتبا ومنهم من راى ظهور اصابعه اليمنى فصار خياطا

انگشتان او را پس گشت نویسنده و بعضے از ایشان کسی بود که دید پشت انگشتان دست راست او را پس گشت درزی

ومنهم من راى ظهور اصابعه اليسرى فصار حدادا ومنهم من راى

و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت انگشتان دست چپ او را پس گشت آهنگر و بعضے از ایشان کسے بود که دید

صدره فصار عالما وشكورا ومجتهدا ومنهم من راى ظهره فصار متواضعا

سینه او را پس گشت عالم و شکر کننده و مجتهد در علم و بعضے از ایشان کسی بود که دید پشت او را پس گشت تواضع کننده

ومطيعا بامر الشرع ومنهم من راى جبينه فصار غازيا ومنهم من

و فرمان بردار بحکم شریعت و بعضے از ایشان کسی بود که دید پیشانی او را پس گشت غازی و بعضی از ایشان کسی بود که

راى بطنه فصار قانعا وزاهدا ومنهم من راى ركبتيه فصار

دید شکم او را پس گشت قناعت کننده و زهد کننده و بعضے از ایشان کسی بود که دید دو زانوی او را پس گشت

ساجدا وراكعا ومنهم من راى رجليه فصار صيادا ومنهم من راى

سجده کننده و رکوع کننده و بعضے از ایشان کسے است که دید دو پاے او را پس گشت شکار کننده و بعضے از ایشان کسی است که دید

تحت قدميه فصار ماشيا ومنهم من راى ظله فصار مغنيا

زیر دو قدم او را پس گشت پیاده رونده و بعضے از ایشان کسی است که دید سایه او را پس گشت سرود کننده

وصاحب الطنبور ومنهم من لم ينظر اليه فصار مدعيا بربوبيته

و صاحب طنبور و بعضے از ایشان کسی است که ندید بسوی آن صورت محمدی پس گشت مدعی بربوبیت خود

كالفراعنة وغيرها من الكفار ومنهم من نظر اليه ولم

مانند فرعونان و غیر ایشان از کافران و بعضے از ایشان کسی بود که دید بسوی او و نه

يرة فصار يهوديا ونصرانيا ومجوسيا وغيرهم من الكفار
دیو او را پس گشت یهود و نصرانی و آتش پرست و غیر از ایشان از کافران

إعلم ان الله تعالى خلق الصلوة على صورة اسم احمد صلى الله
بدانکه تحقیق خدای تعالی آفرید نماز را بر صورت نام احمد صلی الله تعالی

عليه واله وسلم فالقيام في الصلوة مثل الالف والركوع
علیه و آله وسلم پس ایستادن در نماز مانند الف است و رکوع

كالحاء والسجود كالميم والقعود كالدال وخلق الخلق على صورة
مانند حا است و سجده مانند میم است و نشستن و تشهد مانند دال و آفرید خدای تعالی مخلوق را بر صورت

محمد فالراس مدور كالميم واليدان كالحاء والبطن كالميم والرجلان
محمد پس سر انسان مدور است مانند میم و دو دست او مانند حا است و شکم مانند میم دیگر است و دو پای

كالدال ولا يحرق احد من الكفار على صورته بل تبدل
مانند دال است و نسوزد هیچ یک از کافران بر صورت خود بلکه بدل کرده شود

صورته على صورة الخنزير والله تعالى اعلم به **باب ٢**
صورت وی بر صورت خوک و خدای تعالی عالم تر است بر او باب ٢

في تخليق ادم قال ابن عباس رضي الله عنهما خلق الله تعالى ادم
در آفریدن آدم علیه السلام فرمود ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که آفرید خدای تعالی آدم را

من اقاليم الدنيا فراسه من تراب الكعبة وصدره من تراب
از اقلیم های دنیا پس سر او از خاک کعبه است و سینه او از خاک

الدهنا وبطنه وظهره من تراب الهند ويديه من تراب
دهنا نام ولایتی است و شکم او و پشت او از خاک هند است و دو دست او از خاک

المشرق ورجليه من تراب المغرب وقال وهب ابن منبه
مشرق است و دو پای او از خاک مغرب است و گفت وهب بن منبه

رضي الله تعالى عنهما خلق الله تعالى ادم من الارض السبع
رضی الله تعالی عنهما که آفرید خدای تعالی آدم علیه السلام را از زمین های هفتگانه

فراسه من الاولى وعنقه من الثانية وصدره من الثالثة
پس سر او از زمین اول است و گردن او از زمین دویم است و سینه او از زمین سیوم است

ويديه من الرابعة وظهره وبطنه من الخامسة وفخذيه و
و دو دست او از زمین چهارم است و پشت او و شکم او از زمین پنجم است و دو ران او و

عجزه من السادسة وساقيه وقدميه من السابعة وفي رواية
سرین او از زمین ششم است و دو ساق او و دو قدم او از زمین هفتم است و در روایت

اخرى قال ابن عباس رضي الله عنهما خلق الله تعالى ادم راسه
دیگر گفت ابن عباس رضی الله عنهما که آفرید خدای تعالی آدم را سر او

من تراب البيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه من
از خاک بیت المقدس است و روی او از خاک جنت است و دندان او از

تراب الكوثر ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى
خاک کوثر است و دست راست او از خاک کعبه است و دست چپ او

من تراب الفارس ورجليه من تراب الهند وعظمه من تراب
از خاک فارس است و دو پای او از خاک هند است و استخوان او از خاک

الجبل وعورته من تراب البابل وظهره من تراب العراق وقلبه
کوه است و عورت او از خاک بابل است و پشت او از خاک عراق است و دل او

من تراب الفردوس ولسانه من تراب الطائف وعينيه من
از خاک جنت فردوس است و زبان او از خاک طایف است و دو چشم او از

تراب حوض الكوثر فلما كان راسه من تراب بيت المقدس
خاک حوض کوثر است پس هرگاه بوده سر او از خاک بیت المقدس

لاجرم صار موضع العقل والفطنة والنطق ولما كان وجهه
البته گشت سر جای عقل و زیرکی و گویایی و چون بود روی او

من تراب الجنة صار موضع الملاحة ولما كانت اسنانه من
از خاک جنت گشت جای نمکینی و چون بودند دندانهای او از

تراب الكوثر فصارت موضع الحلاوة ولما كانت يده اليمنى
خاک کوثر پس گشتند جای شیرینی و هرگاه بود دست راست او

من تراب الكعبة فصارت موضع المعونة ولما كانت ظهره
از خاک کعبه پس گشت جای مدد و هرگاه بود پشت او

من تراب العراق فصارت موضع القوة ولما كانت عورته
از خاک عراق پس گشت جای قوة و هرگاه بود عورت او

من تراب البابل فصارت موضع الشهوة ولما كانت عظمه من
از خاک بابل پس گشت جای شهوة و هرگاه بود استخوان او از

تراب الجبل فصارت موضع الصلابة ولما كانت قلبه من
خاک کوه پس گشت جای سختی و هرگاه بود دل او از

تراب الفردوس فصار موضع الايمان ولما كان لسانه من
خاک جنت فردوس پس گشت جای ایمان و هرگاه بود زبان او از

تُرَابِ الطَّآئِفِ فَصَارَ مَوْضِعَ الشَّهَادَةِ وَجَعَلَ فِيهِ تِسْعَةَ أَبْوَابٍ
خاک طایف پس گشت جای شهادت و آفرید خدای تعالی در آدم نه در را
سَبْعَةٌ فِي رَأْسِهِ وَهِيَ عَيْنَاهُ وَأُذُنَاهُ وَمَنْخِرَاهُ وَفَمُهُ وَاثْنَيْنِ
هفت در سر اوست و آن دو چشم اوست و دو گوش اوست و دو سوراخ بینی اوست و دهان اوست و دو دروازه
فِي بَدَنِهِ وَهِيَ قُبُلُهُ وَدُبُرُهُ وَجَمَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى الْحَوَاسَّ فِي آدَمَ
در بدن او آفریده و آن قبل او و دبر اوست و جمع کرد خدای تعالی حواس را در آدم
عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَصَرَ فِي الْعَيْنَيْنِ وَالسَّمْعَ فِي الْأُذُنَيْنِ وَالشَّمَّ فِي
علیه السلام دیدن در دو چشم و شنیدن در دو گوش و بوئیدن در
الْمَنْخِرَيْنِ وَالذَّوْقَ فِي اللِّسَانِ وَاللَّمْسَ فِي الْيَدَيْنِ وَالْمَشْيَ فِي الرِّجْلَيْنِ
دو سوراخ بینی و چشیدن در زبان و مس کردن در دو دست و رفتن در دو پای
وَيُقَالُ لَمَّا أَرَادَ اللّٰهُ أَنْ يَنْفُخَ الرُّوحَ فِي آدَمَ أَمَرَ الرُّوحَ أَنْ تَدْخُلَ
و گفته میشود که چون اراده کرد خدای تعالی اینکه در دمد روح را در آدم امر کرد روح را که داخل بشود
مِنْ فَمِهِ وَيُقَالُ مِنْ دِمَاغِهِ وَهُوَ الْأَصَحُّ فَاسْتَدَارَتْ فِيهِ مِقْدَارَ
از دهان او و گفته میشود از دماغ او و این صحیح تر است پس گشت روح در دماغ مدت
مِائَتَيْ عَامٍ ثُمَّ نَزَلَتْ مِنَ الرَّأْسِ إِلٰى عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ آدَمُ إِلٰى نَفْسِهِ
دو صد سال پس از آن فرود آمد از سر بسوی دو چشم او پس نظر کرد آدم بسوی نفس خود
فَرَأٰى كُلَّهُ طِينًا فَلَمَّا بَلَغَتْ إِلٰى أُذُنَيْهِ سَمِعَ تَسْبِيحَ الْمَلٰٓئِكَةِ ثُمَّ نَزَلَتْ
پس دید همه خود را گل پس چون رسید روح تا دو گوش او شنید تسبیح فرشتگان پس از آن فرود آمد روح
إِلٰى خَيْشُومِهِ فَعَطَسَ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ عَطْسِهِ نَزَلَتِ الرُّوحُ إِلٰى
تا دو سوراخ بینی او پس عطسه کرد آدم پیش از آنکه فارغ شود از عطسه فرود آمد روح تا
فَمِهِ وَلِسَانِهِ فَلَقَّنَهُ الْحَمْدَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَأَجَابَهُ رَبُّهُ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ
سوی دهان او و زبان او پس آموخت او را خدای تعالی حمد پس گفت آدم الحمد لله پس جواب داد او را رب او رحم کند ترا خدای تعالی
يَا آدَمُ ثُمَّ نَزَلَتْ إِلٰى صَدْرِهِ فَتَعَجَّلَ الْقِيَامَ فَلَمْ يُمْكِنْهُ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰى
ای آدم بعد از آن فرود آمد روح تا سینه وی پس تعجیل کرد آدم با ستادن پس قادر نشد باو و این تعجیل انسان را بیان نموده فرمود حق تعالی
وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا وَلَمَّا وَصَلَتْ إِلٰى جَوْفِهِ اشْتَهَى الطَّعَامَ ثُمَّ
و هست انسان شتابنده و چون رسید روح بشکم آدم علیه السلام خواهش کرد طعام را پس
انْتَشَرَتِ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ كُلِّهِ فَصَارَ لَحْمًا وَدَمًا وَعُرُوقًا وَعَصَبًا
پراگنده شد روح در بدن او همه پس شد گوشت و خون و رگها و پی ها
ثُمَّ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِبَاسًا مِنْ ظُفْرٍ تَزِيدُ كُلَّ يَوْمٍ حُسْنًا فَلَمَّا قَارَبَ
پس از آن پوشانید او را خدای تعالی جامه از ناخن که زیاده میشد هر روز در خوبی پس چون نزدیک شد آدم

الذَّنْبَ بَدَّلَ اللّٰهُ هٰذَا الظُّفْرَ بِالْجِلْدِ وَبَقِيَتْ مِنْهُ بَقِيَّةٌ فِي الْأَنَامِلِ
بگناه بدل کرد خدای تعالی این ناخن را بپوست و باقی ماند از وی قدری اندک در انگشتان
لِيَذْكُرَ أَوَّلَ حَالِهِ فَلَمَّا أَتَمَّ اللّٰهُ تَعَالٰى خَلْقَهُ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ وَأَلْبَسَهُ
تا که یاد کند اول حال خود را پس چون تمام کرد خدای تعالی پیدایش او را و دمید در وی روح را و پوشانید او را
لِبَاسًا مِنْ لِبَاسِ الْجَنَّةِ وَنُورُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
جامه از جامه اهل جنت و نور محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
يَلْمَعُ فِي جَبْهَتِهِ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَحَمَلَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ
میتافت در پیشانی او مانند ماهتاب شب چهاردهم پس از آن برداشت آدم سر خود را پس برداشتند او را فرشتگان
عَلٰى أَعْنَاقِهِمْ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُمْ طُوفُوا بِهِ فِي السَّمٰوٰتِ لِيَرٰى عَجَائِبَهَا
بر گردنهای خود پس فرمود خدای تعالی مر فرشتگان را بگردانید آدم را در آسمانهای تا ببیند عجایب آسمانها را
مِمَّا فِيهَا فَيَزْدَادَ يَقِينًا فَقَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا فَحَمَلَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ
از آنچه که در آسمانهاست پس زیاده شود در یقین پس گفتند فرشتگان ای رب ما شنیدیم و فرمانبرداریم پس برداشتند او را فرشتگان
عَلٰى أَعْنَاقِهِمْ وَطَافُوا فِي السَّمٰوٰتِ مِقْدَارَ مِائَتَيْ عَامٍ ثُمَّ خَلَقَ لَهُ فَرَسًا
بر گردنهای خود و گشتند در آسمانها مدت دو صد سال پس از آن آفریده شد برای او اسپی
مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ يُقَالُ لَهَا مَيْمُونَةُ وَلَهَا جَنَاحَانِ مِنَ الدُّرِّ وَالْمَرْجَانِ
از مشک تیز بوی که گفته میشود آن را میمونه و آن اسپ را دو پر اند از مروارید و مرجان
فَرَكِبَهَا آدَمُ وَأَخَذَ جِبْرَآئِيلُ بِلِجَامِهَا وَمِيكَآئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَإِسْرَافِيلُ
پس سوار شد بران اسپ آدم و گرفت جبرائیل علیه السلام لگام او را و میکائیل بود از جانب راست او و اسرافیل بود
عَنْ يَسَارِهِ وَطَافُوا بِهِ فِي السَّمٰوٰتِ كُلِّهَا وَهُوَ يُسَلِّمُ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَيَقُولُ
از جانب چپ او و گشتند با آدم در آسمانهای تمام و آدم سلام میکرد بر فرشتگان پس میگفت آدم
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ فَقَالَ اللّٰهُ
سلام باد بر شما و او را میگفتند و بر تو باد سلام و رحمت خدای تعالی پس فرمود خدای
تَعَالٰى يَا آدَمُ هٰذِهِ تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فِيمَا بَيْنَهُمْ إِلٰى
تعالی ای آدم این سلام تحفه تست و تحفه همه مومنان است از اولاد تو در میان ایشان تا
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بَابُ ٣ فِي تَخْلِيقِ الْمَلٰٓئِكَةِ

اعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ الْمَلٰٓئِكَةَ
روز قیامت باب ٣ در بیان آفریدن فرشتگان بدانکه بتحقیق خدای تعالی آفرید فرشته
أَرْبَعًا أَحَدُهُمْ مِيكَآئِيلُ وَثَانِيهِمْ إِسْرَافِيلُ وَثَالِثُهُمْ جِبْرَآئِيلُ وَرَابِعُهُمْ
چهار را یکی از ایشان میکائیل است و دوم از ایشان اسرافیل است و سوم از ایشان جبرائیل است و چهارم از ایشان
عَزْرَآئِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَجَعَلَهُمْ سَبَبَ أُمُورِ الْخَلَائِقِ وَتَدْبِيرِ الْعَالَمِ
عزرائیل است بر ایشان باد سلام و گردانید خدای تعالی ایشان را سبب کارهای مخلوق و تدبیر عالم

فجعل جبرائیل صاحب الوحی والرسالة ومیکائیل صاحب الامطار
پس گردانید جبرئیل را صاحب وحی وفرستادن نامزد پیغمبران وگردانیده میکائیل را صاحب بارش ها
والارزاق وعزرائیل قابض الارواح واسرافیل صاحب القرن
و روزی ها وگردانیده عزرائیل را قبض کننده روح وگردانیده اسرافیل را صاحب صور
قال ابن عباس رضی الله عنهما ان اسرافیل سأل الله ان یعطیه قوة سبع سموات
گفت ابن عباس رض که بتحقیق اسرافیل سوال کرد خدایتعالی را اینکه عطا کند او را قوت هفت آسمان
فاعطاه وقوة سبع ارضین فاعطاه وقوة الجبال فاعطاه وقوة
پس عطا کرد او را وخواست قوت هفت زمین را پس داد او را وخواست قوت کوه ها را پس داد او را وخواست قوت
السباع فاعطاه وقوة الثقلین فاعطاه وله اجنحة ومن لدن قدمیه
درندگان را پس داد او را وخواست قوت جن وانس را پس داد او را ومر اسرافیل را بال ها اند واز نزد دو قدم او
الی راسه شعور من الزعفران وفی کل شعرة الف الف وجه و
تا سر او موی ها اند از زعفران ودر هر موی هزار هزار روی است و
فی کل وجه الف الف فم وعلی کل فم الف الف لسان والافواه
در هر روی هزار هزار دهان است وبر هر دهان هزار هزار زبان است و دهان ها
والالسنة کلها مغطاة بالاجنحة یسبح الله تعالی بکل لسان بالف
و زبان ها همه پوشیده اند ببال ها تسبیح میگوید خدایتعالی را بهمه زبان ها بهزار
الف لغة ویخلق الله تعالی من کل نفس ملکا یسبحون الله تعالی الی
هزار لغت وآفرید خدایتعالی از هر نفس وی فرشته که تسبیح میکنند خدایتعالی را تا
یوم القیمة وهم الملئکة المقربون وحملة العرش وکرام
روز قیامت وایشان فرشتگان مقرب اند وبردارندگان عرش اند وکرام
الکاتبین وهم علی صورة اسرافیل وینظر اسرافیل علیه السلام
الکاتبین اند وایشان بر صورت اسرافیل اند ونظر میکند اسرافیل علیه السلام
فی کل یوم ثلث مرات الی جهنم فیذوب جسمه ویصیر کوتر
در هر روز سه بار بدوزخ پس میگدازد بدن او ومیگردد مانند زه
القوس ویبکی ویتضرع ولولا ان الله منع بکاءه ودموعه لامتلات
کمان ومیگرید وزاری میکند واگر نمی بود اینکه خدایتعالی منع میکرد گریه او را واشکهای او را هر آئینه پری شد
الارض بدموعه ویصیر الدنیا کطوفان نوح علیه السلام ولو ان
زمین باشک های او ومی شد دنیا مانند طوفان نوح علیه السلام واگر تحقیق
دموعه ارسلت علی اهل الدنیا لغرقت اهل الدنیا کما غرقوا
اشکهای وی وا گذاشته شوند بر اهل دنیا هر آئینه غرق شود اهل دنیا چنانچه غرق شده بودند

فی الطوفان ومن عظمته انه لو صب ماء جمیع البحور والانهار
در طوفان نوح واز کلانی بدن اسرافیل است اینکه اگر ریخته شود آب همه دریا ها وجوی ها
علی راسه ما وقعت قطرة علی الارض واما میکائیل علیه السلام
بر سر وی نخواهد افتاد یک قطره بر زمین واما میکائیل علیه السلام
فخلقه الله بعد اسرافیل بخمس مائة عام ومن راسه الی قدمه
پس آفرید او را خدای تعالی بعد اسرافیل به پنج صد سال واز سر او تا قدم او
شعور من الزعفران واجنحة من الزبرجد وعلی کل شعر الف
موی ها اند از زعفران وبال ها اند از زبرجد وبر هر موی هزار
الف وجه وفی کل وجه الف الف عین وفم وفی کل فم
هزار روی است ودر هر روی هزار هزار چشم است ودهان است ودر هر دهان
الف الف لسان وعلی کل لسان الف الف لغة وبکل عین یبکی رحمة
هزار هزار زبان وبر هر زبان هزار هزار لغت است وبهمه چشم ها میگرید برای رحم کردن
علی المذنبین من المؤمنین وبکل لسان یستغفر الله تعالی ویقطر
بر گنهگاران از مؤمنان وبهر زبان آمرزش میخواهد از خدایتعالی ومیچکد
من کل عین سبعون الف قطرة فیخلق الله من کل قطرة ملکا
از هر چشم وی هفتاد هزار قطره پس می آفریند خدایتعالی از هر قطره فرشته
علی صورة میکائیل یسبحون الله تعالی الی یوم القیمة واسماؤهم
بر صورت میکائیل که تسبیح میخوانند خدایتعالی را تا روز قیامت ونامهای ایشان
روحانیون واما صورة ملک الموت فمثل صورة اسرافیل فی
روحانیون است واما صورت ملک الموت پس مانند صورت اسرافیل ست در
الوجوه والالسنة والاجنحة

باب ۴ فی تخلیق الموت

روی های وی وزبان ها وبال ها — باب ۴ در بیان آفریدن مرگ
قد جاء فی الخبر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما خلق الله
به تحقیق آمده در حدیث از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که چون آفرید خدای
تعالی الموت حجبه الله من الخلائق بالف الف حجاب وعظمته
تعالی مرگ را پوشید او را خدایتعالی از مخلوق بهزار هزار پرده وکلانی وی
اکبر من السموات والارضین ولقد شد بسبعین الف سلسلة طول کل
کلان است از آسمان ها وزمین ها وبتحقیق بسته شده مرگ بهفتاد هزار زنجیر که درازی هر
سلسلة مسیرة الف عام لا یقربونه الملئکة ولا یعلمون مکانه ویسمعون
زنجیر مقدار مسافت هزار سال است نزدیک نمی شدند او را فرشتگان ونمیدانستند فرشتگان جای او را ومی شنیدند

صَوْتَهُ مِنْ كُلِّ حَوْلٍ وَلَا يَدْرُوْنَ مَا هُوَ اِلٰى وَقْتِ اٰدَمَ فَلَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ
آواز اورا از هر طرف و نمیدانستند که چه چیز است او تا وقت آدم پس چون آفرید خدای

تَعَالٰى اٰدَمَ وَسَلَّطَ مَلَكَ الْمَوْتِ عَلَيْهِ فَقَالَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا رَبِّ مَا
تعالی آدم را و مسلط کرد ملک الموت را بر آدم پس گفت ملک الموت ای رب چیست

الْمَوْتُ فَاَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى الْحُجُبَ اَنْ تَنْكَشِفَ فَانْكَشَفَتْ حَتّٰى رَاٰهُ
موت پس امر کرد خدایتعالی پرده ها را که بر مرگ بودند اینکه دور شوند پس دور شدند پرده ها از مرگ تا دید اورا

مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى لِلْمَلٰٓئِكَةِ قِفُوْا وَانْظُرُوْا اِلٰى هٰذَا الْمَوْتِ
ملک الموت پس فرمود خدایتعالی مر فرشتگان را بایستید و نظر کنید بسوی این مرگ

فَوَقَفَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ وَقَالَ لِلْمَوْتِ طِرْ عَلَيْهِمْ بِالْاَجْنِحَةِ
پس ایستادند فرشتگان همه ایشان تمام و فرمود خدایتعالی مرگ را بپر بر ایشان به بالهای

كُلِّهَا وَافْتَحْ اَعْيُنَكَ كُلَّهَا فَلَمَّا طَارَ الْمَوْتُ وَنَظَرَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ فَخَرَّتْ
تمام و بگشای چشمهای خود را همه پس چون بپرید مرگ و نظر کردند فرشتگان بوی پس افتادند

كُلُّهُمْ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ اَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا اَفَاقُوْا قَالُوْا رَبَّنَا اَخَلَقْتَ اَعْظَمَ مِنْ
همه ایشان بیهوش شده بروی و هزار سال پس چون بهوش آمدند گفتند ای رب ما آیا آفریدی بزرگتر از این

هٰذَا خَلْقًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَنَا خَلَقْتُهُ وَاَنَا اَعْظَمُ مِنْهُ وَقَدْ يَذُوْقُ
خلق را پس فرمود خدایتعالی که من آفریدم اورا و من بزرگترم از وی و بتحقیق میچشد

مِنْهُ كُلُّ خَلْقٍ وَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى يَا عَزْرَائِيْلُ قَدْ سَلَّطْتُكَ عَلَيْهِ
از وی هر مخلوق و فرمود حق سبحانه وتعالی ای عزرائیل بتحقیق مسلط کردم ترا بروی

فَقَالَ يَا اِلٰهِيْ بِاَيِّ قُوَّةٍ اٰخُذُهُ فَاِنَّهُ عَظِيْمٌ فَاَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى قُوَّةً ثُمَّ
پس گفت ای خدای من بکدام قوت بگیرم اورا که بتحقیق وی چیزی کلان است پس داد اورا خدایتعالی قوت پس از آن

اَخَذَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَسَكَنَ الْمَوْتُ فَقَالَ الْمَوْتُ يَا رَبِّ ائْذَنْ لِيْ حَتّٰى اُنَادِيَ
گرفت اورا ملک الموت پس آرام کرد مرگ پس گفت مرگ ای رب من اذن ده مرا تا که ندا کنم

فِي السَّمَاۗءِ وَالْاَرْضِ مَرَّةً ثُمَّ اَذِنَ لَهُ فَنَادَى الْمَوْتُ بِاَعْلٰى صَوْتٍ اَنَا الْمَوْتُ
در آسمان و زمین یکبار پس اذن داد اورا پس ندا کرد مرگ به بلند آواز من مرگم

الَّذِيْ اُفَرِّقُ بَيْنَ كُلِّ حَبِيْبٍ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُفَرِّقُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجَتِهِ
آنکه جدائی میکنم میان هر دوست من آن مرگم که جدائی میکنم میان مرد و زن او

اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُفَرِّقُ بَيْنَ الْبَنَاتِ وَالْاُمَّهَاتِ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُفَرِّقُ
من آن مرگم که جدائی میکنم میان دختران و مادران من آن مرگم که جدائی میکنم

بَيْنَ الْاَبْنَاۗءِ وَالْاٰبَاۗءِ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُفَرِّقُ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَالضَّعِيْفِ مِنْ
میان پسران و پدران من آن مرگم که جدائی میکنم میان قوی و ضعیف از

بَنِيْ اٰدَمَ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُفَرِّقُ بَيْنَ الْاِخْوَةِ وَالْاِخْوَانِ اَنَا الْمَوْتُ
بنی آدم من آن مرگم که جدائی میکنم میان خواهران و برادران من آن مرگم

الَّذِيْ اُخَرِّبُ الدُّوْرَ وَالْقُصُوْرَ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُهْلِكُكُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ
که خراب کنم خانه ها و کوشک ها را من آن مرگم که هلاک کنم شما را اگرچه باشید

فِيْ بُرُوْجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَلَمْ يَبْقَ مَخْلُوْقٌ اِلَّا يَذُوْقُ مِنِّيْ فَاِذَا اَنْزَلَ الْمَوْتُ عَلٰى
در کوشک هاے محکم و باقی نماند هیچ مخلوق مگر که خواهد چشید از من پس چون فرود آید مرگ بر

اَحَدٍ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلٰى صُوْرَتِهِ ثُمَّ تَقُوْلُ النَّفْسُ مَنْ اَنْتَ وَمَا
کسی بایستند پیش روی وی بر صورت خود پس از آن گوید نفس مرگ را که تو کیستی و چه

تُرِيْدُ قَالَ اَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ اُخْرِجُكَ مِنَ الدُّنْيَا وَاَجْعَلُ اَوْلَادَكَ يَتِيْمًا
میخواهی گوید من آن مرگم که بیرون کنم ترا از دنیا و گردانم اولاد ترا یتیم

وَزَوْجَتَكَ اَرْمَلَةً وَمَالَكَ مَوْرُوْثًا بَيْنَ وَرَثَتِكَ الَّتِيْ لَا تُحِبُّهُمْ وَلَا
و زن ترا بیوه و مال ترا میراث کرده شده میان وارثان تو آنانکه دوست نداری ایشانرا و

يُحِبُّوْنَكَ فِيْ حَالِ حَيٰوتِكَ فَاِنْ تَقَدَّمْتَ لِنَفْسِكَ خَيْرًا الْيَوْمَ جَاۗءَتْ اِلَيْكَ
دوست ندارند ترا در حال زندگی تو پس اگر پیش فرستاده برای نفس خود عمل نیک امروز آید بسوی تو

وَلَمْ يَنْفَعْكَ الْخَيْرُ بَعْدَكَ فَاِذَا سَمِعَتِ النَّفْسُ مِنَ الْمَوْتِ حَوَّلَ وَجْهَهُ
و نفع نرسانند ترا کار نیک بعد از تو پس چون بشنود نفس این کلام را از مرگ بگرداند روی خود را

اِلَى الْحَائِطِ فَتَرَى الْمَوْتَ قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهَا فَتُحَوِّلُ وَجْهَهَا اِلَى الْجَانِبِ
بسوی دیوار پس بیند مرگ را ایستاده پیش روی خود پس بگرداند روی خود را بجانب

الْاُخْرٰى فَتَرَى الْمَوْتَ قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهَا فَقَالَ الْمَوْتُ اَلَمْ تَعْرِفْنِيْ اَنَا الْمَوْتُ
دیگر پس بیند مرگ را ایستاده پیش روی خود پس گوید مرگ آیا نمی شناسی مرا من آن مرگم

الَّذِيْ قَبَضْتُ رُوْحَ وَالِدَيْكَ وَاَنْتَ تَنْظُرُ اِلَيْهِمَا وَلَمْ تَنْفَعْهُمَا الْيَوْمَ
که قبض کردم روح مادر و پدر ترا و تو میدیدی بسوی ایشان و هیچ نفع نرسانیدی بایشان امروز

اٰخُذُ رُوْحَكَ حَتّٰى يَنْظُرَ اَوْلَادُكَ اِلَيْكَ وَلَمْ يَنْفَعُوْنَكَ وَاَنَا الْمَوْتُ الَّذِيْ
میگیرم روح ترا تا که بینند اولاد تو بسوی تو و نفع نخواهند رسانید ترا و من آن مرگم که

قَدْ اَفْنَيْتُ الْقُرُوْنَ الْمَاضِيَةَ قَدْ كَانَتْ اَكْثَرَ قُوَّةً مِنْكَ ثُمَّ يَقُوْلُ لَهُ
بتحقیق فنا کردم اهل قرنهای گذشته را که بتحقیق بودند زیاده تر در قوت از شما پس از آن گوید ورا

الْمَوْتُ وَكَيْفَ رَاَيْتَ الدُّنْيَا فَيَقُوْلُ رَاَيْتُهَا غَدَّارَةً مَكَّارَةً ثُمَّ خَلَقَ
مرگ و چگونه دیدے دنیا را پس گوید دیدم دنیا را غدر کننده مکر کننده بعد از آن آفرید

اللّٰهُ تَعَالَى الدُّنْيَا عَلٰى صُوْرَةِ عَجُوْزَةٍ فَتَقُوْلُ الدُّنْيَا يَا عَاصِيْ اَمَا تَسْتَحْيِيْ
خدایتعالی دنیا را بر صورت پیرزن پس گوید دنیا ای گنهگار آیا حیا نمیکنی

انت اذنبت فی ولم تمتنع عن المعاصی انک طلبتنی وانا ما طلبتک حتی

تو گناه کردی در من و باز نداشتی خود را از گناه ها بتحقیق تو طلب کردی مرا و من طلب نکردم ترا تا آنکه

انک لا تفرق الحلال من الحرام ظننت انک لا تفارق الدنیا فانا بریٔ منک

بتحقیق تو فرق نکردی حلال را از حرام گمان داشتی که بتحقیق تو جدا نمیشوی از دنیا پس من بیزارم از تو

ومن عملک ویری ماله قد وقع فی ید غیره فیقول المال یا عاصی

واز عمل تو و بیند مال خود را که بتحقیق افتاده است در دست دیگرے پس گوید مال ای عاصی

انک قد کسبتنی بغیر حق ولا تصدقتنی علی الفقراء والمسٰکین

بتحقیق تو کسب کردی مرا بغیر حق شرعی و صدقه نکردی مرا بر فقیران و مسکینان

الیوم وقعت فی ید غیرک وهو قوله تعالی یوم لا ینفع مال ولا

امروز افتادم در دست غیر تو و آن فرموده خدا تعالی است روزیکه نفع نکند کسی را مال و نه

بنون الا من اتی الله بقلب سلیم فیقول یا رب ارجعنی لعلی اعمل

پسران مگر کسیکه آمد نزد خدا تعالی با دل سلامت از گناه پس گوید آن محتضر ای رب من بازگردان مرا شاید که عمل

صالحا فیما ترکت فیقول الله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة

صالح کنم در آنچه نکرده ام عمل صالح پس گوید خدا تعالی چون آید اجل ایشان تاخیر نکنند از ان بقدر یکساعت

ولا یستقدمون ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها ثم اخذ روحه

و نه تقدیم کنند و هرگز مؤخر نکند خدا تعالی هیچکس را چون آید اجل او پس از ان بگیرد ملک الموت ارواح او

ان کان مؤمنا فعلی السعادة وان کان منافقا فعلی الشقاوة وهو

اگر باشد مؤمن بر نیکبختی بمیرد واگر باشد منافق پس بر بدبختی بمیرد و آن

قوله تعالی کلا ان کتب الابرار لفی علیین کلا ان کتب الفجار لفی

فرموده خدا تعالی است حقا که بتحقیق اعمالنامه نیکان هر آئینه در علیین است حقا که بتحقیق اعمالنامه بدکاران در

سجین باب ۵ فی ذکر ملک الموت انه کیف یاخذ الارواح ذکر

سجین است باب ۵ در ذکر ملک الموت که وی چگونه میگیرد ارواح را ذکر شد

فی کتاب السلوی عن مقاتل بن سلیمان رحمه الله ان ملک الموت کان

در کتاب سلوی از مقاتل بن سلیمان رحم کند ویرا خدا تعالی که بتحقیق ملک الموت است

له سریر فی السماء السابعة ویقال فی السماء الرابعة خلقه الله

ویرا تختے در آسمان هفتم و گفته میشود که آن تخت در آسمان چهارم است آفریده اورا خدای

تعالی من نور وله سبعون الف قائمة وله اربعة اجنحة

تعالی از نور و آن تخت را هفتاد هزار پای است و اورا چهار بال است

مملو جمیع جسده بالعیون والالسنة بقدر خلقه من الادمی

و پرست تمام بدن او به چشمها و زبان ها بقدر همه مخلوق از آدمیان

والطیور

والطیور والسباع ولیس احد من هذه المخلوقات من الادمی و

و مرغان و درندگان و نه هیچ یک از این مخلوقات از آدمیان و

الطیور والوحوش وکل ذی روح الا وله فی جسده وجه

مرغان و حیوان و وحشی و هر صاحب روح مگر که ملک الموت را در بدن او روی است

وعین وید بعددهم فیاخذ روحه بذلک وقال النبی صلی

و چشم است و دست است بشمار این همه مخلوق پس میگیرد روح او را بآن و فرمود پیغمبر صلی

الله علیه واله وسلم ان ملک الموت له ستة اوجه وجه بین

الله تعالی علیه و آله وسلم که بتحقیق ملک الموت را شش روی است یک روی پیش

یدیه ووجه وراء ظهره ووجه عن یمینه ووجه عن یساره

دارد و یک روی پس پشت دارد و یک روی از جانب راست دارد و یک روی از جانب چپ دارد

ووجه علی راسه ووجه تحت قدمیه قیل یا رسول الله لم

و یک روی بر سر دارد و یک روی زیر دو پایے دارد گفته شد ای رسول الله برای

تلک الوجوه فقال صلی الله علیه واله وسلم اما الوجه الذی

چیست این روهای ملک الموت پس فرموده صلی الله تعالی علیه و آله وسلم هرچه آن روے که

عن یمینه فیقبض به ارواح اهل المشرق واما الوجه الذی عن

از جانب راست اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مشرق را و هرچه آن روے که از

یساره فیقبض به ارواح اهل المغرب واما الوجه الذی وراء ظهره فیقبض به

جانب چپ اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مغرب را و هرچه آن روے که پس پشت اوست پس قبض میکند بدان

ارواح اهل الکبائر واهل النار واما الوجه الذی بین یدیه فیقبض به ارواح

ارواح اهل کبایر را و اهل دوزخ را و هرچه آن روی که در پیش دارد پس قبض میکند از ان ارواح

المؤمنین والمؤمنٰت من امتی واما الوجه الذی علی راسه فیقبض به ارواح

مردان مؤمنین و زنان مؤمنات از امت من و هرچه آن روے که بر سر اوست پس قبض میکند بدان ارواح

اهل السماء واما الوجه الذی تحت قدمیه فیقبض به ارواح الجن وقال

اهل آسمان و هرچه آن روی او که زیر دو قدم اوست پس قبض میکند ارواح جن را و فرمود آنحضرت

فیاخذ بتلک الید روحه وینظر بالوجه الذی یحاذیه وکذلک یقبض

پس میگیرد ملک الموت بآن دست روح او را و می بیند بآن روے که در برابر اوست و همچنین قبض میکند

به ارواح المخلوقین فی کل مکان فاذا ماتت نفس احد فی الدنیا

بدان ارواح همه مخلوق را در هر جائے پس چون بمیرد نفس کسے در دنیا

ذهب عین من جسده ویقال ان له اربعة اوجه الاول من

هر دو چشمی از بدن ملک الموت و گفته میشود که ملک الموت را چهار روی هست اول در

قُدَّامِهِ وَالثَّانِي عَلٰى رَاْسِهِ وَالثَّالِثُ عَلٰى ظَهْرِهِ وَالرَّابِعُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ
پیش اوست و دویم بر سر اوست و سیوم بر پشت اوست و چهارم زیر دو قدم اوست

فَيَاخُذُ اَرْوَاحَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمَلٰئِكَةِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي عَلٰى رَاْسِهِ
پس میگیرد ارواح پیغمبران و فرشتگان را از آن روی که بر سر دارد

وَاَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي مِنْ قُدَّامِهِ وَاَرْوَاحَ الْكٰفِرِينَ
و میگیرد ارواح مومنان را از آن روی که در پیش دارد و میگیرد ارواح کافران

مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَاَرْوَاحَ الشَّيٰطِينِ وَالْجِنِّ مِنَ الْوَجْهِ
از آن روی که پس پشت دارد و میگیرد ارواح شیاطین و جنات را از آن روی

الَّذِي تَحْتَ قَدَمَيْهِ وَاِحْدٰى رِجْلَيْهِ عَلٰى جِسْرِ جَهَنَّمَ وَالْاُخْرٰى
که زیر دو قدم دارد و یک پای ملک الموت بر پل دوزخ است و پای دیگر ش

عَلٰى سَرِيرِ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ مِنْ عَظَمَتِهِ لَوْصُبَّ مَاءُ جَمِيعِ الْبُحُورِ وَ
بر تخت جنت است و گفته میشود از کلانی ملک الموت که اگر ریخته شود آب تمام دریاها و

الْاَنْهَارِ عَلٰى رَاْسِ مَلَكِ الْمَوْتِ مَا وَقَعَتْ قَطْرَةٌ عَلَى الْاَرْضِ وَيُقَالُ
جویها بر سر ملک الموت نخواهد افتاد یک قطره بر زمین و گفته میشود

اِنَّ الدُّنْيَا بِاَسْرِهَا فِي جَنْبِ مَلَكِ الْمَوْتِ كَخِوَانٍ قَدْ وُضِعَ عَلَيْهِ كُلُّ
که به تحقیق تمام دنیا در پهلوی ملک الموت مانند یک خوانچه است که نهاده باشد بروی هر

شَيْءٍ وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ رَجُلٍ لِيَاْكُلَهُ فَيَاْكُلُ مَا شَاءَ فَكَذٰلِكَ مَلَكُ
چیز و نهاده شود آن خوانچه پیش روی شخصی تا که خورد آنرا پس میخورد آنچه خواهد پس همچنین ملک

الْمَوْتِ فِي الْخَلَائِقِ وَيُقَلِّبُ مَلَكُ الْمَوْتِ الدُّنْيَا فِي رَاحَتِهِ كَمَا يُقَلِّبُ
الموت در جمیع مخلوق و میگرداند ملک الموت دنیا را در کف دست خود چنانچه میگرداند

الرَّجُلُ دِرْهَمًا وَيُقَالُ لَا يَنْزِلُ مَلَكُ الْمَوْتِ اِلَّا اِلَى الْاَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ
کسے روپیہ را و گفته میشود که فرود نمی آید ملک الموت مگر بسوی پیغمبران و رسولان

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَهُ لِقَبْضِ اَرْوَاحِ السِّبَاعِ وَالْبَهَائِمِ اَعْوَانٌ وَيُقَالُ
بر ایشان باد سلام و برای او خلیفه است برای قبض کردن ارواح درندگان و چهارپایان مدد کنندگان اند و گفته میشود

اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اِذَا اَفْنَى الْخَلْقَ كُلَّهُ مِنَ النَّاسِ وَغَيْرِهِمْ يَطْمِسُ الْعُيُونَ
که تحقیق خدای تعالی چون فنا کند خلق را همه از مردمان و غیر آن ناپدید میشود چشمهای

الَّتِي عَلٰى جَسَدِ مَلَكِ الْمَوْتِ كُلَّهَا وَيَبْقٰى ثَمَانِيَةٌ لِثَمَانِيَةٍ يُقَالُ هِيَ
که بر بدن ملک الموت بودند همه آن و باقی می ماند هشت چشم او برای هشت کس گفته میشود کان چهار

بِجَبْرَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَعَزْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاَرْبَعَةٌ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ
جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل و میکائیل اند و چهار اند از بردارندگان عرش

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاَمَّا مَعْرِفَةُ اِنْتِهَاءِ الْاٰجَالِ فَيُقَالُ اَنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ
بر ایشان باد سلام و هرچه شناختن وقت تمام شدن اجلهاست پس گفته میشود که به تحقیق ملک الموت

اِذَا رُفِعَ اِلَيْهِ نُسْخَةُ الْمَوْتِ وَالْمَرَضِ يَقُولُ اِلٰهِي وَسَيِّدِي مَتٰى
چون برداشته شود بسوی او موت و مرض گوید ای معبود من و پیشوای من کدام وقت

اَقْبِضُ رُوحَ الْعَبْدِ وَعَلٰى اَيِّ حَالٍ وَهَيْئَةٍ اَرْفَعُ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰى
قبض کنم روح بنده ترا و بر کدام حال و صورت بردارم او را گوید خدای تعالی

يَا مَلَكَ الْمَوْتِ هٰذَا عِلْمُ غَيْبِي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ اَحَدٌ غَيْرِي وَلٰكِنْ
ای ملک الموت این علم غیب من است اطلاع ندارد بروی کسے غیر من و لیکن

اُعَلِّمُكَ اِذَا جَاءَ وَقْتُهُ وَاَجْعَلُ لَكَ عَلَامَاتٍ تَقِفُ عَلَيْهِ هِيَ وَ
بیاموزانم ترا چون آید وقت او و گردانم برای تو نشانهائے که واقف خواهی شد بران ساعت آنها انست و

اَنَّ الْمَلَكَ الَّذِي هُوَ مُوَكَّلٌ عَلَى الْاَنْفَاسِ يَاْتِي اِلَيْكَ فَيَقُولُ تَمَّتْ
بتحقیق آن فرشته که او مسلط است بر دمها می آید نزد تو پس گوید تمام شد

اَنْفَاسُ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ وَالْمَلَكُ الَّذِي هُوَ مُوَكَّلٌ عَلَى الْاَرْزَاقِ وَ
دمهای فلان ابن فلان و آید آن فرشته که او مسلط است بر روزی ها و

الْاَعْمَالِ يَقُولُ تَمَّ رِزْقُهُ وَعَمَلُهُ فَاِنْ كَانَ مِنَ السُّعَدَاءِ يَتَبَيَّنُ عَلٰى
عملها نزد تو و گوید تمام شد رزق او و عمل او پس اگر باشد آنکس از نیکبختان ظاهر شود بر

اِسْمِهِ الَّذِي هُوَ مَكْتُوبٌ فِي صَحِيفَةِ الَّتِي عِنْدَ مَلَكِ الْمَوْتِ خَطٌّ مِنَ
نام او که نوشته شده است در صحیفه که آن نزد ملک الموت است خطے از

النُّورِ حَوْلَ اِسْمِهِ وَاِنْ كَانَ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ تَبَيَّنَ خَطٌّ مِنَ السَّوَادِ
نور گرداگرد نام او و اگر باشد آنکس از بدبختان ظاهر شود خطے از سیاهی

ثُمَّ لَا يَتِمُّ لِمَلَكِ الْمَوْتِ عِلْمٌ بِذٰلِكَ حَتّٰى يَسْقُطَ عَلَيْهِ وَرَقَةٌ مِنَ
پس از ان تمام نمیشود ملک الموت را علم باین علامات تا آنکه می افتد بروے یک رقعه از

الشَّجَرَةِ الَّتِي تَحْتَ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا اِسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَقْبِضُ
درختی که آن زیر عرش است و نوشته شده بر آن درخت نام آنکس پس دران وقت قبض میکند

رُوحَهُ وَرُوِيَ عَنْ كَعْبِ الْاَحْبَارِ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ شَجَرَةً تَحْتَ
ملک الموت روح او را و روایت شده از کعب احبار که به تحقیق خدای تعالی آفریده درختی را زیر

الْعَرْشِ عَلَيْهَا اَوْرَاقٌ بِعَدَدِ كُلِّ الْخَلَائِقِ فَاِذَا انْقَضٰى اَجَلُ الْعَبْدِ
عرش که بر آن درخت ورقهاست بشمار همه مخلوق پس چون تمام شود اجل بنده

وَبَقِيَ لَهُ مِنْ عُمْرِهِ اَرْبَعُونَ يَوْمًا سَقَطَتْ وَرَقَتُهُ فَيَقَعُ عَلٰى حِجْرِ
و باقی ماند مر او را از عمر او چهل روز می افتد ورق او پس می افتد آن ورق در کنار

عزرائیل فیطلع بذلک فامر بقبض روح صاحبها وبعد ذلک
عزرائیل را پس مطلع میشود عزرائیل بدین سبب پس امر میکند بقبض کردن روح صاحب آن ورق وبعد از ان
یسمونه میتا فی السماء وهو حی علی وجه الارض اربعون
می نامند اورا مرده در آسمان وحالانکه زنده می باشد بروی زمین چهل
یوما ویقال ان میکائیل علیه السلام یاتی علی ملک الموت
روز وگفته میشود که بتحقیق میکائیل علیه السلام می آید بر ملک الموت
بصحیفة من عند الله فیها اسم من امر بقبض روحه والموضع
بیک ورقی از نزد خدا تعالی که در آن ورق نام آنکس می باشد که امر کرده شد ملک الموت بقبض کردن روح او وآنجا
الذی یقبض فیه والسبب الذی یقبض روحه علیه وذکر
که قبض کرده شود در آن وآن سببی که قبض کرده شود روح او بر آن سبب وذکر کرده
ابو اللیث السمرقندی رحمه الله تنزل قطرتان من تحت العرش
ابو اللیث سمرقندی رحمت کند اورا خدا تعالی که نازل میشود دو قطره از زیر عرش
علی اسم صاحبه احدهما خضراء والاخری بیضاء فاذا وقعت
بر نام صاحب آن نام یکی از ان دو قطره سبز می باشد ودیگری سفید پس چون واقع شود
الخضراء علی ای اسم کان عرف انه شقی واذا وقعت البیضاء علی
قطره سبز بر هر نام که باشد شناخته شود اینکه بتحقیق وی بدبخت است وچون واقع شود قطره سفید بر
ای اسم کان عرف انه سعید واما معرفة الموضع الذی یموت
هر نام که باشد شناخته شود اینکه بتحقیق نیک بخت است وهر چه شناختن آنجای که می میرد
فیه فیقال ان الله تعالی خلق ملکا موکلا بکل مولود یقال
آنکس در آنجا پس گفته میشود که بتحقیق خدا تعالی آفریده فرشته که مسلط است بهر زاییده شده گفته میشود
له ملک الارحام فاذا ولد مولود امر الله ان یدرج فی النطفة
آن فرشته را فرشته رحم ها پس چون زاید مولود امر کند خدا تعالی این فرشته را اینکه بیامیزد در نطفه
التی فی رحم امه من تراب الارض التی یموت علیها فیدور
که آن در رحم مادر وی است از خاک آن زمینی که خواهد مرد بر آن پس میگردد
العبد حیث ما یدور حتی یعود الی الموضع رفع تربة تلک
آن بنده هر جاییکه میگردد تا آنکه رجوع میکند بآنجاییکه برداشته شده خاک آن
النطفة منه فیموت فیها وعلی هذا یدل قوله تعالی قل لو کنتم
نطفه از انجا پس می میرد در آنجا وبر این امر دلالت میکند قول خدا تعالی بگو اگر باشید شما
فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم
در خانهای خود هر آینه بیرون آیند آن کسانیکه نوشته شده برایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه ایشان

وعلی

وعلی هذا احکی ان ملک الموت کان یظهر فی الزمن الاول
وبنا بر این حکایت کرده شده که بتحقیق ملک الموت بود که ظاهر میشد در زمان اول
فدخل یوما علی سلیمان ابن داود علیهما السلام فاحد النظر
پس داخل شد روزی بر سلیمان ع پسر داود برایشان باد سلام پس تیز کرد دیدن را
فی شاب عنده فارتعد الشاب منه فلما غاب ملک الموت قال
در جوانی که نزد سلیمان بود پس بلرزید آن جوان از ملک الموت پس چون رفت ملک الموت گفت
الشاب یا نبی الله ارید ان تامر الریح لتحملنی الی الصین فامر
آن جوان ای پیغمبر خدا میخواهم امر کنی باد را تا که برداشته برد مرا به چین پس امر کرد
سلیمان الریح فحملته الی الصین فجاء ملک الموت الی سلیمان
مهتر سلیمان باد را پس برداشته برد اورا به چین پس آمد ملک الموت بسوی سلیمان ع
فساله عن سبب نظره الی الشاب فقال انی امرت ان اقبض
پس سوال کرد سلیمان از سبب تیز دیدن بآن جوان پس گفت ملک الموت که من مامور شده ام باینکه قبض کنم
روحه فی ذلک الیوم بالصین فرایته عندک فتعجبت من ذلک
روح اورا در آن روز به چین پس دیدم اورا نزد تو پس تعجب کردم از آن
فاخبره سلیمان بقصته کیف سالنی ان امر الریح لتحمله الی
پس خبر کرد اورا سلیمان ع بقصه آن جوان که چگونه سوال کرد مرا اینکه امر کنم باد را تا برداشته ببرد اورا
الصین فقال ملک الموت انا قد قبضت روحه فی ذلک الیوم
به چین پس گفت ملک الموت که من بتحقیق قبض کردم روح اورا در آن روز
بالصین وفی خبر آخر یقال ان لملک الموت اعوانا یقومون
به چین ودر حدیث دیگر چنین گفته میشود که بتحقیق ملک الموت را مددکنندگانند که اقامت کنند
بقبض الارواح الا تری انه روی ان رجلا القی علی لسانه
بقبض نمودن ارواح آیا نمی بینی که بتحقیق روایت شده که شخصی انداخته شده بود بر زبان وی
اللهم اغفر لی ولملک الشمس فاستاذن هذا الملک ربه
اینکه میگفت ای الله بیامرز مرا وفرشته آفتاب را پس اذن خواست این فرشته آفتاب از رب خود
فی زیارته فلما نزل علیه قال له انک تکثر الدعاء لی فما
در زیارت کردن این شخص پس چون فرود آمد این فرشته بر این شخص گفت این شخص را که تو بسیار دعا میکنی مرا پس چیست
حاجتک قال حاجتی الیک ان تحملنی الی مکانک وتسال عن
حاجت تو گفت حاجت من بتو این است که برداری مرا بسوی مکان تو وسوال کنی از
ملک الموت ان یخبرنی باقتراب اجلی فحمله واقعده فی مقعده
ملک الموت اینکه خبر کند مرا بنزدیک شدن اجل من پس برداشت فرشته آفتاب این شخص را ونشانید اورا در جای نشستن خود

من الشمس ثم صعد الى ملك الموت وذكر له ان رجلا من بني ادم
از آفتاب پس بالا رفت آن فرشته بسوی ملک الموت وگفت اورا که بتحقیق شخصی از بنی آدم
القي على لسانه ان يقول كلما صلى اللهم اغفر لي ولملك
انداخته شده بود بر زبان وی اینکه میگفت هر وقت که نماز خواندی ای الله بیامرز مرا و فرشتهٔ
الشمس وقد طلب مني ان اطلب منك ان تعلمه اجله متى
آفتاب را وبتحقیق خواست آن شخص از من اینکه بخواهم از تو اینکه خبر کنی اورا باجل او کی
قرب ليستعد له فنظر ملك الموت في كتابه فقال هيهات
نزدیک شود تا آماده شود برای او پس دید ملک الموت در کتاب خود پس گفت بعید است
ان لصاحبك شانا عظيما وهو انه لا يموت حتى يجلس مجلسك
بتحقیق رفیق ترا شان عظیم هست وآنها آنست که بتحقیق وی نمیرد تا که بنشیند در جای نشستن تو
من الشمس فقال قد جلس مجلسي منها فقال ملك الموت توفته
از آفتاب پس گفت آن فرشتهٔ آفتاب که بتحقیق نشست وی در جای نشستن من از آفتاب پس گفت ملک الموت میرانیدند اورا
رسلنا على ذلك وهم لا يفرطون واما انتهاء اجال البهائم
فرستادگان ما بر آنجا واوشان تقصیر نکنند وهرچه تمام شدن اجلهای چارپایان
والطيور ففي الخبر عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه
ومرغان پس در حدیث از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بتحقیق
قال اجال البهائم كلها في ذكر الله تعالى فاذا تركوا ذكر الله تعالى
فرمود اجلهای چارپایان همه در یاد کردن خدایتعالی است پس چون ترک کنند ذکر خدایتعالی را
قبض الله ارواحهم وليس لملك الموت من ذلك شيء وقد قيل
قبض کند خدایتعالی ارواح ایشان را ونیست مر ملک الموت را از قبض کردن ارواح آنها چیزی وبتحقیق گفته شده
ان الله تعالى هو قابض الارواح وانما اضيف الى ملك الموت
که خدایتعالی اوست قبض کننده ارواح وجز این نیست که نسبت کرده شد قبض کردن ارواح ملک الموت
كما اضيف القتل الى القاتل والموت الى الامراض وعلى هذا يدل
چنانکه نسبت کرده شد قتل بسوی قاتل ونسبت کرده شده موت بامراض وبر همین بامر دلالت کند
قوله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في
قول او سبحانه تعالی خدایتعالی می میراند نفسها را در وقت موت آنها ومی میراند آن نفسها را که نمرده در
منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى
وقت خواب آنها پس بازدارد آنها را که حکم کرده بر آنها بمردن ومیفرستد آن دیگر را که در وقت خواب
اجل مسمى ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون ۝
قبض کرده بود اجل مقرر شده بتحقیق ودر آنچه گفتیم هر آیینه نشانهاست برای قومی که فکر کنند ۝

باب۶

باب ٦ في ذكر جواب الروح وفي الخبر ان ملك الموت اذا اراد قبض الروح
باب ۶ در ذکر جواب روح ودر خبرست که بتحقیق ملک الموت چون اراده کند قبض کردن روح را
يقول الروح لا اطيعك ما لم يامر الله تعالى بذلك فيقول
گوید روح فرمانبرداری نکنم ترا تا وقتیکه امر نکند خدایتعالی بران پس گوید
ملك الموت امرني الله تعالى بذلك فيطلب الروح منه العلامة
ملک الموت امر کرده مرا خدایتعالی برین قبض کردن تو پس طلب کند روح از ملک الموت علامت را
والبرهان فيقول الروح ان ربي خلقني وادخلني في جسدي
ودلیل را پس گوید روح بتحقیق پروردگار من آفریده مرا وداخل کرد مرا در بدن من
ولم تكن عند ذلك فالان تريد ان تاخذني فيرجع ملك
ونبودی تو نزد آن وقت پس الحال میخواهی اینکه قبض کنی مرا پس بازرجوع کند ملک
الموت الى الله تعالى ويقول ان عبدك يقول كذا وكذا و
الموت بسوی خدایتعالی وگوید بتحقیق بنده تو میگوید چنین وچنین و
يطلب البرهان فيقول الله تعالى صدق روح عبدي يا ملك
طلب میکند دلیل را پس گوید خدایتعالی راست گفته روح بنده من ای ملک
الموت اذهب الى الجنة وخذ تفاحة وعليها اسمي مكتوب وارها
الموت برو بسوی جنت وبگیر یک سیب که بر آن نام من نوشته باشد وبنما آن سیب را
روح عبدي فيذهب ملك الموت فياخذها وعليها مكتوب
روح بنده من پس میرود ملک الموت بجنت پس بگیرد آن سیب را وبر آن نوشته باشد
بسم الله الرحمن الرحيم ويريه فاذا راه روح العبد يخرج
بسم الله الرحمن الرحیم وبنماید آن سیب روح را پس چون ببیند آن سیب روح بنده بیرون آید
مع النشاط باب ٧ في ذكر جواب الاعضاء وفي الخبر اذا اراد
از بدن با خوشی باب ۷ در ذکر جواب اعضاء ودر حدیث است که چون اراده کند
الله تعالى قبض روح عبده يجيء ملك الموت من قبل الفم ليقبض
خدایتعالی قبض کردن روح بنده را می آید ملک الموت از طرف دهان تا قبض کند
روحه منه فيخرج الذكر من فمه ويقول لا سبيل لك في هذه
روح اورا از طرف دهان پس بیرون می آید ذکر از دهان او وگوید ذکر نیست راه ترا در این
الجهة وانما جرى فيه ذكر ربي فيرجع ملك الموت الى الله تعالى
جهت وجز این نیست که جاری میشد در این دهان ذکر رب من پس رجوع میکند ملک الموت بسوی خدایتعالی
ويقول يا رب ان عبدك يقول كيت وكيت فيقول الله تعالى
وگوید ای رب من بتحقیق بنده تو میگوید چنان وچنین پس گوید خدایتعالی

اقبض روحه من جهة اخرى فيجيئ ملك الموت من قبل اليد
قبض کن روح اورا از طرف دیگر پس آید ملک الموت از طرف دست
يخرجه منه فيقول اليد لملك الموت لا سبيل لك الي فاني
تا بیرون کند روح اورا از طرف دست پس گوید دست ملک الموت را نیست راه ترا بمن پس بتحقیق
تصدقت كثيرا ومسحت راس اليتيم وكتبت العلم وضربت
من صدقه داده ام بسیار و مسح کرده ام سر یتیم را و نوشته ام علم دین را و زده ام
السيف على عنق الكفار ثم يجيئ الى الرجل فيقول لا سبيل لك
شمشیر را بر گردن کافران پس از ان آید بطرف پای پس گوید پای نیست راه ترا
من قبلي فانه مشى بي الى الجمعة والجماعة وعيادة المريض
از طرف من پس بتحقیق وی رفته بمن بسوی نماز جمعه و نماز جماعت و پرسیدن بیمار را
ومجلس العلم والعلماء ثم يجيئ الى الاذنين فيقولان لا سبيل لك
و مجلس علم و علما پس از ان آید ملک الموت بطرف گوشها پس گویند گوشها نیست راه ترا
من قبلنا فانه يسمع بنا القران والذكر فيجيئ الى العينين فيقولان
از طرف ما پس بتحقیق وی شنیده بما بان قرآن را و ذکر را پس آید ملک الموت بسوی چشمان پس گویند چشمان
لا سبيل لك من قبلنا فانه نظر بنا الى المصاحف ووجوه العلماء
نیست راه ترا از طرف ما بان پس بتحقیق وی نظر کرده بما بان بسوی قرآن ها و بسوی روی عالمان
ثم ينصرف ملك الموت الى الله تعالى ويقول يا رب غلبني اعضاء
پس از ان میرود ملک الموت بطرف خدایتعالی و گوید ای رب غلبه گردند بر من اعضای
العبد بالحجة ويقول كذا وكذا فكيف اقبض روحه فيقول الله تعالى
بنده بدلیل و میگوید چنین و چنین پس چگونه قبض کنم روح اورا پس گوید خدایتعالی
اكتب اسمي على كفك واره عبدي المؤمن حتى يراه فيكتب
که بنویس نام من بر کف خود و بنما اورا بروح بنده مؤمن مرا تا آنکه به بیند اورا پس می نویسد
ملك الموت اسم الله تعالى على كفه ويريه روح العبد فيجيبه
ملک الموت نام خدایتعالی برکف خود و می نماید آنرا بروح بنده پس اجابت کند
فيخرج روح عبد المؤمن فمن انس اسمه ينصرف عنه مرارة
پس بیرون آید روح بنده مؤمن پس از الفت و محبت نام او سبحانه و تعالی میرود از ان تلخی جان
النزع فيخرج مع النشاط فكيف لا ينصرف عنه العذاب و
کندن پس بیرون آید روح با خوشی پس چگونه نخواهد رفت از وی عذاب و
القطيعة والفضيحة ولذلك كتب الله على صدوركم
بریدن از خدا و فضیحت و رسوائی و برای این نوشته است خدایتعالی بر سینه های شما

اسم الله

اسم الله تعالى والدليل عليه قوله تعالى اولئك كتب في
نام خدایتعالی را و دلیل برین قول خدایتعالی است او شان نوشته است خدا در
قلوبهم الايمان وقوله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام
دلهای ایشان ایمان را و این قول خدایتعالی است پس کسیکه گشاده است خدایتعالی سینه اورا برای اسلام
فهو على نور من ربه فينصرف عنه العذاب واهوال القيمة
پس او بر نوری است از رب خود پس میگردد از وی عذاب و هولهای قیامت
وفي الخبر اذا وقع العبد في النزع ينادي مناد من قبل الرحمن
و در حدیث است که چون واقع شود بنده در نزع آواز کند آواز کننده از طرف رحمن جلشانه
دعه حتى يستريح فاذا بلغ الى الصدر ينادي مناد دعه
که بگذار این بنده را تا آرام کند پس چون رسد روح تا سینه آواز کند آواز کننده که بگذار
حتى يستريح وكذلك اذا بلغ الى الركبتين والسرة فاذا بلغ
تا آرام کند و همچنین چون رسد روح تا زانوها و ناف پس چون رسد روح
الى الحلقوم ينادي مناد دعه حتى يودع الاعضاء بعضها
تا حلق آواز کند آواز کننده که بگذار اورا تا وداع کنند اعضا باهمدیگر بعضی از ایشان
بعضا فيودع العينان ويقولان السلام عليك الى يوم القيمة
بعضی را پس وداع کنند چشمان و گویند سلام باد بر تو تا روز قیامت
وكذلك الاذنان واليدان والرجلان ويودع الروح والنفس
و همچنین وداع کنند گوشها و دستها و پای ها و وداع کرده شود روح و نفس
فنعوذ بالله من وداع الايمان عن اللسان ووداع القلب عن
پس پناه میگیریم بخدایتعالی از وداع کردن ایمان از زبان و وداع کردن دل از
معرفة الرحمن فيبقى اليدان بلا حركة والرجلان بلا
معرفت رحمن جلشانه پس باقی مانند دو دست بغیر حرکت کردن و دو پای بغیر
حركة والحدقات لا بصر لهما والاذنان لا سمع لهما والبدن
حرکت کردن و دو چشمان نمی باشد بینائی اوشان را و دو گوش نمی باشد شنوائی آنها را و بدن
لا روح له فلو يبقى اللسان بلا شهادة والقلب بلا معرفة
نباشد روح مر او را پس اگر باقی ماند زبان بغیر کلمه شهادت و باقی ماند دل بغیر معرفت
فكيف حال العبد في اللحد لا يرى احدا الا ابا ولا اما ولا اولادا
پس چگونه باشد حال آن بنده در لحد نمی بیند در انجا کسی را نه پدر را و نه مادر را و نه اولاد را
ولا اخوانا ولا اصحابا ولا فراشا ولا حجابا فلو لم يرحم ربه الكريم
و نه برادران را و نه یاران را و نه فرش را و نه پرده را پس اگر رحم نکند رب کریم

فقد خسر خسراناً عظیماً قال ابو حنیفة رحمه الله اکثر ما یسلب
پس بتحقیق زیانکار شد زیانکاری بزرگ گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی اکثر آنچه دور میشود
الایمان من العبد فی وقت النزع اعاذنا الله وایاکم من
ایمان از بنده در وقت نزع می باشد پناه دهد مایان را خدا تعالی و شما را از
سلب الایمان

باب ۸ فی ذکر الشیطان کیف یسلب الایمان

سلب شدن ایمان باب ۸ در ذکر نمودن شیطان که چگونه سلب میکند ایمان را
فی الخبر یجیئ الشیطان الیه فیجلس عند یساره وهو
در خبر است که می آید شیطان بسوی او پس می نشیند نزد طرف چپ او و در حالیکه او
فی النزع فیقول له اترک هذا الدین وقل الهین اثنین حتی
در نزع بود پس گوید او را ترک کن این دین اسلام را و بگو که خدا دو اند تا
تنجو من هذه الشدة فاذا کان الامر کذلک فالخطر
خلاص شوی از این سختی پس چون شد امر این چنین پس خوف
عظیم فعلیک بالبکاء والتضرع واحیاء اللیلة وکثرة
بسیار بزرگ است پس بر تو باد گریه و زاری و زنده کردن شب را بعبادت و بسیار کردن
الرکوع والسجود حتی تنجو من عذاب الله تعالی وسئل عن
رکوع و سجده ها تا خلاص شوی از عذاب خدا تعالی و سوال کرده شد از
ابی حنیفة رحمه الله ای ذنب اخوف لسلب الایمان قال
امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی که کدام گناه ترساننده تر است بسلب کردن ایمان گفت
ترک الشکر علی الایمان وترک خوف الخاتمة والظلم علی العباد
ترک کردن شکر بر ایمان و ترک کردن خوف خاتمه و ظلم کردن بر بندگان
وقال ابو حنیفة رحمه الله ان من کان فیه هذه الخصال
و گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی که بتحقیق کسیکه باشد در وی این خصلت های
الثلث فالاغلب ان یخرج من الدنیا کافراً نعوذ بالله منه
سه گانه پس غالب تر این است که بیرون شود از دنیا کافر پناه میگیریم بخدا تعالی از آن
الا من ادرکته السعادة الازلیة ویقال اشد الحال علی المیت
مگر کسیکه یافته باشد او را نیکبختی ازل و گفته میشود که سخت تر حال بر میت
عند النزع العطش واحتراق الکبد ففی ذلک الوقت یجد
نزد نزع تشنگی و سوختن جگر است پس در آن وقت می یابد
الشیطان علیه فرصة من نزع الایمان لان المؤمن یعطش
شیطان بروی فرصت از سلب کردن ایمان زیرا که مومن تشنه میشود

فی ذلک الوقت فیجیئ الشیطان عند رأسه مع القدح من ماء
در آن وقت پس می آید شیطان نزد سر او با کاسه از آب
جمد فیحرک القدح له فیقول المؤمن اعطنی من الماء ولا یدری
یخ پس بجنباند کاسه را برای او پس گوید مومن بده مرا ازین آب و نمیداند مومن
انه شیطان فیقول له قل لا صانع للعالم حتی اعطیک الماء
که بتحقیق وی شیطان است پس گوید شیطان او را بگو که نیست صانع مر عالم را تا بدهم ترا ازین آب
فان لم یجبه المؤمن یجیئ الی موضع قدمیه فیحرک القدح
پس اگر جواب ندهد او را مومن بیاید شیطان بطرف دو پای وی پس بجنباند کاسه را
فیقول اعطنی من الماء فیقول له قل کذب الرسل حتی اعطیک
پس گوید مومن بده مرا ازین آب پس گوید شیطان او را بگو دروغ گفتند پیغمبران تا بدهم ترا
الماء فمن ادرکته الشقاوة یجیب الیه لانه لا یطیق علی العطش
ازین آب پس کسیکه یافته باشد او را بدبختی جواب دهد شیطان را موافق او زیرا که وی طاقت ندارد بر تشنگی
یخرج من الدنیا کافراً ومن ادرکته السعادة یرد کلامه و
پس بیرون شود از دنیا کافر شده و کسیکه رسیده باشد او را نیکبختی رد کند کلام شیطان را و
یتفکر ما امامه کما حکی ان ابا زکریا الزاهد لما حضرته
فکر کند آنچه در پیش اوست چنانچه حکایت شده که بتحقیق ابو زکریا زاهد چون حاضر شد او را
الوفات فاتاه صدیق له وهو فی سکرات الموت فلقنه لا اله
وقت وفات پس آمد نزد او رفیق وی آشنای وی و او در سکرات موت بود پس بتحقیق تلقین کرد او را که نیست معبود
الا الله محمد رسول الله فاعرض عنه الزاهد بوجهه ولم یقل
مگر الله و محمد فرستاده الله است پس بگردانید از وی ابو زکریا زاهد روی خود را و نگفت
فقال له ثانیاً فاعرض عنه ثم قال له ثالثاً فقال لا اقول
پس گفت صدیق وی او را دوم بار پس روی گردانید از وی پس گفت او را سیوم بار پس گفت ابو زکریا نمیگویم
فغشی صدیقه فلما کان بعد ساعة وجد ابو زکریا
پس ترسید صدیق وی و آشنای وی پس چون شد بعد یک ساعت که یافت ابو زکریا
خفة وفتح عینیه وقال هل قلتم لی شیئاً قالوا نعم عرضنا
سبکی از حال اول و کشاد چشمان خود را و گفت آیا گفتید شما مرا چیزی گفتند آری عرض کردیم
علیک الشهادة ثلثاً فاعرضت مرتین وقلت فی الثالثة لا
بر تو کلمه شهادت را سه بار پس اعراض کردی از آن دو بار و گفتی در سیوم بار نمی
اقول فقال اتانی ابلیس ومعه قدح من الماء ووقف عن
گویم پس گفت ابو زکریا آمده بود بمن شیطان و با وی کاسه بود از آب و استاد از بازو

يميني وحرك القدح وقال لي أتحتاج إلى الماء قلت بلى فقال
راست من وجنبانید کاسه را وگفت مرا آیا حاجت داری بآب گفتم آری پس گفت

لي قل عيسى ابن الله فأعرضت عنه ثم أتاني من قبل الرجل
مرا بگو عیسی پسر خداست پس اعراض کردم از وی پس از آن آمد از طرف پای

فقال لي كذلك فأعرضت عنه وفي المرة الثالثة قال
پس گفت مرا همچنین پس اعراض کردم از وی و در کرت سیوم گفت

لي قل لا إله قلت لا أقول فضرب القدح على الأرض
مرا بگو که نیست خدا گفتم نیگویم پس زد کاسه را بر زمین

وولى نادما فأنا رددت على إبليس لا عليكم فأشهد أن لا إله
و برگشت افسوس کننده پس من رد کرده بودم بر شیطان نه بر شما پس گواه میدهم بآنکه نیست معبود

إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله وعلى هذا الخبر
مگر خدایتعالی و گواهی میدهم بر آنکه محمد بنده اوست و فرستاده اوست و بر همین حدیث

روي عن منصور بن عمار رضي الله عنهما أنه قال إذا دنى موت
روایت شده از منصور بن عمار رضی الله عنهما که بتحقیق گفت که چون نزدیک آید موت

العبد قسم حاله على خمسة أوجه المال للوارث والروح
بنده تقسیم شود حال او بر پنج طریقه مال برای وارث و روح

لملك الموت واللحم للديدان والعظم للتراب والحسنات
برای ملک الموت و گوشت برای کرمان و استخوان برای خاک و نیکی ها

للخصماء فذهب الوارث بالمال وذهب ملك الموت بالروح
برای خصومت کنندگان است پس ببرد وارث مال را و ببرد ملک الموت روح را

وذهب الدود باللحم وذهب التراب بالعظم وذهب الخصماء
و برد کرمان گوشت را و برد خاک استخوان را و برد خصومت کنندگان

بالحسنات ويا ليت الشيطان لا يذهب بالإيمان عند الموت
نیکی ها را و کاشکی شیطان نبرد ایمان را نزد موت

فإنه يكون فراقا من الرب فإن فراق الروح من الجسد غير فراق
که بتحقیق این بردن ایمان میباشد جدائی از رب پس بتحقیق جدائی روح از بدن نیست جدائی از

الرب فإنه فراق لا بدل منها

باب ٩ في ذكر الروح

في الخبر
رب که بتحقیق این جدائی رب جدائی است که نیست عوض از آن باب ٩ در ذکر روح در خبر است

إذا فارق الروح من البدن نودي من السماء ثلث صيحات
که چون مفارقت کند روح از بدن آواز داده شود از آسمان سه آواز

يا ابن

يا ابن آدم أتركت الدنيا أم الدنيا تركتك أجمعت الدنيا
که ای ابن آدم آیا ترک کردی تو دنیا را یا دنیا ترک کرد ترا آیا جمع کردی تو دنیا را

أم الدنيا جمعتك أقبلت الدنيا أم الدنيا قبلتك وإذا وضع
یا دنیا جمع کرد ترا آیا قبول کردی تو دنیا را یا دنیا قبول کرد ترا و چون نهاده شود

على المغتسل نودي من السماء بثلث صيحات يا ابن آدم أين
بر جای غسل آواز داده شود از آسمان سه آواز که ای پسر آدم کجاست

بدنك القوي فما أضعفك وأين لسانك الفصيح فما أسكتك
بدن قوی تو پس چه چیز ضعیف کرد ترا و کجاست زبان فصیح تو پس چه چیز ساکت کرد ترا

وأين أذنك السامع فما أصمك وأين أحباؤك فمن أوحشك
و کجاست گوش های شنونده تو پس چه چیز ناشنوا کرد ترا و کجا شدند دوستان تو پس چه چیز تنها کرد ترا

وإذا وضع في الكفن نودي بثلث صيحات يا ابن آدم طوبى لك
و چون نهاده شود در کفن آواز داده شود به سه آواز که ای پسر آدم خوشوقتی ترا

إن كان مأواك الجنان والويل لك إن كان مأواك النيران
اگر باشد جای تو جنت و وای عذاب است ترا اگر باشد جای تو آتش

يا ابن آدم طوبى لك إن كان صاحبك رضوان الله والويل لك
ای پسر آدم خوشوقتی است ترا اگر باشد رفیق تو رضای خدایتعالی و وای عذاب است ترا

إن كان صاحبك سخط الله يا ابن آدم قد تذهب إلى سفر طويل
اگر باشد رفیق تو خشم و ناخوشنودی خدایتعالی ای پسر آدم بتحقیق میروی تو به سفر دراز

بغير زاد وتخرج من منزلك فلا ترجع إليه أبدا وتصير إلى
بغیر توشه و بیرون میشوی از خانه خود پس باز نخواهی آمد بوی گاهی و میروی بسوی

بيت الأهوال وإذا وضع على الجنازة نودي بثلث صيحات
خانه خوفها و چون نهاده شود بر جنازه آواز داده شود به سه آواز

يا ابن آدم طوبى لك إن كان عملك خيرا والويل لك إن كان
ای پسر آدم خوشوقتی است ترا اگر باشد عمل تو نیک و وای عذاب است ترا اگر باشد

عملك شرا وطوبى لك إن كنت تائبا وصاحبك رضوان الله و
عمل تو بد و خوشوقتی است ترا اگر باشی تو توبه کننده و باشد رفیق تو رضای خدایتعالی و

الويل لك إن كان صاحبك سخط الله وإذا وضعت للصلوة نودي
وای عذاب است ترا اگر باشد رفیق تو ناخوشنودی خدایتعالی و چون نهاده شود جنازه برای نماز آواز داده شود

بثلث صيحات يا ابن آدم كل عمل عملته تراه في هذه الساعة
به سه آواز ای پسر آدم هر عمل که عمل کرده خواهی دید آنرا در این ساعت

فان كان عملك خيرا تراه خيرا وان كان عملك شرا تراه شرا

پس اگر باشد عمل تو نیک به بینی جزای او نیک واگر باشد عمل تو بد به بینی آن بد را

طوبى لك ان كنت اصلحت عمرك والويل لك ان كنت ضيعت

خوشوقتی است ترا اگر بودی که در صلاحیت گذرانیدی عمر خود و عذاب است ترا اگر بودی که ضایع کردی

عمرك واذا وضعت الجنازة على شفير القبر نودي بثلث

عمر خود را وچون نهاده شود جنازه برکناره قبر آواز داده شود بسه

صيحات يا ابن ادم كنت على ظهري ضاحكا وصرت في بطني

آواز که ای پسر آدم بودی تو بر پشت من خندان وگشتی تو در شکم من

باكيا وكنت على ظهري فرحا وصرت في بطني حزينا وكنت

گریان و بودی تو بر پشت من شادمان وگشتی تو در شکم من غمناک و بودی تو

على ظهري ناطقا وصرت في بطني ساكتا واذا ادبر الناس

بر پشت من گویا وگشتی تو در شکم من خاموش وچون برگردند مردم

عنه يقول الله عز وجل يا عبدي بقيت وحيدا فريدا و

ازوی گوید خدایتعالی عز وجل ای بنده من باقی ماندی یگانه تنها و

تركوك في ظلمة القبر وقد عصيتني لاجلهم فانا ارحم عليك

گذاشتند ترا در تاریکی قبر وبه تحقیق نافرمانی کردی مرا برای ایشان پس من رحم کنم بر تو

اليوم رحمة يتعجب منها الخلائق وانا اشفق عليك من الوالدة

امروز رحمی که تعجب کنند ازان مخلوق ومن مهربان ترم بر تو از مادر

بولدها **باب ۱۰** في ذكر نداء الارض والقبر قال انس ابن

بر فرزند خود باب ۱۰ در ذکر آواز کردن زمین و گور گفت انس بن

مالك رضي الله عنه ان الارض ينادي كل يوم بعشر كلمات

مالک رضی الله تعالی عنه که بتحقیق زمین آواز میکند هر روز بده کلمات

تقول يا ابن ادم تسعى على ظهري ومصيرك في بطني وتعصي

میگوید ای پسر آدم سعی میکنی بر پشت من وبازگشت تو در شکم من است ونافرمانی میکنی

على ظهري وتعذب في بطني وتضحك على ظهري وتبكي في

بر پشت من وعذاب کرده میشوی در شکم من وخنده میکنی بر پشت من وگریه میکنی در

بطني وتاكل الحرام على ظهري وتاكل الدود لحمك في بطني

شکم من ومیخوری حرام بر پشت من ومیخورد کرمان گوشت ترا در شکم من

وتفرح على ظهري وتحزن في بطني وتسمن بالحرام على ظهري

وشادی میکنی بر پشت من وغمگین شوی در شکم من وفربه میشوی بحرام خوردن بر پشت من

وتذوب

وتذوب في بطني وتختال على ظهري وتذل في بطني وتمشي

وگداخته شوی در شکم من وبه تکبر میروی بر پشت من وذلیل شوی در شکم من ومیروی

سرورا على ظهري وتقع حزينا في بطني وتمشي في النور على ظهري

شادان بر پشت من وواقع شوی غمناک در شکم من ومیروی در روشنائی بر پشت من

وتقع في الظلمات في بطني وتمشي مع الجماعة على ظهري وتقع

وواقع شوی در تاریکی در شکم من ومیروی با جماعتی بر پشت من وواقع شوی

وحيدا في بطني وفي الخبر ان القبر ينادي كل يوم ثلث مرات

تنها در شکم من ودر خبرست که بتحقیق قبر آواز میکند هر روز سه بار

بثلث كلمات يقول انا بيت الوحشة وانا بيت الظلمة وانا

بسه کلمات میگوید من خانه تنهائی ام ومن خانه تاریکی ام ومن

بيت الدود فماذا اعددت لي ويقال ان القبر ينادي كل

خانه کرمان ام پس چه چیز آماده کردی برای من وگفته میشود که بتحقیق قبر آواز میکند هر

يوم خمس مرات يقول انا بيت الوحدة فاحمل مونسا وهو قراءة

روز پنج بار گوید من خانه تنهائی ام پس بردار همراه خود رفیق را واو خواندن

القران وانا بيت الظلمة فاحمل سراجا وهو الصلوة في الليل

قرآن است ومن خانه تاریکی ام پس بردار همراه خود چراغ را واو نماز است در شب

وانا بيت التراب فاحمل الي فراشا وهو العمل الصالح وانا بيت

ومن خانه خاکم پس بردار بسوی من فرش را وآن فرش عمل صالح است ومن خانه

الافاعي والعقارب فاحمل الترياق وهو الصدقة وبسم الله

مارانم وکژدمانم پس بردار تریاق را وآن تریاق صدقه است وخواندن بسم الله

الرحمن الرحيم واهراق الدموع وانا بيت سؤال منكر ونكير

الرحمن الرحیم است وریختن اشکهاست ومن خانه سوال منکر ونکیرم

فاكثر على ظهري لا اله الا الله محمد رسول الله **باب ۱۱**

پس بسیار بخوان بر پشت من کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را باب ۱۱

في ذكر نداء الروح بعد الخروج وفي الخبر روي عن عائشة

در ذکر آواز کردن روح بعد از برآمدن آن و در خبرست روایت شده از عایشه

رضي الله عنها انها قالت كنت قاعدة متربعة في البيت اذ جاء

رضی الله عنها که بتحقیق وی گفته بودم من نشسته چهار زانو درخانه که درانوقت آمد

رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فاردت ان اقوم له كما

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس اراده کردم اینکه برخیزم برای او چنانکه

كان عادتي عند مجيئه إليّ فقال اجلسي مكانك يا أم المؤمنين
بود عادت من نزد آمدن وی بطرف من پس گفت آنحضرت بنشین بجای خود ای مادر مؤمنان
فقعدت فوضع رأسه في حجري ونام مستلقيا على قفاه
پس نشستم من پس نهاد سر خود را در کنار من وخوابید بر پشت افتاده بر پشت خود
فطلبت شيبة في لحيته فرأيت فيها تسعة عشر شعرة بيضاء
پس می جستم موی سفید در ریش آنحضرت پس دیدم در آن نوزده عدد موی سفید را
فتفكرت في نفسي فقلت إنه يخرج من الدنيا ويبقى أمته بلا
پس فکر کردم در دل خود پس گفتم که بتحقیق آنحضرت بیرون خواهد رفت از دنیا و باقی ماند امت او بی
نبي فبكيت حتى سال دمعي على خدي وتقاطرت منه على
پیغمبر پس گریه کردم تا آنکه ریخت اشک بر رخساره من و قطره افتاد از آن بر
وجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فانتبه من النوم وقال
روی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس بیدار شد آنحضرت از خواب و گفت
ما الذي أبكاك يا أم المؤمنين فقصصت عليه القصة ثم
چه چیز بگریه آورد ترا ای مادر مؤمنان پس قصه خواندم بر آنحضرت آن وقت پس از آن
قال يا أم المؤمنين أي حال أشد على الميت فقلت الله ورسوله
فرمود ای مادر مؤمنان کدام حال سخت تر است بر میت پس گفتم خدا تعالی و رسول او
أعلم فقال بلى قولي أنت فقلت لا يكون الحال أشد من وقت
دانا تر اند پس گفت آری بگو تو پس گفتم نباشد حال سخت تر از وقت
خروجه من داره يعدونه أولاده خلفه ويقولون يا والداه
برآمدن او از خانه وی میدوند اولاد او در پس جنازه او ومیگویند ای پدر ما
ويا أماه ويقول الوالد وا ولداه وا ابناه فقال هذا
وای مادر ما ومیگوید پدر در مرگ پسر خود وای پسر من وای فرزند من پس فرمود آنحضرت که این
شديد عليه وإنه لأشد منه ثم قال أي حال أشد على الميت
سخت است بر وی و بتحقیق سخت تر از این هم است پس از آن فرمود کدام حال سخت تر است بر میت
قلت لا يكون الحال أشد على الميت من أن يوضع في لحده و
گفتم نباشد حال سخت تر بر میت از اینکه نهاده شود در لحد و
يهال عليه التراب ويرجع عنه أقرباؤه وأولاده وأحباؤه
ریخته شود بروی خاک وباز گردند از وی اقربا وی واولاد وی ودوستان وی
ويسلمونه إلى الله تعالى مع عمله ثم قال النبي صلى الله عليه
و سپارند او را بخدا تعالی با عمل وی پس از آن فرمود پیغمبر صلی الله علیه

وآله

وآله وسلم يا أم المؤمنين هذا شديد عليه وإنه لأشد منه
وآله وسلم که ای مادر مؤمنان این سخت است بروی و بتحقیق شان اینست که بر اینهم سخت تر از اینهم
ثم قال أي حال أشد على الميت قلت الله ورسوله أعلم فقال
پس از آن فرمود کدام حال سخت تر است بر میت گفتم خدا و رسول او داناتر است پس فرمود
اعلمي يا عائشة أن أشد الحال على الميت حين يدخل الغسال
بدان ای عائشه بتحقیق سخت تر حال بر میت وقتی است که داخل شود غسل دهنده
داره ليغسله ويخرج الثياب من بدنه ويخرج خاتم الشاب
خانه میت را تا غسل دهد و بیرون کند جامه ها را از بدن او و بیرون کند انگشتری جوان را
من أصابعه وينزع قميص العروس من بدنه ويرفع عمامة الشيخ
از انگشتان وی و بکشد قمیص عروس را از بدن و بردارد دستار شیخ
والفقيه والقاضي من رأسه فعند ذلك ينادي روحه
و فقیه و قاضی را از سر وی پس نزد این حال آواز کند روح او
حين يرى نفسه عاريا بصوت حزين يسمعه كل الخلائق إلا
وقتیکه ببیند بدن خود را برهنه باواز غمگین که می شنود آنرا هر مخلوق مگر
الثقلين فينادي يا غسال بالله عليك أن تنزع ثيابي برفق
جن و انس پس آواز کند ای غسل دهنده قسم است بخدا تعالی بر تو اینکه بر کشی جامه های مرا بنرمی
فإني الآن استرحت من مخالب ملك الموت فإذا صب عليه
پس بتحقیق من الحال آرام کرده ام از چنگالهای ملک الموت پس چون ریخته شد بروی
الماء صاحت الروح كذلك يقول يا غسال لا تجعل الماء حارا ولا
آب را آواز و زیاد کند روح همچنین گوید ای غسل دهنده مکن آب را بسیار گرم و نه
باردا ولا تصب على الماء الحار ولا بارد فإن جسدي مجروح
بسیار خنک و مریز برمن آب گرم و خنک را پس بتحقیق بدن من مجروح است
بنزع الروح فإذا غسله يقول بالله عليك يا غسال لا تمسني
بکشیدن روح پس چون غسل دهد او را گوید قسم است بخدا تعالی بر تو ای غسل دهنده مس مکن مرا
بقوتك فإن جسدي مجروح بخروج الروح فإذا فرغ من غسله
بقوت خود پس بتحقیق بدن من مجروح است به برآمدن روح پس چون فارغ شود از غسل وی
ووضعه في كفنه وشد موضع قدميه ناداه بالله عليك يا غسال
و نهاد او را در کفن وی و بسته شود جای دو قدم او آواز کند قسم بخدا تعالی بر تو ای غسل دهنده
لا تشد الكفن على رأسي حتى يرى وجهي أهلي وأولادي
بسته مکن کفن را بر سر من تا به بینند روی مرا اهل من و اولاد من

وأقربائي فإن هذا آخر رؤيتي لهم فإني اليوم أفارقهم
واقرباے من پس به تحقیق این آخر دیده شدن من است ایشان را پس بتحقیق من امروز جدا شوم از ایشان
ولا أراهم إلى يوم القيمة وإذا أخرجوا الميت من داره نادى
و نه بینم ایشان را تا روز قیامت و چون بیرون کنند میت را از خانه وی آواز کند
بالله يا جماعتي لا تعجلوني حتى أودع داري وأهلي ومالي ثم
قسم باد بر شما ای جماعت من شتابی نکنید بمن تا که وداع کنم خانه خود را و اهل خود را و مال خود را پس
ينادي بالله تركت امرأتي أرملة فعليكم أن لا تؤذوها
آواز کند قسم بخدا که گذاشتم زن خود را بیوه پس بر شما لازم باد اینکه ایذا ندهید اورا
وأولادي يتيما فعليكم أن لا تؤذوهم فإني اليوم أخرج
و گذاشتم اولاد خود را یتیم پس بر شما لازم باد اینکه ایذا ندهید ایشان را پس بتحقیق من امروز بیرون کرده شوم
من داري ولا أرجع إليهم أبدا فإذا حملوه على الجنازة يقول
از خانه خود و باز نگردم بایشان گاهے پس چون بردارند اورا بر جنازه گوید میت
بالله يا جماعتي لا تعجلوني حتى أسمع صوت أهلي وأولادي
قسم باد بر شما ای جماعت من که شتابی نکنید بمن تا که بشنوم آواز اهل خود و اولاد خود
وأقربائي فإني اليوم أخرج وأفارقهم إلى يوم القيمة
و اقرباے خود پس به تحقیق من امروز بیرون کرده شوم و جدا شوم از ایشان تا روز قیامت
وإذا وضع على سرير الجنازة وخطوا بها ثلث خطوات
و چون نهاده شود بر تخت جنازه و قدم دو گام روند با آن جنازه سه گام
ينادي بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلين يا أحبائي ويا إخواني
آواز دهد بآوازے که می شنوند آنرا هر چیزے مگر جن و انس گوید ای دوستان من و ای برادران من
ويا أولادي لا تغرنكم الحيوة الدنيا كما غرتني ولا تلعب بكم
وای اولاد من مغرور نکند شما را زندگی دنیا چنانکه مغرور کرد مرا و بازی نکند به شما
الدنيا كما لعبتني فاعتبروا يا أولي الأبصار لعلكم تفلحون فإني
دنیا چنانکه بازی کرد مرا پس عبرت گیرید ای صاحب چشمان شاید که شما رستگار شوید پس بتحقیق من
خلفت ما جمعت لورثتي وأنتم تعيشون من ورائي ولا
گذاشتم آنچه جمع کرده بودم برای وارثان خود و شما عیش میکنید از پس من و نه
تحملون من خطاياي شيئا والديان يحاسبني وأنتم تنسوني
بردارید شما از گناهان من چیزی را و حساب کننده حساب خواهد کرد و شما فراموش میکنید مرا
وتدعوني ثم لا تبتغوني فإذا صلوا على الجنازة ورجع بعض
و میگذارید مرا و خاک پس از آن قلب نخواهید کرد مرا پس چون نماز خوانند بر جنازه و رجوع کنند بعضے

اهله

أهله وأصدقائه من المصلين يقول بالله يا إخواني إني كنت
از اہل وی و آشنایان وی از نمازگذارندگان وی گوید میت قسم است بخدا ای برادران من بتحقیق هستم من که
أعلم أن الميت تنسى لكن لا تنسوني بهذه السرعة رجعتم قبل
میدانم اینکه بتحقیق مرده فراموش کرده میشود ولیکن فراموش مکنید مرا باین شتابی رجوع شده پیش از اینکه
أن دفنتموني فإذا وضعوه في لحده يقول بالله يا ورثتي
دفن کنید مرا پس چون بنهند اورا در لحد او گوید قسم است بخدا ای وارثان من
إني قد جمعت مالا كثيرا في الدنيا وتركت لكم فلا تنسوني
که بتحقیق جمع کرده بودم مال بسیار در دنیا و گذاشتم آنرا برای شما پس فراموش مکنید مرا
بكثرة خيركم وعلمتكم القرآن والأدب فلا تنسوني بدعائكم وإذا
به بسیاری نان خود و آموزانیدم شمارا قرآن و ادب پس فراموش مکنید مرا بدعاے خود و چون
رجعوا بعد دفنه يقول يا إخواني إني كنت أعلم أن الميت
باز آیند بعد از دفن کردن او گوید ای برادران من به تحقیق من میدانم که مرده
أبرد من الزمهرير في قلوب الأحياء ولكن لا تنسوني بهذه
خنک تر است از زمهریر در دلهاے زندگان ولکن فراموش مکنید مرا باین
السرعة وعلى هذا حكي عن أبي قلابة أنه رأى في المنام
شتابی و بنا بر این امر حکایت شده از ابی قلابه که به تحقیق وی دید در خواب
مقبرة كأن قبورها قد انشقت وخرج منها أمواتها وقعدوا
یک مقبره که بودند گویا قبرهای او به تحقیق شق شده و بیرون برآمده بودند از آن مردگان آنها و نشسته بودند
على شفيرة القبور وكان بين يدي كل واحد منهم طبق من نور
بر کناره های قبرها و بود پیش روی هر یک از ایشان طبقے از نور
ورأى فيما بينهم رجلا من جيرانهم ولم ير بين يديه طبقا من
و دید ابی قلابه در میان ایشان شخصے را از همسایگان ایشان و ندید پیش روی او طبقے از
نور فسأله وقال ما لي لا أرى بين يديك طبق النور فقال
نور پس سوال کرد اورا و گفت چیست مرا که نمی بینم پیش روی تو طبقے از نور پس گفت آن مرد
إن هؤلاء أولاد وأصدقاء يدعون لهم ويتصدقون لأجلهم
که به تحقیق مر ایشان را اولاد و آشنایانند که دعا میکنند برای ایشان و صدقه میکنند برای ایشان
وهذا النور مما بعثوا إليهم وكان لي ابن غير صالح لا يدعوا
و این نور از آن چیز است که فرستاده اند بایشان از دعا و صدقه و هست مرا پسرے ناصالح که دعا نمیکند
ولا يتصدق لأجلي ولهذا لا نور لي وأنا أخجل بين جيراني
و نه صدقه میدهد برای من و از این جهت نیست نور برای من و من شرمنده ام پیش روی همسایه خود

فلما انتبه ابو قلابة دعا ابنه واخبره بما رأى فقال الابن انى

پس چون بیدار شد از خواب ابو قلابه خواند پسران مرده را و خبر کرد او را بانچه دیده بود پس گفت پسر آن مرده به تحقیق

قد تبت على يديك ولا ارجع الى ما كنت عليه ابدا وانا لا

من توبه کردم بر دست تو و باز نگردم بسوی آنچه بودم بر آن هرگز و من

اغفل منه ما كنت حيا فاشتغل فى الطاعات والدعاء لابيه و

غافل نشوم از آن یعنی از پدر یا دامیکه باشم زنده پس مشغول شد آن پسر در عبادات و دعا کردن برای پدر خود و

الصدقة لاجله فلما مضى عليه مدة رأى ابو قلابة فى منامه

صدقه دادن برای پدر خود پس چون گذشت بروی مدتی دید ابو قلابه در خواب خود

ذلك المقبرة على حالها ورأى نورا اضوء من الشمس واكثر من

آن مقبره را بر همان حال و دید نزد آن مرده نوری روشن تر از آفتاب و زیاده تر از

نور اصحابه فقال يا ابا قلابة جزاك الله عنى خيرا بقولك نجوت

نور یاران آن پس گفت آن شخص ای ابو قلابه جزا دهد ترا خدا تعالی از من خیر را بگفتن تو بعزیزم خلاص شدم

من النيران ونجا له الجيران وفى الخبر ان ملك الموت دخل

از آتش و از شرمندگی همسایگان و در خبرست که به تحقیق ملک الموت داخل شد

على رجل بالاسكندرية فقال له الرجل من انت فقال انا

بر شخصی در اسکندریه پس گفت اورا آن شخص کیستی تو پس گفت من

ملك الموت فاذا هو يرتعد فرائصه هى اللحم التى بين الجنب

ملک الموتم پس آن وقت لرزید گوشت پهلو وشانه آن شخص این فرایص آن گوشت است که در میان پهلو

والكتف فقال له ملك الموت ما هذا الذى ارى منك قال خوفا

و شانه است پس گفت او را ملک الموت چیست این لرزیدن می بینم از تو گفت آن شخص که می لرزم از ترس رسیدن

من النار فقال ملك الموت اكتب لك كتابا حتى تنجو من النار

از آتش پس گفت ملک الموت بنویسم برای تو خطی تا خلاص شوی از آتش

به قال بلى فدعا ملك الموت بصحيفة وكتب فيها بسم الله الرحمن الرحيم

بآن گفت آن شخص آری پس خواست ملک الموت ورقی و نوشت در آن بسم الله الرحمن الرحیم

وقال هذا براءة من النار وفى الخبر سمع رجل عارف من

و گفت این نجات است از آتش و در خبرست که شنید شخصی عارفی از

رجل يقرء بسم الله الرحمن الرحيم فصاح فقال اذا كان

شخصی که میخواند بسم الله الرحمن الرحیم را پس فریاد کرد آن عارف و گفت هرگاه باشد

اسم الحبيب هذا فكيف رؤيته ثم قال ان الناس يقولون ان

نام محبوب این چنین شیرین پس چگونه خواهد بود دیدن آن محبوب پس از آن گفت که به تحقیق مردم میگویند که تحقیق

الدنيا

الدنيا مع ملك الموت لا تساوى بدانق وانا اقول ان الدنيا

دنیا با وجود ملک الموت برابر نیست و نمی ارزد بیک پشیزی و من میگویم که به تحقیق دنیا

بلا ملك الموت لا تساوى بدانق لان ملك الموت يوصل الحبيب

بغیر از ملک الموت نمی ارزد به پشیزی زیرا که ملک الموت میرساند حبیب را

الى الحبيب

بسوی محبوب

باب ۱۲ فى ذكر المصيبة والنوح على الميت

باب ۱۲ در بیان مصیبت والنوحه و گریستن بر مرده

روى فى الخبر ان من اصيب بمصيبة فخرق ثوبا او ضرب

روایت شده در خبرست که به تحقیق کسیکه رسانیده شود او مصیبت پس پاره کرد جامه را یا زد

صدرا فكانما اخذ الرمح وحارب ربه وروى عن النبى صلى الله

سینه را پس گویا که به تحقیق گرفت او نیزه را و جنگ کرد با رب خود و روایت شده از پیغمبر صلی الله تعالی

عليه وآله وسلم انه قال من سود بابا عند المصيبة

علیه و آله و سلم که به تحقیق فرمود کسیکه سیاه کرد دروازه را نزد رسیدن مصیبت

او ثيابا او خرق ثوبا او خرب دكانا او كسر شجرة او نتف

یا سیاه کرد جامه را یا پاره کرد جامه را یا خراب کرد دکان را یا شکست درخت را یا بر کند

شعرة بنى الله له بكل شعرة وورق بيتا فى النار

موی را بسازد خدا تعالی برای وی بعوض هر موی و ورقی خانه در آتش

وكانما اشرك بالله واراق دم سبعين نبيا ولا يقبل الله منه

و گویا که به تحقیق شرک آورد بخدا تعالی و ریخت خون هفتاد پیغمبر را و قبول نکند خدا تعالی از وی

صرفا ولا عدلا ولا صدقة ولا دعاء ما دام ذلك السواد على

نفل و نه فرض را و نه صدقه را و نه دعا را مادامیکه باشد آن سیاهی بر

بابه وثيابه وضيق الله قبره وشدد عليه حسابه ولعنه

دروازه وی و جامه وی و تنگ گرداند خدا تعالی قبر ویرا و سخت گرداند بروی حساب ویرا و لعنت کند بروی

كل شىء وكل ملك ما بين السماء والارض وكتب عليه الف

هر چیز و هر فرشته که در میان آسمان و زمین است و نوشته شود بروی هزار

خطيئة وقام من قبره عريانا ومن خرق على مصيبة جيبه

گناه و برخیزد از قبر خود برهنه و کسیکه پاره کرد بر مصیبت گریبان خود را

خرق الله دينه ومن لطم خداه وخدش وجهه حرم الله تعالى

پاره کند خدا تعالی دین او را و کسیکه زد رخساره خود را و خراشید روی خود را حرام کند خدا تعالی

عليه النظر الى وجهه الكريم وفى الخبر اذا مات ابن آدم واجتمعت

بروی نظر کردن بسوی روی بزرگ او سبحانه و تعالی و در خبرست که چون بمرد پسر آدم و جمع شد

اَلصِّيَاحُ فِيْ دَارِهٖ يَقُوْمُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلٰى بَابِ دَارِهٖ وَيَقُوْلُ مَا
آوازهای گریه در خانهٔ وی ایستاده شود ملک الموت بر دروازهٔ خانهٔ وے و گوید چیست
هٰذِهِ الصِّيَاحُ فَوَاللّٰهِ مَا نَقَصْتُ مِنْ اَحَدٍ مِّنْكُمْ عُمُرًا وَّلَا رِزْقًا
این آوازها پس قسم است بخدا کم کردم من از یکی از شما عمر او را و نه رزق
وَمَا ظَلَمْتُ عَلٰى اَحَدٍ مِّنْكُمْ فَاِنْ كَانَ صِيَاحُكُمْ مِّنِّيْ فَاِنِّيْ عَبْدٌ
و ظلم نکردم بر یکی از شما پس اگر باشد آواز گریه های شما از جهت من پس بتحقیق من بنده
مَّاْمُوْرٌ وَّاِنْ كَانَ مِنَ الْمَيِّتِ فَهُوَ مَقْهُوْرٌ وَّاِنْ كَانَ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى
امر کرده شده ام و اگر باشد گریه های شما از جهت مرده پس او عاجز و مغلوب است و اگر باشد بنا بر ناخشنودی از قضای حق تعالی
فَاَنْتُمْ كَافِرُوْنَ بِاللّٰهِ فَوَاللّٰهِ اِنَّ لِيْ فِيْكُمْ عَوْدًا ثُمَّ عَوْدًا حَتّٰى
پس شما کافر اید بخدا تعالی پس قسم است بخدا که بتحقیق مرا در شما باز آمدن است پس از آن باز آمدن است تا آنکه
لَا يَبْقٰى مِنْكُمْ اَحَدٌ قَالَ الْفَقِيْهُ اَلنَّوْحُ حَرَامٌ وَّلَا بَاْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى
باقی نماند از شما یکی گفت فقیه یعنی فقیه ابو اللیث که بآواز گریه کردن حرام است و باکی نیست آهسته گریه کردن بر
الْمَيِّتِ وَالصَّبْرُ اَفْضَلُ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ اِنَّمَا يُوَفَّى الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ
مرده و صبر کردن افضل است پس بتحقیق خدا تعالی فرمود جز این نیست تمام داده شود صبر کنندگان را اجر ایشان
بِغَيْرِ حِسَابٍ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ
بغیر از حساب و روایت شده از پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم که بتحقیق
قَالَ النَّائِحَةُ وَمَنْ حَوْلَهَا وَمَنْ يُعِيْنُهَا وَمُسْتَمِعُهَا فَعَلَيْهِنَّ لَعْنَةُ اللّٰهِ
فرمود زنی بآواز گریه کننده و کسیکه گرد وی نشسته باشد و کسیکه مدد کند باوی و شنونده وی پس بر ایشان باد لعنت خدا تعالی
وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ وَيُقَالُ لَمَّا مَاتَ حَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ سَلَامُ اللّٰهِ
و فرشتگان و مردم همه ایشان و گفته میشود که چون وفات شده حسن پسر علی سلام خدا تعالی
عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ اِعْتَكَفَتْ اِمْرَاَتُهٗ عَلٰى قَبْرِهٖ سَنَةً وَّاحِدَةً فَلَمَّا
بر پیغمبر ما و بر ایشان باد معتکف و مجاور شد زوجهٔ وی بر گور او یکسال تمام پس چون تمام شد
كَانَ رَاْسُ الْحَوْلِ رَفَعَتِ الْفُسْطَاطَ فَسَمِعَتْ صَوْتًا مِّنْ جَانِبِ الْقَبْرِ
آن سال و آمدن سال دوم خیمه را برداشت پس شنید آن زن آوازی از طرف آن قبر
هَلْ وَجَدَتْ مَا فَقَدَتْ وَرُوِيَ عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
که آیا یافتی آنچه گم کرده بودی و روایت شده از رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ لَمَّا مَاتَ ابْنُهٗ اِبْرَاهِيْمُ الْمَعْصُوْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و آلہ و سلم که بتحقیق چون وفات شد پسر او ابراهیم معصوم بر وی باد سلام
دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ لَهٗ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ ابْنُ عَوْفٍ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
اشک ریخت دو چشم آن حضرت پس گفت آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف رض ای رسول خدا

اَلَيْسَ

اَلَيْسَ هٰذَا قَدْ نَهَيْتَنَا مِنَ الْبُكَاءِ فَقَالَ اِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ صَوْتَيْنِ
آیا نیست اینکه بتحقیق منع کردی ما را از گریستن پس فرمود آنحضرت جز این نیست که منع کرده ام شما را از دو آواز
فَاجِرَيْنِ وَعَنْ فِعْلَيْنِ اَحْمَقَيْنِ صَوْتِ النِّيَاحَةِ وَصَوْتِ الْغِنَاءِ وَعَنْ
گناه و از دو کار حماقت یک آواز گریستن بر مرده و دیگر آواز سرود و از
خَدْشِ الْوُجُوْهِ وَشَقِّ الْجُيُوْبِ وَلٰكِنْ هٰذِهٖ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللّٰهُ فِيْ
خراشیدن رویها و پاره کردن گریبانها و لکن این گریه بی آواز رحمت است که گردانیده است آنرا خدا تعالی در
قُلُوْبِ الرُّحَمَاءِ ثُمَّ قَالَ اَلْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ بِفِرَاقِكَ
دل رحم کنندگان بعد از آن فرمود دل غم میخورد و چشم اشک میریزد بجدائی تو
يَا اِبْرَاهِيْمُ وَرَوٰى وَهْبُ بْنُ كَيْسَانَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ اَبَا حَفْصٍ
ای ابراهیم و روایت کرده وهب پسر کیسان از ابی هریره رض که بتحقیق حضرت عمر رض
رَاٰى اِمْرَاَةً تَبْكِيْ عَلَى الْمَيِّتِ فَنَهَاهَا وَقَالَ لَا تَبْكِيْنَ فَقَالَ النَّبِيُّ
دید زنی را که میگریست بر میت پس منع کرد او را و گفت آن زن را گریه مکن پس فرمود پیغمبر
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ دَعْهَا يَا اَبَا حَفْصٍ فَاِنَّ الْعَيْنَ
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم بگذار او را ای عمر رض پس بتحقیق چشم
بَاكِيَةٌ وَّالنَّفْسُ مُصَابَةٌ وَّالْعَهْدُ حَدِيْثٌ
گریه کننده است و نفس مصیبت رسیده است و زمانهٔ مصیبت جدید و تازه است

بَابٌ ۱۳ فِيْ ذِكْرِ الصَّبْرِ عِنْدَ الْمُصِيْبَةِ
باب ۱۳ در بیان صبر نزدیک رسیدن مصیبت

رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
روایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَوَّلُ مَا كَتَبَ الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم اول آنچه نوشته است قلم در لوح محفوظ
بِاَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى اِنِّيْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا وَمُحَمَّدٌ
بامر خدا تعالی این است که بتحقیق من خدا ام نیست خدا غیر از من و محمد
عَبْدِيْ وَرَسُوْلِيْ وَخَيْرُ خَلْقِيْ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِيْ وَصَبَرَ
بندهٔ من است و فرستادهٔ من است و بهترین مخلوق من است کسیکه گردن نهاد بر قضای من و صبر کرد
عَلٰى بَلَائِيْ وَشَكَرَ عَلٰى نَعْمَائِيْ اَكْتُبُهٗ صِدِّيْقًا وَّاَبْعَثُهٗ مَعَ
بر بلای من و شکر کرد بر نعمتهای من بنویسم او را در صدیقان و برانگیزانم او را با
الصِّدِّيْقِيْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ لَّمْ يَسْتَسْلِمْ لِقَضَائِيْ وَلَمْ يَصْبِرْ
صدیقان روز قیامت و کسیکه گردن نه نهاد برای قضای من و صبر نکرد
عَلٰى بَلَائِيْ وَلَمْ يَشْكُرْ عَلٰى نَعْمَائِيْ فَلْيَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ سَمَائِيْ
بر بلای من و شکر نکرد بر نعمتهای من پس باید که بیرون رود از زیر آسمان من

وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِيْ قَالَ الْفَقِيْهُ رَحِمَهُ اللّٰهُ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَ

و باید که طلب کند خدا را غیر از من گفت فقیه ابو اللیث رحمت کند او را خدا که صبر کردن بر بلاء و

ذِكْرُ اللّٰهِ عِنْدَ الْمَصَائِبِ مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِأَنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ تَعَالٰى

یاد کردن خدای تعالی وقت مصیبت از آن چیزها ست که واجب است بر آدمی زیرا که بتحقیق چون یاد کرد خدای تعالی را

فِيْ ذٰلِكَ الْمَكَانِ كَانَ رِضًا مِنْهُ لِقَضَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَرْغِيْمًا لِلشَّيْطٰنِ

در آن مکان مصیبت باشد رضامندی از وی برای قضای خدای تعالی و خجل کردن و خاک آلوده کردن شیطان را

قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِيْ طَالِبٍ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ الصَّبْرُ عَلٰى ثَلٰثَةِ أَوْجُهٍ

گفت حضرت علی پسر ابی طالب کرم گرداند خدای تعالی روی او را که صبر بر سه وجه است

صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيْبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْبَلَاءِ فَمَنْ صَبَرَ

یک صبر کردن بر عبادت است و یک صبر کردن بر مصیبت است و یک صبر کردن بر بلای است پس کسیکه صبر کرد

عَلَى الطَّاعَةِ أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثَلٰثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ

بر عبادت عطا کند او را خدای تعالی روز قیامت سه صد درجه در میان

كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيْبَةِ

هر دو درجه چنانکه فرق در میان آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کرد بر مصیبت

أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا

عطا کند او را خدای تعالی بروز قیامت ششصد درجه فرق در میان هر دو درجه مانند

بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلَاءِ أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

فرق آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کرد بر بلا عطا کند او را خدای تعالی بروز قیامت

تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ الْعَرْشِ وَالثَّرٰى -

نه صد درجه جدائی و فرق در هر دو درجه مانند فرق عرش و زیر زمین باشد

بَابٌ ۱۴ فِيْ ذِكْرِ خُرُوْجِ الرُّوْحِ مِنَ الْبَدَنِ وَفِي الْخَبَرِ إِذَا وَقَعَ

باب ۱۴ در ذکر بر آمدن روح از بدن و در خبر است که چون واقع شود

الْعَبْدُ فِي النَّزْعِ وَحُبِسَ لِسَانُهُ يَدْخُلُ عَلَيْهِ خَمْسَةُ أَمْلَاكٍ فَجَاءَ

بنده در حالت نزع و بند شود زبان او داخل شود بر وی پنج فرشتگان پس آید

الْأَوَّلُ وَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِأَرْزَاقِكَ

اول آنها و گوید سلام باد بر تو ای بندهٔ خدا من مسلط بودم بر رزق های تو

فَطَلَبْتُ فِي الْأَرْضِ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ مِنْ رِزْقِكَ لُقْمَةً

پس طلب کردم در زمین تا مشرق و مغرب پس نیافتم از رزق تو یک لقمه را

حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ يَدْخُلُ الثَّانِيْ وَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

تا آنکه داخل شدم بر تو درین ساعت پس از آن داخل شود بر وی فرشتهٔ دویم و گوید سلام باد بر تو

يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِشَرَابِكَ مِنَ الْمَاءِ وَغَيْرِهٖ فَطَلَبْتُ فِي الْأَرْضِ شَرْقًا

ای بندهٔ خدا من مسلطام بنوشیدنی تو از آب و غیر آن پس طلب کردم در زمین تا مشرق

وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ

و مغرب پس نیافتم مر ترا یک شربتی از آب تا آنکه داخل شدم بر تو درین ساعت پس از آن

يَدْخُلُ الثَّالِثُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ

داخل شود بروی فرشتهٔ سیوم پس گوید سلام باد بر تو ای بندهٔ خدا من مسلطام

بِأَقْدَامِكَ فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ قَدَمًا مِنْ أَقْدَامِكَ

بر قدمهای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا جای قدمی از قدمهای تو

ثُمَّ يَدْخُلُ الرَّابِعُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِأَنْفَاسِكَ

پس از آن داخل شود فرشتهٔ چهارم پس گوید سلام باد بر تو ای بندهٔ خدا من مسلطام بر نفسهای تو

فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ نَفَسًا وَاحِدًا مِنْ أَنْفَاسِكَ

پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا یک نفسی از نفسهای تو

حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ يَدْخُلُ الْخَامِسُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

تا آنکه داخل شدم درین ساعت پس از آن داخل شود فرشتهٔ پنجم پس گوید سلام باد بر تو

يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِآجَالِكَ وَأَعْمَارِكَ فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ

ای بندهٔ خدا من مسلطام باجلهای تو و عمرهای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم

لَكَ سَاعَةً مِنْ عُمْرِكَ ثُمَّ يَدْخُلُ عَلَيْهِ كِرَامٌ كَاتِبِيْنَ فَيَقُوْلَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

مر ترا یک ساعتی از عمر تو پس از آن داخل میشوند بروی دو فرشته کرام کاتبین پس گویند سلام باد بر تو

يَا عَبْدَ اللّٰهِ إِنَّا مُوَكَّلَانِ بِحَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ وَطَلَبْنَاهُمَا شَرْقًا وَغَرْبًا

ای بندهٔ خدا من هر دو مسلطایم بر نیکیهای تو و بدیهای تو و طلب کردیم آنها را تا مشرق و مغرب

فَمَا وَجَدْنَا مِنْ حَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ شَيْئًا فَيُخْرِجَانِ لَهٗ صَحِيْفَةً سَوْدَاءَ وَيَعْرِضَانِ

پس نیافتیم از نیکیهای تو و بدیهای تو چیزی را پس برون آرند برای او ورقی سیاه و ظاهر کنند آنرا

عَلَيْهِ وَيَقُوْلَانِ لَهُ انْظُرْ فِيْ ذٰلِكَ فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَسِيْلُ عَرَقُهٗ ثُمَّ يَنْظُرُ

بروی و گویند مر او را نظر کن درین ورق پس نزد آن وقت جاری شود عرق او پس از آن نظر کند

يَمِيْنًا وَشِمَالًا مِنْ خَوْفِ قِرَاءَةِ الصَّحِيْفَةِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ الْمَلَكَانِ يَعْنِيْ

بطرف راست و چپ از خوف خواندن آن ورق اعمالنامه را پس از آن بر میگردد هر دو فرشته یعنی

كِرَامًا كَاتِبِيْنَ فَيَدْخُلُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ وَعَنْ يَمِيْنِهٖ مَلٰئِكَةُ

کرام کاتبین پس داخل میشود ملک الموت بروی و از جانب راست او فرشتگان

الرَّحْمَةِ وَعَنْ يَسَارِهٖ مَلٰئِكَةُ الْعَذَابِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْذِبُ الرُّوْحَ

رحمت می باشند و از جانب چپ او فرشتگان عذاب می باشند پس بعضی از ایشان از آنند که میکشند روح را

جذباً ومنهم من ینزع الرّوح نزعاً ومنهم من ینشط الرّوح نشطاً
کشیدنی وبعضے از ایشان آنانند که میکنند روح را کندن وبعضے از ایشان آنانند که بنشاط ونرمی برآرند روح را

فاذا بلغت الرّوح الحلقوم فحینئذٍ یاخذ ملک الموت فان کان
پس چون رسد روح بحلق پس دریوقت قبض کند اورا ملک الموت پس اگر باشد

من اهل السّعادة نودی الی ملٰئکة الرّحمة وان کان من
از اهل نیک بختی آواز کرده شود بر فرشتگان رحمت واگر باشد از

اهل الشّقاوة نودی الی ملٰئکة العذاب فیاخذ الملٰئکة
اهل بدبختی آواز کرده شود بر فرشتگان عذاب پس بگیرند آن فرشتگان

الرّوح وتعرج به ثمّ ان کان من اهل السّعادة یقول الله عزّ
روح را وبالا روند آن فرشتگان با آن روح پس از آن اگر باشد از اهل نیکبختی فرماید خدای تعالے عزیز

وجلّ ارجعوه الی بدنه حتّی ما یکون من جسده ثمّ یهبط
وجلیل باز گردانید این روح را بسوی بدن وی تا ببیند آنچه باشد از حال بدن او پس از آن فرود آیند

الملٰئکة والرّوح معهم فیضعونه وسط الدّار فینظر من یحزن
فرشتگان و روح باشد با ایشان پس بنهند روح را درمیان خانه پس نظر کند کسی که غم خورد

علیه ومن لا یحزن وهو لا یطیق الکلام ثمّ یشیع الجنازة الی
بروی و کسیکه غم نمی خورد بروی وآن روح طاقت کلام ندارد پس از آن روان کنند مردم جنازه او را بسوی

القبر فالله عزّ وجلّ یعید الرّوح فی جسده واختلفت الرّوایات
قبر پس خدای عزّ وجل باز گرداند روح را در بدن او ومختلف شده اند روایت ها

فیه فقال بعضهم یدخل الرّوح فی جسده کما کان فی الدّنیا و
درین پس گفتند بعضے از ایشان که داخل میشود روح در بدن او چنانکه بود در دنیا و

یجلس ویسأل وقال بعضهم یدخل الرّوح فی جسده والباقی
می نشیند در قبر وسوال کرده میشود وگفتند بعضے از ایشان که داخل میشود روح در بدن او باقی احوال او در قبر

غیر معلوم وقال بعضهم یکون السّؤال للرّوح دون الجسد
غیر معلوم است وگفتند بعضے از ایشان که می باشد سوال از روح فقط نه بواسطه بدن

وقال بعضهم یدخل الرّوح فی جسده الی صدره وقال
وگفتند بعضے از ایشان که داخل میشود روح در بدن او تا سینه او فقط وگفتند

بعضهم یکون الرّوح بین جسده وکفنه ففی کلّ ذلک جاءت
بعضے از ایشان ومی باشد روح درمیان بدن او وکفن او پس در هر یک ازین قول مذکوره آمده اند

الاثار منه صلّی الله تعالٰی علیه واٰله وسلّم والصّحیح عند
احادیث بسیار از آنحضرت صلی الله تعالے علیه وآله وسلم وقول صحیح نزد

اهل العلم ان یقرّ العبد بعذاب القبر ولا یشتغل بکیفیّته قال الفقیه
اهل علم اینکه اقرار کند بنده بعذاب وبغم قبر ومشغول نشود بکیفیت آن گفت فقیه

من اراد ان ینجو من عذاب القبر فعلیه ان یلازمه باربعة اشیاء
کسیکه اراده دارد اینکه خلاص شود از عذاب قبر پس بروی است اینکه لازم گیرد برخود چهار چیز

ویجتنب عن اربعة اشیاء امّا الاربعة الّتی یلازمها فی عمره
واجتناب کند از چهار چیز هرچه آن چهار چیز که لازم گیرد آن را در عمر خود

فمحافظة الصّلٰوة والصّدقة وقراءة القراٰن وکثرة التّسبیح فانّ
پس محافظت است بر نماز خواندن وصدقه دادن وخواندن قرآن وبسیار گفتن تسبیح پس به تحقیق

هذه الاشیاء تضیئ القبر وتوسّعه وامّا الاربعة الّتی یجتنب عنها
این چیزها روشن میکنند قبر را وفراخ میکنند آن را هرچه آن چهار چیز که اجتناب کند از ان

فالکذب والغیبة والنّمیمة والبول وقد قال صلّی الله علیه
پس دروغ گفتن وغیبت کردن وسخن چینی کردن واز بول اجتناب کردن وبه تحقیق فرموده آنحضرت صلی الله تعالے علیه

واٰله وسلّم استنزهوا من البول فانّ عامّة عذاب القبر منه
وآله وسلم اجتناب کنید وپاک دارید خود را از بول پس به تحقیق اکثر عذاب قبر از آن می باشد

ثمّ یهبط الملکان الغلیظان الاسودان الازرقان اصواتهما
پس از ان فرود آیند دو فرشته سخت دل سیاه رنگ سبز چشمان که آواز آنها

کالرّعد القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف یخرقان الارض
مانند رعد سخت آواز باشند وچشمهای ایشان مانند برق خیره کننده بینائی بشگافند زمین را

بمخالبهما وهما منکر ونکیر فیثن عجانه ویقعدانه ویقولان
بچنگال های خود وایشان منکر ونکیراند پس بجنبانند و برخیزانند ایشان آن مرده را ونشانند او را وگویند

له من ربّک ومن نبیّک وما دینک فان کان من اهل السّعادة
او را کیست رب تو وکیست پیغمبر تو وچیست دین تو پس اگر باشد آن مرده از اهل نیکبختی

یقول ربّی الله احد ونبیّی محمّد ودینی الاسلام فیقولان
بگوید که رب من الله واحد است وپیغمبر من محمد است ودین من اسلام است پس گویند منکر ونکیر

له نم کنومة العروس الّذی لا یوقظه الّا احبّ اهله و
او را خواب کن مانند خواب کردن عروس آنکه بیدار نکنند او را مگر دوست ترین اهل او و

یفتحان له فی قبره کوّة عند راسه فینظر منها الی منزله
بگشایند منکر ونکیر برای او در قبر او یک سوراخی نزد سر او پس نظر کند از آن سوراخ بسوی منزل خود

ومقعده فی الجنّة حین یبعثه الله من مضجعه ذٰلک ثمّ
وجای نشستن خود در جنت وقتیکه برانگیزاند او را خدای تعالے از خوابگاه او یعنی آن قبر پس از آن

يخرج الملكان من قبره مع الروح ويجعل في قناديل معلقة
بیرون آیند دو فرشته از قبر او با روح او و گردانیده شود آن روح در قندیلهایی که آویخته اند
بالعرش وروي عن ابي هريرة انه قال قال رسول الله
به عرش و روایت شده از ابی هریره رض که تحقیق گفت آن که فرمود رسول خدا
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول الله تعالى لا اخرج
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که میفرماید خدای تعالی بیرون نمی برم
عبدا من عبادي من الدنيا وانا اريد ان اغفر له الا قبضت
هیچ بنده را از بندگان خود از دنیا در حالیکه من اراده کنم اینکه بیامرزم او را مگر اینکه قبض کنم
منه كل سيئة عملها بسقم في جسده او ضيق في معاشه
از وی هر جرمی را که عمل کرده بآن با دردها بیماری در بدن او یا تنگی در معیشت او
او بما يصيبه من غم فان بقي عليه شيء من سيئاته شددت
یا بآنچه که میرسد او را از غم پس اگر باقی ماند بر او چیزی از گناهان او سختی کنم
عليه عند الموت حتى يلقاني ولا سيئة عليه وعزتي وجلالي
بر وی نزدیک مردن تا آنکه ملاقات کند با من و نباشد گناهی بر وی و قسم است بعزت و بزرگی من
لا اخرج عبدا من عبادي من الدنيا وانا اريد ان لا اغفر له
که بیرون نبرم بنده را از بندگان خود از دنیا و حالانکه من اراده دارم اینکه نیامرزم او را
الا وفيت منه كل حسنة عملها بصحة في جسده او فرح
مگر اینکه گرفته میباشم از وی هر نیکی که کرده است آنرا بباقی داشتن صحت در بدن او یا بشادی و سرور
يصيبه او سعة في رزقه فان بقي عليه من حسناته شيء هونت
که میرسد او را یا بفراخی در رزق او پس اگر باقی ماند بر وی از نیکیهای او چیزی آسانی کنم
عليه عند الموت حتى يلقاني ولا حسنة له قال الاسود كنا
بر وی نزد مردن تا آنکه ملاقات کند با من و نباشد مر او را هیچ نیکی گفت اسود بودیم ما
عند عائشة رض اذا سقط فسطاط على انسان فضحكوا فقالت
نزد عایشه رض که در آن وقت افتاد یک خیمه بر شخصی پس خنده کردند حاضرین پس فرمود
عائشة رض سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عایشه رض که شنیدم از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
انه قال ما من مؤمن يشاك له شوكة الا رفع الله بها حسنة
که به تحقیق آنحضرت فرمود نیست هیچ مؤمن که خلیده شود او را خاری مگر برداشته خدای تعالی مراو را بسبب آن خاری یک درجه
وحط عنه بها سيئة وقد قيل لا خير في بدن لا يصيبه
و فرود آورد از او بسبب آن خار یک گناه و به تحقیق گفته شده که نیست خیر در بدنی که نرسد او را

الاسقام

الاسقام ولا في مال لا يصيبه النوائب وفي الخبر عن النبي صلى الله
بیماریها و نیست خیر در مالیکه نرسد آنرا مصیبتها و حادثهها و در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم ان عبد المؤمن اذا كان في انقطاع
علیه و آله و سلم که به تحقیق بنده مؤمن چون باشد در منقطع شدن و بریدن
من الدنيا واقبال الى الآخرة تنزل عليه الملئكة من
از دنیا و روی آوردن بطرف آخرت فرود آیند بر وی فرشتگان از
السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس ومعهم كفن من
آسمان که سفید باشد رویهای آنها گویا به تحقیق رویهای شان مانند آفتاب است و با ایشان باشد کفن از
اكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة فيجلسون بعدا منه
کفنهای جنت و خوشبوی از خوشبوهای جنت پس بنشینند دور از وی
مد البصر ثم يجيئ ملك الموت فيجلس عند راسه ويقول
تا نهایت دیدن چشم پس از آن بیاید ملک الموت پس می‌نشیند نزد سر او و گوید
اخرجي ايتها النفس المطمئنة الى مغفرة الله تعالى ورضوانه
بیرون آی ای نفس آرام گیرنده بعبادت بسوی آمرزیدن خدای تعالی و رضامندی او
فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فتخرج وتسيل من نفسه
پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که پس بیرون آید روح روان شود از نفس جسد خود
كما تسيل القطرة من السقاء فياخذونها ويضعونها في ايديهم
چنانکه روان شود قطره آب از مشک پس بگیرند فرشتگان آنرا و بنهند آنرا در دستهای خود
ويدرجونها في تلك الاكفان فيخرج منه الريح كالمسك وما
و درآرند روح را در کفن ها پس بیرون آید از وی خوشبوئی مانند مشک و بالا
يصعدون على الملئكة الا قالوا ما هذه الريح الطيبة فيقولون
نروند بر فرشتگان مگر گویند آن فرشتگان که چیست این بوی خوش پس گویند
هذه روح فلان بن فلان ولا يذكرونه الا باحسن اسمائه
این فرشتگان که این روح فلان پسر فلان است و یاد نکنند او را مگر بخوبترین نامهای او
التي كان يدعى بها فاذا انتهوا به الى السماء الاول فتحت له
آنکه بود که خوانده می شد بآن نامها پس چون رسانند روح را باسمان اول کشاده شود برای او
ابواب السماء السبعة فيتبعونه من كل سماء ملئكة حتى انتهوا به
دروازههای هفت آسمان پس پیروی کنند او را از هر آسمان فرشتگان تا آنکه رسانند او را
الى السماء السابعة فينادي مناد من قبل الله عز وجل اكتبوا
تا آسمان هفتم پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای عز و جل که بنویسید

كِتَابَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَرُدُّوهُ إِلَى الْأَرْضِ فَمِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ

اعمالنامه اورا در علیین و باز گردانیده اورا بطرف زمین پس از زمین آفریدیم شمارا و در زمین باز گردانم شمارا

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى قَالَ فَيَرُدُّونَ رُوحَهُ إِلَى جَسَدِهِ

و از زمین بر آرم شمارا بار دیگر فرمود پس باز گردانند روح اورا بسوی بدن او

وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ وَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ

و می آیند اورا دو فرشته یعنی منکر و نکیر و گویند مر اورا کیست رب تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو

وَيَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ يُرِيدَانِ وَ

و گویند اورا چه گوئی در حق این شخص آنکه بر انگیخته شده در شما اراده کنند فرشتگان و

يَعْنِيَانِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ هُوَ رَسُولُ

مراد دارند از ان شخص محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را پس گوید آن مرده که این شخص فرستاده

اللهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ وَآمَنْتُ بِهِ وَصَدَّقْتُهُ فَيُنَادِي

خداست آنکه فرود آورده شد قرآن بروی و ایمان آوردم باو و راست گو داشتم اورا پس آواز کند

مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِي فَافْرِشُوا لَهُ فِرَاشًا مِنَ الْجَنَّةِ

آواز کننده از آسمان که راست گفت بندهٔ من پس فرش کنید برای او فرشے از جنت

وَأَلْبِسُوهُ لِبَاسًا مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ فَيَأْتِيهِ

و بپوشانید اورا پوشاکی از جنت و بگشائید برای او دروازه از جنت فرمود پس آید اورا

رِيحُهَا وَطِيبُهَا وَيُوَسَّعُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

باد جنت و خوشبوی جنت و فراخ کرده شود برای او قبر تا نهایت دیدن چشم او فرمود پیغمبر صلی الله تعالی

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ يَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ وَطَيِّبُ الرَّائِحَةِ

علیه و آله وسلم که پس از ان آید اورا شخصے خوب روے و خوشبوے

فَيَقُولُ لَهُ أُبَشِّرُكَ بِالَّذِي بَشَّرَكَ رَبُّكَ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ

پس گوید اورا بشارت کنم ترا بانچه بشارت کرده ترا رب تو پس گوید اورا کیستی تو رحم کند ترا

رَبُّكَ مَا رَأَيْتُ فِي الدُّنْيَا أَحْسَنَ مِنْكَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ وَإِنَّ

رب تو ندیدم در دنیا خوب تر از تو پس گوید من عمل صالح توام و به تحقیق

الْكَافِرَ إِذَا احْتَضَرَهُ الْمَوْتُ تَنْزِلُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَعَهُمْ

کافر چون حاضر شود اورا موت فرود آید براو فرشتگان از آسمان و با ایشان

لِبَاسٌ مِنَ النَّارِ فَيَجْلِسُونَ بَعِيدًا مِنْهُ مَدَّ بَصَرِهِ حَتَّى يَجِيءَ مَلَكُ

لباسے باشد از آتش پس بنشینند دور از وی تا نهایت دیدن چشم وی تا آنکه آید ملک

الْمَوْتِ فَيَجْلِسُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَيُخْرِجُ رُوحَهُ مِنْ بَدَنِهِ كَمَا يُخْرِجُ السَّفُّودُ

الموت پس بنشیند نزد سر او و بیرون آرد روح اورا از بدن او چنانکه بیرون آورده شود سیخ کباب

من

مِنَ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ وَإِذَا أُخْرِجَ يُدْرِجُونَهُ فِي تِلْكَ اللِّبَاسِ فَيَلْعَنُهُ

از ریشم تر کرده شده و چون بر آورده شود روح از بدن او در پیچند فرشتگان او را در آن جامهٔ آتش پس لعنت کنند اورا

كُلُّ شَيْءٍ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ فَيُصْعَدُ

هر چیز که در میان آسمان و زمین است می شنود آنرا هر چیز مگر جن و انس پس بالا برده شود

بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَيُغْلَقُ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللهِ

اورا تا آسمان پس بسته شود برای او دروازه های آسمان پس آواز کند آواز کننده از جانب خدا تعالی

عَزَّ وَجَلَّ رُدُّوهُ إِلَى مَضْجَعِهِ فَيَرُدُّونَهُ إِلَى قَبْرِهِ فَيَأْتِيهِ مُنْكَرٌ

عزیز و جلیل که باز گردانید اورا بسوی خوابگاه او پس باز گردانند اورا بقبر او پس آید اورا منکر

وَنَكِيرٌ بِأَهْوَالٍ عَظِيمَةٍ وَأَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا

و نکیر بترسانیدنهای بزرگ و آوازهای شان مانند رعد سخت آواز باشد و چشمهای شان

كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَيَخْرِقَانِ الْأَرْضَ بِأَنْيَابِهِمَا فَيُجْلِسَانِهِ وَيَقُولَانِ لَهُ

مانند برق خیره کننده بینائی باشد و بشگافند ایشان زمین را بدندانهای خود پس بنشانند اورا و گویند اورا

مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ

کیست رب تو پس گوید ها ها نمیدانم پس گویند منکر و نکیر او را نه دانستی و نخواندی تو

فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اضْرِبَاهُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ

پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای عز و جل که بزنید اورا گرزے از آهن

لَوِ اجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ لَمْ يُقِلُّوهَا فَيَشْتَعِلُ بِهَا قَبْرُهُ فَيَضِيقُ

اگر جمع شوند همه مخلوق نمیتوانند او را از جای بجای دیگر پس شعله ناک شود بان قبر او پس تنگ شود

قَبْرُهُ حَتَّى يَخْتَلِفَ أَضْلَاعُهُ ثُمَّ يَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ مُنْتِنُ

قبر او تا آنکه یکدیگر در آیند پهلوهای او پس از ان آید اورا شخصی زشت روے گنده

الرِّيحِ فَيَقُولُ جَزَاكَ اللهُ عَنِّي شَرًّا فَوَاللهِ مَا عَمِلْتَ إِلَّا شَرًّا كُنْتَ

بوی پس گوید آن زشت روی آن مرده کافر را جزاء دهد ترا خدا تعالی از طرف من شر را پس قسم است بخدا که عمل نکردی تو مگر شر را بودی تو

بَطِيئًا فِي طَاعَةِ اللهِ تَعَالَى سَرِيعًا فِي مَعْصِيَةِ اللهِ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ

درنگ کننده در طاعت خدا تعالی بشتابنده در معصیت خدا تعالی پس گوید کافر بان زشت روی

مَا رَأَيْتُ فِي الدُّنْيَا أَسْوَأَ مِنْكَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الْخَبِيثُ ثُمَّ

کیستی تو ندیدم در دنیا بدتر از تو پس گوید آن زشت روی که من عمل زشت توام پس از ان

يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ فَيَنْظُرُ إِلَى مَقْعَدِهِ مِنَ النَّارِ فَلَا يَزَالُ

گشاده شود برای او دروازه بسوی آتش پس نظر کند کافر بجای نشستن خود از آتش پس مدام

ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيُقَالُ يُفْتَنُ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ سَبْعَةً

برین حال باشد تا که قایم شود قیامت و گفته میشود که فتنه کرده میشود مومن در قبر خود بهفت

أيامٍ وللكافر أربعون يوماً وقال النبي صلى الله عليه وآله
روز و کافر فتنه کرده میشود چهل روز و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم من مات في يوم الجمعة أو ليلة الجمعة أمنه الله من
و سلم کسیکه بمیرد در روز جمعه یا در شب جمعه امن دهد او را خدای تعالی از
فتنة القبر وفي الخبر عن أبي أمامة الباهلي إذا توفي
از فتنهٔ قبر و در حدیث آمده از ابی امامه باهلی رض که چون بمیرد
رجل ووضع في قبره يجيء ملك ويقعد عند رأسه ويعذبه
شخصی و نهاده شود در قبر خود بیاید فرشته و بنشیند نزد سر او و عذاب کند او
ويضربه ضربة واحدة بمطرقة لم يبق عضو منه إلا انقطع
و میزند او را زدنی یک بگرزی که باقی نماند هیچ اندام از وی مگر که جدا شود از یکدیگر
وتلتهب في قبره نار ثم يقول قم بإذن الله فإذا هو
و بر افروخته شود در قبر او آتش پس از آن گوید آن فرشته او را برخیز باذن خدا پس آنگاه او
صحيح يقعد مستوياً ويصيح صيحة يسمعه ما بين السماء
صحیح و سالم بنشیند برابر او و آواز کند آواز کردن که می شنود آنرا هر که در میان آسمان
والأرض إلا الجن والإنس ثم يقول لم فعلت هذا ولم
و زمین است مگر جن و انس پس از آن گوید آن فرشته که چرا کردی تو این و چرا
تعذبني وأنا أقمت الصلوة وأديت الزكوة وصمت رمضان
عذاب میکنی مرا و من قایم کرده ام نماز را و ادا کرده ام زکوة را و روزه داشته ام ماه رمضان را
وفعلت كذا وكذا فيقول إنك مررت يوماً بمظلومٍ وهو
و کرده ام چنین و چنین کارهای نیک را پس گوید آن فرشته بتحقیق گذشتی تو یکروزی بشخصی مظلوم و او
يستغيث بك فلم تغثه وصليت يوماً ولم تتنزه من البول
فریاد میکرد بتو پس فریادرسی نکردی او را و نماز خواندی تو یکروزی و پاک نکردی خود را از بول
فبان بهذا الخبر أن نصرة المظلوم واجب لما روي عن النبي
پس ظاهر شد باین حدیث که بتحقیق مددگاری مظلوم واجب است ازین جهت که روایت شده از پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال من رأى مظلوماً يستغيث
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که بتحقیق فرمود کسیکه دید مظلومی را که فریاد میکند
به ولم يغثه ضرب في قبره مائة سوط من النار وروي
باو و فریادرسی نکرد او را زده شود آنکس در قبر او صد تازیانه از آتش و روایت شده
عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
از عبد الله بن عمر که او روایت کرد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

ذکر من مات فی یوم الجمعة او لیلة الجمعة

قال

قال أربعة نفر يأتي بهم الله يوم القيمة على منابر من نور
که فرمود چهار نفراند که بیارد ایشان را خدای تعالی روز قیامت بر منبرها از نور
فيدخلهم في رحمته قيل من هم يا رسول الله قال من أشبع جائعاً
پس داخل کند ایشان را در رحمت خود گفته شد کیستند ایشان ای رسول خدا فرمود کسیکه سیر کند گرسنه را
ووقّر غازياً في سبيل الله تعالى وأعان ضعيفاً وأغاث مظلوماً
و توقیر و عزت دهد غازی را در راه خدای تعالی و اعانت کند ضعیف را و فریادرسی کند مظلوم را
وروي عن أنس ابن مالك رض أنه قال رسول الله صلى الله
و روایت شده از انس ابن مالک رضی الله تعالی عنه که بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم إذا وضع الميت في القبر ويهال التراب عليه
علیه و آله و سلم چون نهاده شود مرده در قبر و ریخته شود خاک بروی
فيقول أهله وأولاده واسيداه واشريفاه فيقول الملك الموكل عليه
پس گوید اهل وی و اولاد وی ای کلان و پیشوا وای بزرگ پس گوید فرشته مسلط بروی
أتسمع ما يقولون لك فيقول نعم فيقول أنت كنت كذا شريفاً
آیا می شنوی آنچه می گویند ترا پس گوید آن مرده آری پس گوید آن فرشته آیا تو بودی چنین بزرگ و پیشوا
فيقول أنا العبد الذليل للملك الجليل وهم يقولون كذباً فيقول
پس گوید آن مرده من بندهٔ خوارم برای پادشاه بزرگ و ایشان میگویند دروغ پس گوید آن مرده
يا ليتهم سكتوا فيضيق قبره حتى يختلف أضلاعه وينادي في
ای کاشکی ایشان خاموش شوند پس تنگ کرده شود قبر او تا آنکه در یکدیگر رسید پهلوهای او و فریاد میکند در
قبره واكسر عظاماه واذل مقاماه واموضع نداماتاه واعنف
قبر خود وای بر شکستگی استخوان او وای بر خواری جای او وای بر جای پشیمانی او وای بر سختی
سؤالاه حتى يدخل أول ليلة الجمعة من رجب في عامه ذلك
سوال او تا آنکه داخل شود اول شب جمعه از ماه رجب در این سال
فيقول الله تعالى أشهدكم يا ملائكتي إني قد غفرت له سيئاته
پس گوید خدای تعالی شاهد میکنم شما را ای فرشتگان من بتحقیق من آمرزیدم گناهان او را
ومحوت عنه خطاياه بإحياء هذه الليلة **باب ۱۵** في ذكر
و محو کردم از او خطاهای او را بسبب زنده داشتن او این شب را در عبادت باب ۱۵ در ذکر
الملك الذي يدخل في القبر قبل المنكر والنكير عن عبد الله
آن فرشته که داخل میشود در قبر پیش از منکر و نکیر روایت است از عبد الله
ابن سلام أنه قال قد سألت رسول الله صلى الله عليه وآله
ابن سلام که بتحقیق وی گفت که سوال کردم رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله

وسلم عن اول ملك يدخل في القبر على الميت قبل منكر ونكير

وسلم را از اول فرشته که داخل میشود در قبر بر مرده پیش از منکر و نکیر

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا ابن سلام يدخل في القبر

پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ای ابن سلام داخل میشود در قبر

على الميت ملك قبل ان يدخل منكر ونكير يتلالؤ وجهه

بر مرده فرشته پیش از آنکه داخل شود منکر و نکیر میدرخشد روی او

كالشمس واسمه رومان ويقعده ثم يقول له اكتب ما عملت

مانند آفتاب و نام آن فرشته رومان است و می‌نشاند آن فرشته مرده را پس گوید مرده را بنویس آنچه عمل کردی

من حسنة وسيئة فيقول له العبد باي شيء اكتب اين

از نیکی و بدی پس گوید آن فرشته را آن بنده بکدام چیز بنویسم کجاست

قلمي ودواتي ومدادي فيقول له قلمك اصبعك ودواتك

قلم من و دوات من و سیاهی من پس گوید آن فرشته او را قلم تو انگشت تست و دوات تو

فمك ومدادك ريقك فيقول له على اي شيء اكتب وليس

دهان تست و سیاهی تو آب دهن تست پس گوید آن فرشته را بر کدام چیز بنویسم و نیست

لي صحيفة فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيقطع من كفنه

برای ما کاغذی پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پس جدا کند آن فرشته از کفن وی

قطعة ويناوله ويقول هذه صحيفتك فاكتب عليها ما عملت

یک رقعه را و بدهد او را و گوید آن فرشته این است کاغذ تو پس بنویس بروی آنچه عمل کردی

في الدنيا من خير وشر فيكتب ما عمله في الدنيا خيرا فاذا

در دنیا از خیر و شر پس می‌نویسد آنچه عمل کرده در دنیا از خیر پس چون

بلغ سيئته يستحيي منه فيقول له الملك يا خاطي اما لا تستحيي

رسد بنوشتن بدی حیا کند آن مرده از فرشته پس گوید او را فرشته ای خطا کننده آیا حیا نمی‌کردی

من خالقك حيث عملتها في الدنيا وتستحيي مني الآن ويرفع

از آفریننده خود آن وقت که میکردی آن بدکاری را در دنیا و حیا میکنی از من الحال پس بردارد

الملك العمود ليضربه فيقول العبد ارفع عني حتى اكتبها

آن فرشته گرز تا بزند او را پس گوید آن بنده بردار گرز را از من تا بنویسم آن بدیها را

فيكتب جميع حسناته وسيئاته ثم يامره ان يطويه ويختمه

پس بنویسد همه نیکیهای خود را و بدیهای خود را پس امر کند آن فرشته وی را که بپیچد آن صحیفه را و مهر کند

فيطوي ويقول باي شيء اختمه وليس معي خاتم فيقول له

پس بپیچید و گوید بکدام چیز مهر کنم آنرا و نیست با من مهر پس گوید فرشته او را

اختمها بظفرك فيختمها بظفره ويعلقها الملك في عنقه الى يوم

که مهر کن آنرا بناخن خود پس مهر کند آن صحیفه را بناخن خود و بیاویزد آن صحیفه را فرشته در گردن آن شخص تا روز

القيمة كما قال الله تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه

قیامت چنانکه فرموده خدای تعالی و هر انسان را لازم گردانیدیم بایان عملنامه او را در گردن وی

ثم يدخل بعد ذلك المنكر والنكير فكذلك العاصي اذا راى

پس داخل شود بعد از آن منکر و نکیر پس همچنین گنهگار چون ببیند

كتابه يوم القيمة وامره الله تعالى بالقراءة فيقرء حسناته

عملنامه خود را روز قیامت و امر کند او را خدای تعالی بخواندن آن پس بخواند نیکیهای خود را

فاذا بلغ الى سيئاته سكت فيقول الله تعالى لم لا تقرا فيقول

پس چون رسد به بدیهای خود خاموش شود پس گوید خدای تعالی چرا نمی‌خوانی پس گوید

استحيي منك يا رب فيقول الله تعالى لم لا تستحيي في الدنيا فالآن تستحيي

که حیا میکنم از تو ای رب من پس گوید خدای تعالی چرا حیا نمیکردی در دنیا پس الحال حیا میکنی

فيندم العبد ولم ينفعه الندم فيقول الله تعالى خذوه فغلوه ثم الجحيم

پس پشیمان شود بنده آن وقت و نفع نکند او را پشیمانی پس فرماید خدای تعالی به فرشتگان بگیرید او را پس طوق بگردن کنید او را پس بدوزخ

صلوه

برید وی را

باب ۱۶ في ذكر جواب منكر ونكير وفي الخبر اذا وضع الميت في القبر

باب ۱۶ در بیان جواب منکر و نکیر و در خبر است که چون نهاده شود مرده در قبر

اتاه ملكان اسودان ازرقان واصواتهما كالرعد القاصف

بیاید او را دو فرشته سیاه رنگ سبز چشم که آوازهای ایشان مانند رعد سخت آوازه باشد

وابصارهما كالبرق الخاطف يخرقان الارض بانيابهما فياتيان

و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم باشد می‌شکافند زمین را بدندانهای خود پس بیایند

من قبل راسه فيقول الراس لا تاتيا من قبلي فرب صلوة

از طرف سر وی پس گوید سر وی نیایید از طرف من پس بسیار نماز

صليت في الليل والنهار خوفا من هذا الموضع ثم ياتيانه من

خوانده‌ام در شب و روز از ترس این موضع یعنی قبر پس از آن آیند او شان از

قبل رجليه فيقول الرجلان لا تاتيا من قبلنا فقد كنا مشينا

طرف دو پای وی پس گویند دو پای وی نیایید از طرف ما پس بتحقیق بودیم که میرفتیم

الى الجمعة والجماعة حذرا من هذا الموضع فياتيان من قبل يمينه

به نماز جمعه و جماعت از خوف این موضع پس آیند او شان از طرف دست راست

فيقول اليمين لا تاتيا من قبلي فقد كان يتصدق بي حذرا من

پس گوید دست راست نیایید از طرف من پس بتحقیق بود وی صدقه میداد بواسطه من از خوف

هذا الموضع فياتيان من قبل الشمال فيقول الشمال كذلك فياتيان من
این موضع پس آیند اوشان از طرف دست چپ پس گوید دست چپ همچنین پس آیند اوشان از
قبل فمه فيقول الفم لا تأتيا من قبلي فقد كان يجوع ويعطش
طرف دهن وی پس گوید دهن بیایید از طرف من پس به تحقیق بود وی که گرسنه می شد و تشنه می شد
حذرا من هذا الموضع فيوقظانه كما يوقظ النائم ويقولان له
از خوف این جای پس بیدار کنند منکر و نکیر وی را چنانکه بیدار کرده شود خوابیده و گویند وی را
ما كنت تقول في محمد فيقول اشهد انه لرسول الله فيقولان
چه گوئی در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس گوید آنکس گواهی میدهم که به تحقیق وی رسول خدایتعالی است پس گویند
عشت مؤمنا ومت مؤمنا ثم الحكمة في سؤال منكر ونكير
زیستی با ایمان و مردی با ایمان پس حکمت در سوال منکر و نکیر
ان الملائكة طعنت في بني آدم حيث قالوا أتجعل فيها من يفسد
این است که به تحقیق فرشتگان طعن کردند در بنی آدم آنجا گفتند بخدایتعالی آیا میگردانی در زمین کسی را که فساد کند
فيها فرد الله عليهم فقال اني اعلم ما لا تعلمون فيبعث الله تعالى
در آن پس رد کرد خدایتعالی بر ایشان پس فرمود به تحقیق من داناترم بآنچه شما ندانید پس برانگیزاند خدایتعالی
ملكين الى قبر المؤمن يسألاه من ذلك فيأمرهما ان يشهدا
دو فرشته را بسوی قبر مؤمن تا سوال کنند از وی از آن یعنی از توحید و رسالت پس امر کند خدایتعالی ایشان را که گواهی دهند
بين يدي الملائكة ما سمعها من العبد المؤمن لان اقل الشهود
پیش روی فرشتگان آنچه شنیده اند از بنده مومن زیراکه کمتر عدد گواهان
اثنان ثم يقول الرب ملائكتي قد اخذت روحه فترك ماله
دو اند پس از آن فرماید رب سبحانه و تعالی ای فرشتگان من به تحقیق گرفتم من روح این بنده را پس گذاشت مال خود را
لغيره وزوجته في حجر غيره وجاريته وضيعة في يد غيره
برای غیر خود و زن خود را در کنار غیر خود و کنیز خود را و متاع خود را در دست غیر خود
واحباؤه غائبون عنه ويسأل في بطن الارض ولم يره احدا
و دوستان او غایب اند از وی و درچنین حال سوال کرده میشود از وی در زیر زمین و حالانکه ندید کسی
غيري ولم يعلم حاله سواي وقال ربي الله ونبيي محمد
غیر از من و نداند حال او را سوای از من و گفت وی چنین حال سخت که رب من الله است و پیغمبر من محمد
رسول الله والاسلام ديني لتعلموا اني اعلم ما لا تعلمون باب ۱۷
رسول الله و اسلام دین من است برای آنکه تا بدانید که به تحقیق دانا ترم بآنچه نمیدانید شما آنرا باب ۱۷
في ذكر كرام كاتبين روي في الخبر ان كل انسان معه ملكان
در ذکر کرام کاتبین روایت شده در خبر که به تحقیق هر انسان باوی دو فرشته می باشد

احدهما

احدهما عن يمينه والآخر عن يساره فالذي في يمينه يكتب
یکی از آن دو از جانب راست وی و دیگری از چپ وی پس آن فرشته که از جانب راست وی است می نویسد
حسناته من غير اذن صاحبه والذي في يساره يكتب سيئاته
نیکیهای وی را بغیر از اذن رفیق خود که آن فرشته یسار است و آن فرشته که در جانب چپ است نمی نویسد بدیهای وی را
ولا يكتبها الا بشهادة صاحبه فان قعد العبد قعد احدهما عن يمينه
و نمی نویسد آنرا مگر بگواهی رفیق خود که فرشته یمین است پس اگر نشیند بنده نشیند یکی از آن دو فرشته از جانب راست وی
والآخر عن يساره واذا مشى احدهما خلفه والآخر امامه وان
و دیگری از جانب چپ وی و اگر راه رود آن بنده باشد یکی از ایشان در پس وی و دیگری پیش روی وی و اگر
نام فاحدهما عند رأسه والآخر عند رجليه وفي رواية
بخوابد آن بنده پس باشد یکی از آن دو فرشته نزد سر وی و دیگرے نزد دو پاے وی و در روایت
خمسة املاك ملكان بالليل وملكان بالنهار وملك لا يفارقه
پنج فرشته آمده دو فرشته در شب باوی می باشند و دو فرشته در روز و یک فرشته باوی می باشد که جدا نمیشود از وی
في وقت من الاوقات كما في قوله تعالى له معقبات من بين
در هیچ وقتی از اوقات چنانکه در قول خدایتعالی آمده برای آدمی فرشتگانند از پی یکدیگر آیند
يديه ومن خلفه يريد بالمعقبات ملائكة الليل والنهار يحفظونه
دو دست او و از پس پشت او اراده میکند خدایتعالی بمعقبات فرشتگان شب و روز را که نگاه میدارند او را
من الجن والانس والشياطين يقال ملكان بين كتفيه يكتبان
از شر جن و انس و شیاطین گفته میشود که دو فرشته میان دو دوش آدمی می نویسند
اعماله من خير وشر قلمهما سبابتهما ودواتهما حلقهما ومدادهما
اعمال وی را از خیر و شر قلمهاے اوشان دو انگشت شهادت ایشان است و دوات ایشان حلق ایشان است و سیاهی ایشان
ريقهما وصحيفتهما فؤادهما فيكتبان اعماله الى موته وروي
آب دهن ایشان است و کاغذ ایشان دل ایشان است پس می نویسند ایشان اعمال وی را تا وقت مردن وی و روایت شده
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان صاحب
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که به تحقیق آنحضرت فرمود که به تحقیق فرشته صاحب
اليمين امير على صاحب الشمال فاذا عمل سيئة واراد صاحب
یمین امیر است بر فرشته صاحب شمال پس هرگاه عمل کند بنده بدی را و اراده کند فرشته صاحب
الشمال ان يكتبها قال له صاحب اليمين امسك فيمسك سبع ساعات
شمال اینکه بنویسد آن بدی را گوید وی را فرشته صاحب یمین بایست از نوشتن پس بایستد هفت ساعت
فان استغفر الله لم يكتبها فان لم يستغفر كتب سيئة واحدة
پس اگر طلب آمرزش کند آن بنده از خدایتعالی ننویسد آن بدی را و اگر طلب آمرزش نکند بنویسد آن فرشته یک بدی را

فاذا قبض روح العبد ووضع فی قبره یقول الملکان ربنا
پس چون قبض شود روح بنده و نهاده شود در قبر او گویند آن دو فرشته ای رب ما
وکّلتنا بعبدک حتی نکتب عمله وقد قبضت روح عبدک
مسلط کرده بودی ما را بر بنده خود تا آنکه بنویسیم عمل او را و بتحقیق قبض کردی روح بنده خود را
فأذن لنا حتی نصعد الی السماء فیقول الله تعالی ان السماء
پس اذن ده ما را تا بالا رویم بسوی آسمان پس فرماید خدایتعالی که بتحقیق آسمان
مملوءة من الملٰئکة یسبحوننی ویهللوننی فما افعل بکما
پر است از فرشتگان تسبیح گویند مرا و لا اله الا الله گویند مرا پس چه کنم با شما
فیقولان ربنا مرنا حتی نقیم فی الارض فیقول الله تعالی ان
پس گویند آن دو فرشته ای رب ما امر فرما تا اقامت کنیم در زمین پس فرماید خدایتعالی که بتحقیق
ارضی مملوءة من خلقی فما افعل بکما فیقول الله تعالی سبّحا
زمین پر است از مخلوق من پس چه کنم با شما پس فرماید خدایتعالی که تسبیح گوئید
علی قبر عبدی وهلّلا وکبّرا واکتبا ذلک لعبدی حتی ابعثه
بر قبر بنده من و لا اله الا الله گوئید و تکبیر گوئید و بنویسید آنرا برای بنده من تا آنکه برانگیزانم او را
من قبره وقد قال الله تعالی ان علیکم لحٰفظین کراما کاتبین
از قبر او و بتحقیق فرموده خدایتعالی که بتحقیق بر شما گماشته شده اند نگاهبانان گرامی قدر نویسندگان
یعلمون ما تفعلون سمّاهم کراما کاتبین لانهم اذا
میدانند آنچه میکنید نام نهاد خدایتعالی ایشانرا گرامی قدر نویسندگان برای آنکه ایشان چون
کتبوا حسنة یصعدون بها الی السماء بالفرح والسرور
نویسند نیکی را بالا روند بآن نیکی بسوی آسمان بشادی و خورسندی
ویعرضون علی الله تعالی ویشهدون علی ذلک ویقولان
و عرض کنند آن نیکی را بر خدای تعالی و گواهی دهند بر آن نیکی و گویند
ان عبدک فلانا عمل لک حسنة کذا وکذا واذا کتبوا من
بتحقیق بنده تو فلان عمل کرده برای تو نیکی را چنین و چنین و چون نویسند از
العبد سیئة یصعدون بها الی السماء مع الهم والحزن فیقول
بنده بدی را بالا روند بآن بدی بسوی آسمان با غم و اندوه پس فرماید
الله تعالی یا کراما کاتبین ما فعل عبدی فیسکتون حتی یسأل
خدایتعالی ای بزرگ نویسندگان چه عمل کرده بنده من پس خاموش شوند تا آنکه سوال کند
الله ثانیا وثالثا فیقولون الٰهی انت اعلم وانت الستار امرت
خدایتعالی دوم بار و سیوم بار پس گویند ایشان ای خدای ما تو داناتری و تو پرده پوشی فرمودی

عبادک

عبادک ان یستروا عیوبهم فانهم یقرؤن کل یوم کتابک و
بندگان خود را اینکه بپوشند عیب های یکدیگر را پس ایشان میخوانند هر روز کتاب ترا و
یمدحونک فیقولون اعنی کراما کاتبین استر عیوبهم فانک
مدح و ستایش کنند ترا پس گویند یعنی کرام کاتبین یا الله بپوش عیبهای ایشانرا پس بتحقیق تو
علّام الغیوب فلهذا یسمّون کراما کاتبین وروی عن صدیق
داننده چیزهای پوشیده پس ازین جهت نام نهاده شده اند کرام کاتبین و روایت شده از صدیق
ابن اویس انه قال سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وآله
پسر اویس رض که بتحقیق وی گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم قال اتانی جبرئیل علیه السلام وقال یا محمد
وسلم که فرمود آمد مرا جبرائیل علیه السلام و گفت ای محمد
ان الله یقرئک السلام ویقول بلّغ امتک ان من مات
بتحقیق خدا میگوید ترا سلام و میفرماید برسان امت خود را اینکه بتحقیق کسیکه بمیرد
مفارقا للجماعة لا یشم رائحة الجنة ولو کان اکثر من اهل
مخالفت کننده برای جماعت نخواهد بوئید بوی جنت را اگرچه باشد بسیارتر از اهل
الارض عملا ولا یقبل الله منه یوم القیٰمة صرفا ولا عدلا
زمین در عمل و قبول نکند خدایتعالی ازوی روز قیامت فرض و نه نفل را
وتارک الجماعة عندک والملٰئکة والناس اجمعین ملعون
و ترک کننده جماعت نزد تو و فرشتگان و همه مردم ملعون است
ویلعنه التورٰیة والانجیل والزبور والفرقان وتارک الصلوٰة
و لعنت میکنند وی را توراة و انجیل و زبور و فرقان و ترک کننده نماز
لا یستجاب له الدعوة ولا ینزل علیه الرحمة فی الدنیا والاخرة
قبول نمیشود برای وی دعا و نازل نمیشود بروی رحمت در دنیا و آخرت
واهون من امتک واشر من شارب الخمر وقاطع الطریق
و خوار و سبکتر هست از امت تو و شریرتر هست از نوشنده شراب و قاطع طریق
وقاتل الف عالم وقال علیه السلام سلموا علی الیهود والنصٰری
و کشنده هزار عالم و فرمود آنحضرت علیه السلام سلام کنید بر یهود و نصاری
ولا تسلموا علی الیهود من امتی قال شداد رض یا رسول الله
و سلام مکنید بر یهودیکه از امت من باشد گفت شداد رض ای رسول خدا
من یهود من امتک قال من یسمع الاذان ولم یحضر الجماعة وقال
کیست یهود از امت تو فرمود کسیکه می شنود اذان و حاضر نشد جماعت را و فرمود آنحضرت ص

عليه السلام من اعان تارك الجماعة بخبز او بلقمة فكانما اعان
عليه السلام كسيكه اعانت كرد تارك جماعت را بنان يا به لقمه پس گويا كه بتحقيق اعانت كرد
بقتل الانبياء وان مات تارك الجماعة لا يغسل ولا يصلى عليه
به كشتن پيغمبران واگر مرد تارك جماعت غسل داده نشود ونماز جنازه خوانده نشود براو
ولا يدفن في مقابر المسلمين وتارك الصلوة بالجماعة لو صلى
ودفن كرده نشود در مقبره مسلمانان وتارك نماز بجماعت اگر بخواند
صلوة امتي كلها وحده وقرء كل كتب انزل الله تعالى على الانبياء
نماز امت من همه را تنها وبخواند هر كتابى كه نازل كرده خدا تعالى آنرا بر پيغمبران
وحده وصام صوم امتي كلها وحده وتصدق صدقتهم كلها
تنها وروزه دارد روزه امت من همه را تنها وصدقه دهد صدقه ايشان همه را
وحده لا يشم رائحة الجنة ولا ينظر الله تعالى اليه حيا وميتا
تنها نه بويد آن تارك جماعت بوى جنت را ونه بيند خدا تعالى بسوى وى نه در حال زندگى ومردگى يعنى بنظر رحمت
وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم ايما مؤمن يتوضأ و
وفرمود پيغمبر صلى الله تعالى عليه وآله وسلم هر مومن كه وضو كند و
ياتي الى المسجد وصلى فيه مع الجماعة غفر الله تعالى له ذنوبه
آيد بسوى مسجد ونماز خواند در آن با جماعت بيامرزد خدا تعالى براى وى گناهان ويرا
وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم من حفظ صلوة في
وفرمود پيغمبر صلى الله تعالى عليه وآله وسلم كسيكه محافظت كند نماز را در
اوقاتها واتم ركوعها وسجودها اكرمه الله تعالى بخمس عشر
وقتهاى نماز وتمام كند ركوع آنرا وسجود آنرا اكرام كند اورا خدا تعالى به پانزده
خصلة ثلثة في الدنيا وثلثة عند الموت وثلثة في القبر
خصلت سه ازان در دنيا وسه ازان نزد مرگ وسه ازان در قبر
وثلثة في الحشر وثلثة عند لقاء الله تعالى فاما الثلثة التي
وسه ازان در حشر وسه ازان نزد رويت خدا تعالى پس آن سه خصلت كه ميدهد اورا
في الدنيا فيزيد عمره ورزقه ويحفظ نفسه واهله واما
در دنيا پس اينكه زياده ميكند عمر او ورزق اورا ونگاه ميدارد نفس اورا واهل اورا وآن
الثلثة التي عند الموت فيبشره بالامن من الخوف والفزع
سه چيز كه داده ويرا نزد مرگ پس اينكه بشارت ميدهد اورا بامن از خوف وترس
ودخول الجنة لقوله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم
وبدرآمدن در جنت براى قول خدا تعالى بتحقيق آنانكه گفتند پروردگار ما خداست پس

استقاموا

استقاموا تتنزل عليهم الملئكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
قايم ماندند فرود مى آيند براى ايشان فرشتگان وقت موت كه مترسيد واندوه مخوريد وبشارت شاد
بالجنة التي كنتم توعدون واما الثلثة التي في القبر فيسهل
به بهشتى كه شمارا وعده داده مى شد وآن سه چيز كه داده ميشود ويرا در قبر پس اينكه آسان كند
عليه سؤال منكر ونكير ويوسع عليه قبره ويفتح له باب الى
خدا تعالى بروى سوال منكر ونكير را وفراخ ميكند بروى قبر اورا وگشاده شود براى او درى بسوى
الجنة واما الثلثة التي في المحشر يخرج من القبر وهو يتلالؤ
جنت وآن سه چيز كه داده ميشود ويرا در محشر پس اينكه بيرون آيد از قبر درحاليكه ميدرخشد
وجهه كالقمر ليلة البدر كما قال الله تعالى نورهم يسعى بين
روى او مانند ماه شب چهاردهم چنانكه فرمود خدا تعالى نور ايشان مى شتابد به پيش
ايديهم وبايمانهم الاية ويعطى كتابه بيمينه ويحاسب حسابا
روى ايشان وبجانب راست ايشان تا آخر آيت وداده شود عمل نامه وى بدست راست وى وحساب كرده شود حساب
يسيرا واما الثلثة التي عند لقاء الله تعالى فرضى الله تعالى
آسان وآن سه چيز كه داده ميشود ويرا نزد رويت خدا تعالى پس رضاى خدا تعالى است
عنهم والسلام عليهم والنظر اليهم كقوله تعالى سلم قولا من
ازايشان وسلام خداى تعالى است برايشان وديدن خدا تعالى است بايشان چنانكه فرمود خدا تعالى سلام باد از
رب رحيم وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ومن تهاون
پروردگار مهربان بعضے رويهائے آنروز تازه باشند بسوى پروردگار خود نظر كننده وكسيكه سستى كند
بالصلوة الخمس عاقبه الله تعالى بخمس عشر خصلة ثلثة في الدنيا
به نماز پنجگانه عذاب كند خدا تعالى به پانزده خصلت سه ازان در دنيا
وثلثة عند الموت وثلثة في القبر وثلثة في الحشر وثلثة
وسه نزد مرگ وسه در قبر وسه در حشر وسه
عند لقاء الله تعالى اما الثلثة التي في الدنيا فيرفع البركة
نزد رويت خدا تعالى واما آن سه كه در دنياست پس اينكه برداشته شود بركت از
من رزقه وعمره وسيماء الصلحين من وجهه واما الثلثة التي
رزق وى وعمر وى وعلامت صالحين از روى وے واما آن سه كه
عند الموت فيموت جائعا وعطشانا وذليلا واما الثلثة التي في
نزد موت است پس اينكه بميرد گرسنه وتشنه وذليل واما آن سه كه در
القبر فيضيق قبره حتى يدخل اضلاعه بعضها في بعض ويفتح
قبر است پس اينكه تنگ ميشود قبر وى تا آنكه داخل ميشود پهلوهاى او بعضے در بعضے وگشاده ميشود

له باب من نار واما الثلثة التي في الحشر فيخرج من قبره
برای او دری از آتش واما آن سه که در حشر ست پس اینکه بیرون می آید از قبر خود
مسودة الوجه مكتوب في جبهته هذا آيس من رحمة الله
سیاه روی نوشته شده باشد در جبین او این کس ناامیدست از رحمت خدای
تعالى ويعطى له كتابه من وراء ظهره واما الثلثة التي عند
تعالی وداده میشود اورا عملنامهٔ او از پس پشت او واما آن سه که نزد
لقاء الله تعالى فلا يكلمهم الله تعالى ولا ينظر اليهم يوم القيمة
رویت خدایتعالی است پس اینکه کلام نمیکند با ایشان خدایتعالی ونمی بیند بسوی ایشان روز قیامت
ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم قال الله تعالى فخلف من بعدهم
ونه پاک کند ایشانرا ومر ایشانراست عذاب دردناک فرموده خدایتعالی پس جانشین شد بعد ایشان
خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا
ناخلفی چند که ضایع کردند نماز را وپیروی کردند خواهشهای نفس را پس خواهند یافت جزای گمراهی را
وروي عن انس ابن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
وروایت شده از انس بن مالک رض گفت وی که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه
واله وسلم اذا قام العبد الى الصلوة وقال الله اكبر خرج من
وآله وسلم چون استاده شود بنده بسوی نماز وگوید الله اکبر بیرون آید از
ذنوبه كيوم ولدته امه واذا قال اعوذ بالله من الشيطن الرجيم
گناهان خود مانند روزی که زائیده اورا مادر او وچون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
كتب له بكل شعرة على بدنه عبادة سنة فاذا قرء الفاتحة
نوشته شود برای او بهر موی که بر بدن وی است عبادت یکساله پس چون بخواند فاتحه را
فكانما حج واعتمر واذا ركع فكانما تصدق بوزنه ذهبا واذا
پس گویا که بتحقیق حج کرد وعمره کرد وچون رکوع کند پس گویا که بتحقیق صدقه کرد بمقدار خود طلا را وچون
قال سمع الله لمن حمده نظر الله اليه بالرحمة واذا قال في سجوده
گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدایتعالی بسوی وی برحمت وچون گوید در سجدهٔ خود
سبحان ربي الاعلى فكانما اعتق رقبة واذا تشهد اعطاه الله
سبحان ربی الاعلی پس گویا آزاد کرده غلامی را وچون تشهد خواند عطا کند او را خدا
تعالى ثواب الف عالم والف شهيد واذا سلم وفرغ من صلوته
تعالی ثواب هزار عالم وهزار شهید وچون سلام دهد وچون فارغ شود از نماز خود
فتح الله له ثمانية ابواب الجنة يدخل من اي باب شاء بلا حساب
کشاید خدایتعالی برای او هشت دروازه جنت داخل شود روز قیامت از هر دری که خواهد بغیر حساب

ولا عذاب وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم ينبغي للمؤمن
وبغیر عذاب وفرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لایق است مؤمن را
ان يكون اخلاقه كاخلاق الكلب وفيه خمسة اخلاق الاول
آنکه باشد اخلاق وی مانند اخلاق سگ ودر سگ پنج خصلت اند اول
يكون جائعا ابدا وهذا من اخلاق الصلحين والثاني لا يكون له
اینکه می باشد گرسنه همیشه واین از خصلتهای صالحین است ودوم اینکه نمی باشد ویرا
موضع وهذا من اثر الصلحين والثالث انه لا ينام بالليل وهذا
جائے واین از نشان صالحین است وسیوم اینکه وی خواب نمیکند در شب واین
من افعال الصلحين والرابع لا يكون له مال حتى يرثه الوارث
از اعمال صالحین است وچهارم اینکه نمی باشد ویرا مال تا میراث برد اورا وارث
وهذا معيشة الصلحين والخامس ان لا يفارق من باب صاحبه
واین معیشت صالحین است وپنجم اینکه جدا نمی شود از دروازهٔ مالک
وان طرده في يوم مائة مرة وهذا من وفاء الصلحين و
اگرچه براند اورا در روزی صد بار واین از وفاء صالحان است و
قال علي كرم الله وجهه طوبى لمن كان عيشه كعيش الكلب وفيه
گفت علی کرم الله وجهه خوشی وخوبی است مرکسی را که باشد زندگی وی مانند زندگی سگ ودر سگ
عشر خصال الاول ليس له مال والثاني ليس له قدر والثالث
ده خصلت است اول اینکه نیست ویرا مال ودوم اینکه نیست ویرا هیچ قدری وسیوم اینکه
الارض كلها بيت له والرابع في اكثر الاوقات يكون جائعا
زمین همه آن خانه است ویرا وچهارم اینکه در اکثر اوقات می باشد گرسنه
والخامس في غالب اوقاته يكون ساكتا والسادس يحول حول
وپنجم اینکه در غالب اوقات وی می باشد خاموش وششم اینکه میگردد گرد
بيت صاحبه بالليل والنهار والسابع يقنع بما يدفع اليه والثامن
خانهٔ مالک خود بشب وروز وهفتم اینکه قناعت میکند بآنچه انداخته میشود بسوی وی وهشتم اینکه
لو ضربه صاحبه مائة جلدة لم يترك باب دار صاحبه و
اگر بزند ویرا مالک وی صد تازیانه نمی گذارد دروازهٔ خانهٔ مالک خود را و
التاسع ياخذ عدو صاحبه ولا ياخذ صديقه والعاشر اذا
نهم اینکه میگیرد دشمن مالک خود را ونمیگیرد دوست مالک خود را ودهم اینکه چون
مات لم يترك من الميراث شيئا باب ۱۸ في ذكر الروح بعد
بمیرد نمیگذارد از میراث چیزیرا باب ۱۸ در ذکر روح بعد

الخروج كيف ياتي الى قبره ومنزله قال النبي صلى الله عليه

بر آمدن از بدن كه چگونه مى آيد بسوى قبر خود وخانهٔ خود فرمود پيغمبر صلى الله تعالى عليه

واله وسلم فاذا اخرج الروح من بني ادم فاذا مضى ثلثة

وآله وسلم پس چون بيرون آيد روح از بنى آدم پس چون بگذرد سه

ايام يقول الروح يا رب ائذن لي حتى امشي وانظر الى جسدي

روز گويد روح اى رب من اذن ده مرا تا بروم ونظر كنم بسوى بدن خود

الذي كنت فيه فياذنه الله فيجيئ الى قبره وينظر من بعيد و

آنكه بودم در آن پس اذن دهد او را خدا تعالى پس آيد بسوى قبر خود ونظر كند از دور و

قد سال الماء من جسده ومن منخريه ومن فمه فيبكي بكاء

به تحقيق جارى باشد آب از بدن او واز سوراخ بينى او واز دهن او پس بگريد گريه

طويلا ثم يقول يا جسدي المسكين ويا حبيبي هل تذكر ايام

دراز پس از ان گويد اى بدن مسكين من واى حبيب من آيا ياد ميكنى ايام

حيوتك وهذا منزل البلاء والوحشة والغم والكربة والحزن

زندگى خود را واين قبر جاى نزول بلا ووحشت وغم وكربت واندوه

والندامة ثم يمضي فاذا كانت خمسة ايام يقول يا رب ائذن

وپشيمانى است پس از ان ميرود پس چون گذرد پنج روز گويد روح اى رب من اذن ده

لي حتى انظر الى جسدي فياذن الله تعالى له فياتي الى قبره وينظر

مرا تا نظر كنم بسوى بدن خود پس اذن دهد خدا تعالى او را پس آيد بسوى قبر خود ونظر ميكند

من بعيد وقد سال الدم من جسده ومن منخريه ومن فمه

از دور وبه تحقيق جارى شده باشد خون از بدن او واز دو سوراخ بينى او واز دهن او

واذنيه وصديده وقيح فيبكي بكاء طويلا فيقول يا جسدي

ودو گوش او وجارى باشد زرداب وريم پس بگريد گريه دراز پس گويد روح اى بدن

المسكين اتذكر ايام حيوتك وهذا منزل الغم والهم والمحنة

مسكين من آيا ياد ميكنى ايام زندگى خود را واين قبر جاى نزول غم واندوه ومحنت

والديدان والحية والعقارب واكلت الديدان لحمك وفرقت

وكرمها ومار وكژدمها است وخوردند كرمها گوشت ترا وجدا گردند

جلدك وتفرقت اعضاؤك ثم يمضي فاذا كان سبعة ايام

پوست ترا وجدا شدند اندامهاى ترا پس از ان ميرود روح پس چون شود هفت روز

يقول يا رب ائذن لي حتى انظر الى جسدي فياذن الله له

گويد روح اى رب من اذن ده مرا تا نظر كنم بسوى بدن خود پس اذن دهد خدا تعالى او را

فياتي الى قبره وينظر من بعيد وقد وقع فيه الدود فيبكي بكاء

پس آيد بسوى قبر خود ونظر كند از دور وبه تحقيق افتاده باشد در وى كرم پس گريه كند روح گريه

شديدا ويقول يا جسدي المسكين اتذكر ايام حيوتك اين

سخت وگويد اى بدن مسكين من آيا ياد ميكنى ايام زندگى خود را كجا مانند

اولادك واباؤك وعشيرتك ودارك وعقارك واين اخوانك

اولاد تو وپدران تو واقرباى تو وخانهٔ تو وزمين تو وكجا مانند برادران تو

واصدقاؤك واين رفقاؤك وجيرانك الذين كانوا يرضونك

ويارانِ تو وكجا مانند آشنايان تو وهمسايگان تو آنانكه بودند كه راضى شدند از تو

في جوارك اليوم يبكون علي وعليك الى يوم القيمة وروي

در همسايگى تو امروز گريه ميكنند بر من وبر تو تا روز قيامت وروايت شده

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

از ابى هريره رضى الله عنه گفت آن روز فرمود رسول خدا صلى الله تعالى

عليه واله وسلم اذا مات المؤمن دارت روحه حول داره

عليه وآله وسلم چون بميرد مومن ميگردد روح او گرد خانهٔ او

شهرا ينظر الى ما خلفه من عياله كيف يقسم ماله وكيف

يكماه نظر ميكند بسوى آنچه پس انداز وى مانده از عيال وى كه چگونه تقسيم كرده ميشود مال وى وچگونه

يؤدى ديونه فاذا اتم شهر ينظر الى جسده ويدور حول قبره

ادا كرده ميشود قرضهاى وى پس چون تمام شده يكماه نظر كند بسوى بدن خود وميگردد گرد قبر خود

سنة وينظر من يدعو له ومن يحزن عليه فاذا تمت سنة رفعت

يكسال ونظر ميكند كه كسى دعا ميكند زيرا كه غم ميخورد بروى پس چون تمام شود سال بالا برده شود

روحه الى حيث تجتمع فيه الارواح الى يوم ينفخ في الصور

روح او بسوى آن موضع كه جمع ميشوند در آنجا ارواح تا روزيكه دميده شود در صور

كقوله تعالى تنزل الملئكة والروح فيها ويقال الروح فيها

چنانكه قول خدا تعالى است نازل شود فرشتگان وروح در آن شب وگفته ميشود كه روح در اين آيه

بمعنى الرحمة على المؤمنين كما قرئ والروح بالفتح والضم معناه

بمعنى رحمت است بر مومنان چنانكه خوانده شده وروح بفتح وضم [illegible]

تنزل الملئكة والروح اي معهم الروح والريحان ويقال الروح ملك

كه نازل ميشود فرشتگان وروح اى باشد با فرشتگان نسيم وگلهاى جنت وگفته ميشود كه روح فرشته كلان است

ينزل الرحمة على المؤمنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح

كه نازل ميكند رحمت را بر مومنان چنانكه فرموده خدا تعالى روزيكه ايستاده شود روح

والملائكة صفا قيل معناه روح بني آدم وقيل معناه روح جبرئيل
وفرشتگان صف بسته گفته شده معنایش روح بنی آدم است وگفته شده معنایش روح جبرائیل
ويقال روح محمد صلى الله عليه وآله وسلم تحت العرش
وگفته میشود که روح محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است که زیر عرش باشد
يستاذن في هذه الليلة من الله تعالى بالنزول ليسلم على جميع
اذن میخواهد در این شب از خدا تعالی از فرود آمدن تا سلام کند بر جمیع
المؤمنين والمؤمنات من الشفقة عليهم ويقال روح الاثر باء
مؤمنان وزنان مؤمنان از جهت شفقت بر ایشان وگفته میشود که روح اثر با است
من اموات المؤمنين يقولون ربنا ائذن لنا بالنزول الى
از مردگان مؤمنان که میگویند ای رب ما اذن ده ما را بفرود آمدن بسوی
منازلنا حتى نرى اولادنا وعيالنا فينزلون ليلة القدر كما
خانه های خود تا ببینیم اولاد خود را وعیال خود را پس فرود می آیند در شب قدر چنانکه
قال ابن عباس رض اذا كان يوم عيد او يوم عاشوراء او ليلة
گفت ابن عباس رض چون شود روز عید یا روز عاشوره یا شب
عاشوراء او يوم الجمعة او ليلة الجمعة الاولى من رجب
عاشوره یا روز جمعه یا شب جمعه اول از ماه رجب
او ليلة النصف من شعبان يخرج الاموات من قبورهم فيقومون
یا شب پانزدهم از شعبان بیرون آیند مردگان از قبرهای خود پس استاده می شوند
على ابواب بيوتهم ويقولون ارحموا علينا في هذه الليلة
بر دروازه های خانه های خود ومی گویند رحم کنید بر ما در این شب
بصدقة او لقمة فانا محتاجون اليها فان لم تقدروا بها فاذكرونا
بصدقه یا بلقمه پس ما محتاجیم بسوی آن صدقه یا لقمه پس اگر قدرت نباشد شما را بآن پس یاد کنید ما را
بركعتين في هذه الليلة المباركة هل من احد يذكرنا وهل من
بخواندن دو رکعت نماز در این شب مبارک آیا هست کدام یکی که یاد کند ما را وآیا هست کدام
احد يرحم علينا وهل من احد يذكرنا في غربتنا يا من سكن في
یکی که رحم کند بر ما وآیا هست کدام یکی که یاد کند ما را در غربت ما وای آنکه ساکن شده در
دارنا ويا من نكح نساءنا ويا من اقام في اوسع قصورنا ونحن في اضيق
خانه ما وای آنکه نکاح کرده زنهای ما را وای آنکه اقامت کرده در فراخ ترین کوشکهای ما وما یان در تنگ ترین
قبورنا ويا من قسم اموالنا ويا من استذل اولادنا هل من احد
قبرهای خود مقیم وای آنکه قسمت کرده مالهای ما را وای آنکه خوار وذلیل کرده اولاد ما را آیا کدام است یکی

منكم من يتفكر في غربتنا وفقرنا وكتبنا مطوية وكتبكم
از شما کسیکه فکر کند در غربت ما واحتیاج ما ودفترهای معیشت ما از زندگانی پیچیده شده اند ودفترهای شما
منشورة وليس للميت في اللحد ثواب فلا تنسونا بكسرة خبزكم
کشاده اند ونیست مر میت را در لحد ثواب پس فراموش مکنید ما را بپاره نان شما
ودعائكم فانا محتاجون اليكم ابدا فان وجدوا الصدقة والدعاء
ودعای شما پس بتحقیق ما یان محتاجیم بشما همیشه پس اگر یافتند مردگان صدقه ودعا را
منهم يرجعون فرحا مسرورا وان لم يجدوا يرجعون محروما
از ایشان باز میگردند شادان وخوشحال واگر نیافتند صدقه ودعا را باز میگردند محروم
محزونا ايسا وقد قيل ان الروح في الفؤاد او في بعض اجزاء البدن
واندوهگین ونا امید وبه تحقیق گفته شده که روح در دل است یا در بعض اجزاء بدن است
لا في جميع البدن لكنها في جزء من اجزائه والدليل عليه ان
نه در تمام بدن است لاکن آن روح در یک جزو است از اجزاء بدن ودلیل بر این مدعی این است که
يجرح الواحد بجراحات كثيرة فلا يموت ويجرح الواحد
مجروح میشود یک شخص به جراحت های بسیار پس نمی میرد ومجروح میشود یک شخص
ايضا بجراحة واحدة فيموت لانها اصابت في المكان الذي
نیز به جراحت یک پس می میرد آن شخص از اینجهت که رسیده است که این جراحت در اینجا است
فيه الروح وحلت فيه وقيل الروح يحل في جميع البدن
در آن روح وحلول کرده روح در آنجای وگفته شده که روح حلول کرده در تمام بدن
لان الموت في جميع البدن يدل عليه قوله تعالى قل يحييها
زیراکه به بیرون شدن روح موت در تمام بدن می آید دلالت میکند بر این قول خدا تعالی بگو زنده میکند
الذي انشاها اول مرة فان قيل ما الفرق بين الروح والروان
آنکه آفریده وی را اول بار پس اگر گفته شود چیست فرق میان روح وروان
قلت هما واحد ليس بينهما فرق كما ان البدن مع اليد والرجل
گویم اینها هر دو یک اند نیست درمیان ایشان فرق چنانکه به تحقیق بدن با دست وپای
يذهب ويجيئ والروح لا يتحرك ثم موضع الروح في الجسد
میرود ومی آید وروح حرکت نمیکند پس موضع روح در بدن
غير معين وموضع الروان بين الحاجبين فاذا زالت الروح
غیر معین است وموضع روان میان دو ابرو است پس چون زایل شود روح
مات العبد لا محالة واذا زالت الروان نام العبد كما ان الماء
بمیرد بنده لاچار وچون زایل شود روان بخوابد بنده چنانکه به تحقیق آب

إذا اصبت في القصعة ووضعت في البيت ووقعت الشمس عليه
چون ریخته شود در کاسه و نهاده شود آن کاسه در حجره و واقع شود آفتاب بر آن از
من الكوة وشعاعها في السقف يتحرك ولم يتحرك القصعة من
دریچه و شعاع آفتاب در سقف حجره حرکت میکند وحالانکه حرکت نکرد کاسه از
موضعها فكذلك الروح ساكنة في البدن وشعاعها الى العرش
جائے خود پس همچنین روح ساکن است در بدن و شعاع وی میرود تا عرش
وهو الروان فترى الرؤيا في الملكوت ثم اذا نام العبد خرج
وآن شعاع روان را گویند پس می بیند خواب را در عالم ملکوت پس چون خوابد بنده بیرون آید
الروح اي الروان من انفه وصعد الى السماء فالروان في
روح یعنے روان از بینی وی و بالا رود بسوی آسمان پس روان در
الملكوت ينوب منابة النفس في الخدمة فان قيل لو كان
عالم ملکوت نایب میشود بجاے نفس در خدمت پس اگر گفته شود اگر بود
روح المؤمن يصعد الى السماء وينوب منابة النفس في الخدمة
روح مومن که بالا میرود بسوی آسمان و نایب میشود بجاے نفس در خدمت
فروح الكافر الى اين تذهب وقيل روح الكافر ايضا يصعد الى
پس روح کافر درخواب کجا میرود وگفته شده که روح کافر هم بالا میرود بسوی
السماء الا انه يمنعه الشيطان فيكون مع الشياطين فان قيل لو
آسمان مگر بتحقیق وی را منع میکند شیطان پس می باشد روح کافر با شیطانان پس اگر گفته شود اگر
ذهب الروح ينبغي ان لا يتنفس قيل هذا من وجوه احدها
رفتے روح درخواب می بایستی که نفس نگرفتے گفته شده که این نفس گرفتن از چند وجه است یکی آنکه
ما قالوا يذهب منه الروح ولكن يبقى فيه الحيوة والنفس
گفته اند میرود از بدن روح ولکن باقی می ماند درو ے حیوة و نفس
لانهما ليسا بروح الا ترى الى ما روى عبد الله ابن عباس رض
زیرا که حیوة ونفس نیستند روح آیا نمی بینی بسوی آنچه روایت کرده عبدالله بن عباس رض
انه قال الروح للاربعة الانس والجن والملئكة والشياطين و
که بتحقیق وی گفت روح برای چهار قسم مخلوق می باشد یکی انسان دوم جن سیوم فرشتگان وچهارم شیاطین و
لسائرهن نفس وحيوة وقال محمد ابن الترمذي الروح روحان
وبرای همه مخلوق نفس وحیوة می باشد وگفت محمد بن ترمذی که روح دو قسم است
روح به الحيوة والنفس وروح به الحركة فاذا نام خرج منه
یک روح آنست که بان زندگی ونفس گرفتن می باشد ودیگر آن روح هست که بان حرکت می باشد پس چون بخوابد بیرون رود از وے

الروح

الروح الذي به الحركة ولكن لم يخرج الروح الذي به الحيوة و
آن روح که بان حرکت است ولکن بیرون نرفته از وی آن روح که بان حیوة است و
النفس واما مسكن الروح بعد القبض فقد قيل مسكنها الصور فيه
نفس گرفتن است و هرچه مسکن روح است بعد قبض شدن آن پس بتحقیق گفته شده که مسکن وی صور اسرافیل است
ثقب بعدد كل حيوان من يوم خلق ادم عليه السلام الى يوم
و درو سوراخهاست بشمار هر حیوان از ابتدای روزی که آفریده شده آدم علیه السلام تا روز
القيمة ينعم هناك ان كان منعما وان كان معذبا فهناك يعذب
قیامت نعمت داده میشود آن روح در آنجا اگر باشد از نعمت داده شدگان واگر باشد آن روح عذاب کرده شده پس آنجا عذاب کرده میشود
ويقال ان ارواح المؤمنين في حواصل طيور خضراء في الجنة و
وگفته میشود که بتحقیق ارواح مومنان در ابدان مرغان سبز رنگ می باشند در جنت و
ارواح الكفرين في سجين جهنم وقيل في حواصل طيور سوداء
ارواح کافران در سجین می باشند که جای است در جهنم وگفته شده در ابدان مرغان سیاه رنگ می باشند
في النار ويقال ان ارواح المؤمنين اذا قبضت رفعتها ملئكة
در آتش وگفته شده که بتحقیق ارواح مومنان چون قبض کرده شوند بردارند آنها را فرشتگان
الرحمة الى سماء السابعة بالاكرام والاعزاز فينادي مناد من
رحمت بسوی آسمان هفتم بگرامی کردن وعزت دادن پس آواز کند آواز کننده از
السماء من قبل الله اكتبوها في عليين ثم ردوها الى الارض
آسمان از جانب خدا تعالی که بنویسید این را در علیین پس از آن بازگردانید او را بسوی زمین
فترد روحه في جسده ويفتح له باب الى الجنة فينظر الى
پس بازگردانیده شود روح وی را در بدن وی وکشاده شود برای او دروازه بسوی جنت پس نظر کند بسوی
موضعه منها حتى يقوم الساعة ويقال ان ارواح الكفار اذا
موضع خود را از جنت تا قایم شود قیامت وگفته میشود که بتحقیق ارواح کافران چون
قبضت رفعتها ملئكة العذاب الى سماء الدنيا فيغلق ابوابها و
قبض کرده شود بردارند آنها را فرشتگان عذاب بسوی آسمان دنیا پس بسته میشود دروازه های آن و
يؤمر بردها الى مضجعه ويضيق قبره ويفتح له باب الى النار
امر کرده میشود بباز گردانیدن بسوی خوابگاه وی وتنگ کرده میشود قبر او وکشاده شود برای او دروازه بسوی آتش
فينظر الى مقعده منها حتى يقوم الساعة وعلى هذا قوله عليه
پس نظر کند بجای نشستن خود از آتش تا که قایم شود قیامت وبراین اشارت قول آنحضرت علیه
السلام حتى انهم يسمعون قرع نعالكم وانما منعوا عن الكلام
السلام است تا آنکه ایشان می شنوند آواز پاپوش های شما ولکن منع شده اند از کلام کردن

وسئل عن بعض العلماء من معادن الارواح بعد الموت قال
وسوال کرده شد از بعض علماء از جای بودن ارواح بعد از مرگ گفت
ان ارواح الانبياء عليهم السلام في جنة عدن وتكون في
که به تحقیق ارواح پیغمبران علیهم الصلوة والسلام در جنت عدن می باشند در
اللحد مؤنسة لاجسادها وساجدة لربها وارواح الشهداء في
لحد الفت گیرنده با بدنهای خود وسجده کننده برای پروردگار خود وارواح شهیدان در
الفردوس وسط الجنة في حواصل طيور خضراء في الجنة
فردوس که درمیان جنت است در ایوان مرغان سبز رنگ در جنت می باشند
تطير حيث شاؤا ثم تاوي الى قناديل معلقة بالعرش وارواح
می پرند هرجاکه خواهند پس ازان می آیند بشب بسوی قندیلهای آویزان به عرش وارواح
اولاد المسلمين في حواصل عصافير الجنة عند جبل المسك الى
اولاد مسلمین در ایوان گنجشکهای جنت نزد کوه مشک کا باشند تا
يوم القيمة وارواح اولاد المشركين والمنفقين يدورون حول
روز قیامت وارواح اولاد مشرکان ومنافقان میگردند گرد
الجنة ليس لهم ماوى الى يوم القيمة ثم يخدمون للمؤمنين
جنت نیست ایشانرا جای قرار تا روز قیامت پس ازان خدمت کنند برای مؤمنان
اما ارواح المؤمنين الذين عليهم ديون ومظالم فمعلقة بالهواء
هرچه ارواح مؤمنان که برایشان قرضها وحقوق ومظلمها باشند پس ایشان درهوا باشند
لا يصلون الى الجنة ولا الى السماء حتى يؤدى عنهم الديون
نمیرسند بجنت ونه بآسمان تا آنکه ادا شود از ایشان قرضهای ایشان
والمظالم واما ارواح فساق المسلمين المصرين على الذنوب
ومظلمهای ایشان وهرچه ارواح فاسقان مسلمان که اصرار کننده گانند بر گناهان
فيعذبون في القبور مع الجسد واما ارواح الكفرين والمنافقين
پس بعذاب کرده شوند در قبرها با بدن واما ارواح کافران ومنافقان
ففي سجين نار جهنم خلدين فيها ابدا قيل ان الروح جسم
پس در سجین نام جایگه آتش جهنم است باشند دران همیشه گفته شده که به تحقیق روح جسم
لطيف وهو مخلوق فلذلك لا يقال الله تعالى ذو روح لانه
لطیف است واو آفریده شده است پس ازین جهت گفته نمیشود که خدا تعالی ذی روح است زیراکه
يستحيل ان تكون محلا للاجسام وقد قيل ان الروح عرض
محال است اینکه باشد خدا تعالی جای حلول کردن جسمها وبه تحقیق گفته شده که روح عرض است

ثم وهو

وهو ما يستحكم بوجود غيره وروي ان اليهود اتوا الى النبي
وعرض آنست که قیام واستحکام گیرد بوجود غیر خود وروایت شده که به تحقیق یهود آمدند بسوی پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم فسئلوه عن الروح وعن اصحب
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس سوال کردند اورا از حقیقت روح واز احوال اصحاب
الرقيم وعن ذى القرنين فنزل في شانهم سورة الكهف
کهف واز احوال ذی القرنین پس نازل شد درشان ایشان سوره کهف
ونزل في الروح ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي وقيل
ونازل شد درشان روح این آیت وسوال میکنند ترا از روح بگو روح از فرمان رب من است وگفته شده
معناه من امر ربي ولا علم لي بها وقيل معناه ان الروح ليست بمخلوقة
معنایش ازیکه روح از علم رب من است ونیست علم مرا بآن وگفته شده معنایش آنست که به تحقیق روح نیست مخلوق
بل من امر الله وامر الله كلامه وهذا القول خطاء لان معنى الاية
بلکه وی از امر خدا تعالی است وامر خدا تعالی کلام اوست واین قول خطا است زیراکه معنی آیت را
ذكرنا وقيل معناه تكوين ربي بكلمة كن فيكون وان امر الله
ذکر کردیم وگفته شده معنایش آنست که روح هست گردن رب من است بکلمه کن پس هست میشود وبه تحقیق امر خدا تعالی
على ضربين امر الزام كامره بالعبادات وامر تكوين كقوله
بر دو قسم است یک امر الزام است مانند امر او تعالی بعبادت ودیگر امر هست گردن است چنانکه قول خدا
تعالى كونوا حجارة او حديدا او خلقا وكقوله تعالى انما
تعالی شوید سنگها یا آهن یا مخلوق دیگر ومانند قول خدا تعالی جز این نیست
امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون واما قوله تعالى
که فرمان خدا چون بخواهد آفریدن چیزی این است که گوید شو پس میشود واما قول خدا تعالی
نزل به الروح الامين وقوله تعالى يوم يقوم الروح و
نازل شده بآن روح امین یعنی جبرئیل ع وقول خدا تعالی روزیکه بایستد فرشته که روح نام و
الملئكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا
همه فرشتگان صف بسته سخن نگویند حاضران بحشر مگر کسیکه اذن دهد اورا خدا وگفته باشد سخن نیک
فقيل معناه جبرئيل وقيل ملك عظيم وحده صفا و
پس گفته شده معناه روح درانجا جبرائیل است وگفته شده که فرشته کلان است که تنها برابر صف است و
اما قوله تعالى فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فهذه
اما قول خدا تعالی پس چون برابر گردم آدم را ودمیدم دروی از روح خود پس این
اضافة خلق وقيل اضافة تكريم كما يقال ناقة الله وبيت الله
اضافت آفریدن است وگفته شده که اضافت تکریم است چنانکه گفته میشود ناقه خدا وخانه خدا

سؤال اليهود عن الروح

واما قوله تعالی فنفخنا فیه من روحنا فاضافة تکریم علی ما
واما قول خدا تعالے پس دمیدیم در وی از روح من پس اضافت تکریم و تشریف است بنابر آنچه
قدمناه وقیل معناه فنفخنا فیه من روح جبرائیل علیه السلام
پیش ذکر کرده ایم و گفته شده معنایش این است پس دمیدیم در وی از روح جبرائیل علیه السلام
وعلی هذا قیل فی عیسی روح الله کقوله تعالی وایدهم بروح
و بنا بر این گفته شد در حق عیسی علیه السلام که او روح خداست مانند قول خدا تعالے و مدد کرد خدا اوشان را بروح
منه **باب ١٩ فی ذکر الصور والبعث والحشر** اعلم ان اسرافیل
از جانب خود باب ١٩ در بیان صور اسرافیل و برانگیختن و جمع نمودن قیامت بدانکه بتحقیق اسرافیل
صاحب القرن وخلق الله تعالی اللوح المحفوظ من درة
صاحب شاخ است که آنرا صور گویند و آفریده خدا تعالے لوح محفوظ را از مروارید
بیضاء طولها ما بین السماء والارض سبع مرات معلقة
سفید درازی او مابین آسمان و زمین هفت برابر این است و آویزان است
بالعرش ومکتوب فیها ما هو کائن الی یوم القیمة ولاسرافیل
بعرش و نوشته شد در آن آنچه شونده است تا روز قیامت و برای اسرافیل
اربعة اجنحة جناح بالمشرق وجناح بالمغرب وجناح
چهار بال است یک بال بمشرق است و یک بال بمغرب است و یک بال است
یستقر علیه وجناح یغطی بها راسه ووجهه من خشیة
که قرار میگیرد بروی و یک بال است که می پوشد بآن سر خود را و روی خود را از خوف
الله تعالی حیاء ناکسا راسه تحت العرش آخذا قوائم العرش
خدا تعالے از روی حیا فروکننده است سر خود را زیر عرش گیرنده است پایهای عرش را
علی کتفه وانه لیصغر من خشیة الله تعالی مثل العصفور
بر دوش خود و بتحقیق اسرافیل صغیر میشود از خوف خدا تعالے مانند گنجشک
فاذا قضی الله تعالی شیئا فی اللوح یکشف الغطاء من وجهه
پس چون حکم فرماید خدا تعالے چیزی را در لوح محفوظ دور کند اسرافیل پرده را از روی خود
وینظر الی ما قضی الله تعالی من حکم وامر ولیس من
و نظر کند بسوی آنچه حکم فرمود خدا تعالے از حکم و امر و نیست از
الملئکة اقرب مکانا بالعرش من اسرافیل بینه وبین
فرشتگان نزدیک تر از روی مکان بعرش از اسرافیل در میان وی و میان
العرش سبعون الف حجاب ومن الحجاب الی الحجاب مسیرة
عرش هفتاد هزار حجاب است و از یک حجاب تا حجاب دیگر مسافت

خمسمائة

خمسمائة عام وبین جبرائیل واسرافیل سبعون الف حجاب ومن
پانصد سال است و مابین جبرائیل و اسرافیل علیهم السلام هفتاد هزار پرده است و از
کل حجاب الی حجاب مسیرة خمسمائة عام وانه قائم وقد وضع
هر پرده تا پرده دیگر مسافت پانصد سال است و بتحقیق اسرافیل ایستاده است و بتحقیق نهاده است
الصور علی فخذه الایمن وراس الصور علی فمه ینتظر الی الله
صور را بر ران راست خود و سر صور را نهاده بر دهان خود انتظار میکشد بخدای
تعالی متی یامره بنفخه فینفخ فیه فاذا انقضت مدة الدنیا
تعالے که کدام وقت فرماید او را بدمیدن آن پس بدمد در آن پس تمام شود مدت دنیا
یدنو الصور الی جبهة اسرافیل فیضم اسرافیل علیه اجنحة
نزدیک شود صور بسوی پیشانی اسرافیل پس باهم پیوسته کند اسرافیل برخود بالهای
الاربعة ثم ینفخ فی الصور ویجعل ملک الموت احدی کفیه
چهارگانه را پس آن بدمد در صور و بگرداند ملک الموت یک کف دست خود را
تحت الارض السابعة والاخری فوق السماء السابعة فیاخذ
زیر زمین هفتم و کف دست دیگر را بالاے آسمان هفتم پس بگیرد
ارواح اهل السموات واهل الارضین ولا یبقی فی الارض
ارواح اهل آسمانها و اهل زمین ها را و باقی نماند در زمین
الا ابلیس علیه اللعنة ولا یبقی فی السماء الا جبرائیل و
مگر شیطان علیه اللعنة و باقی نماند در آسمان مگر جبرائیل و
میکائیل واسرافیل وعزرائیل علیهم السلام والذین
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و آنانکه
استثناهم الله تعالی فی قوله ونفخ فی الصور فصعق
بیرون کرده است ایشان را خدا تعالے در قول او تعالے و دمیده شد در صور پس مرد
من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله وعن ابی هریرة
کسیکه در آسمانهاست و کسیکه در زمین است مگر کسی را که خواهد خدا و روایت است از ابی هریره رض
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که بتحقیق وی گفت که فرمود رسول خدا صلی الله تعالے علیه و آله و سلم
ان الله تعالی خلق الصور وله اربعة شعب شعبة منها فی المشرق
که بتحقیق خدا تعالے آفریده صور را و برای وی چهار شاخ است یک شاخ از وی در مشرق است
وشعبة منها فی المغرب وشعبة منها تحت الارض السابعة
و یک شاخ از وی در مغرب است و یک شاخ از وی زیر زمین هفتم است

وشعبة منها فوق السماء السابعة وفي الصور اثقاب بعدد
ویک شاخ ازوے بالای آسمان هفتم است و در صور سوراخهاست بشمار
اصناف الارواح في واحد منها ارواح الانبياء عليهم السلام
اقسام ارواح در یک قسم ازآن ارواح پیغمبران است علیهم السلام
وفي واحد منها ارواح الجن وفي واحد منها ارواح الانس
ودر یک قسم ازان ارواح جنهاست و در یکے ازآن ارواح انسان است
وفي واحد منها ارواح الشياطين وفي واحد منها ارواح
و در یک قسم ازآن ارواح شیطانان است و در یک قسم ازان ارواح
البهائم والهوام حتى النملة والبقة اعطاه اسرافيل فهو واضعه
چهارپایان وخزندهاست تا مور و پشه عطا کرده خدا این صور را باسرافیل پس وی نهنده است مر
على فمه ينتظر متى يؤمر فينفخ فيه ثلث نفخات نفخة الفزع
بر دهن خود منتظر است که کی امر کرده شود پس بدمد درآن سه بار دمیدن یک دمیدن خوف است
ونفخة الصعق ونفخة البعث قال حذيفة يا رسول الله كيف
ویک دمیدن مرگ است ویک دمیدن برانگیختن است گفت حذیفه ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه
يكون الخلائق عند النفخ في الصور قال يا حذيفة والذي
باشند مخلوق نزد دمیدن در صور فرمود ای حذیفه رض قسم بآن ذات
نفسي بيده لينفخ في الصور وتقوم الساعة والرجل قد رفع
که نفس من بدست اوست هر آیینه دمیده شود در صور وقایم شود قیامت وشخصے بتحقیق برداشته باشد
لقمة الى فمه ولا يطعمها والثوب بين يديه ليلبسه فلا
لقمه را بسوی دهان خود ونخواهد خورد آنرا وجامه پیش روی وی باشد تا بپوشد آنرا پس نخواهد
يلبسه وكوز الماء على فمه ليشرب الماء ولا يشرب منه باب
پوشید آنرا وکوزه آب بر دهان وی باشد تا بنوشد آب را پس نخواهد نوشید ازآن باب ۲۰
في ذكر نفخة الصور والفزع ثم ينفخ نفخة الفزع فيبلغ فزعه
در بیان دمیدن صور وخوف پس ازان دمیده شود دمیدن خوف پس برسد خوف وی
اهل السماء واهل الارض الا ما شاء الله تعالى وتسير الجبال
اهل آسمان واهل زمین را مگر کسی را که خواهد خدای تعالی وروان شوند کوهها
سيرا وتمور السماء مورا وترجف الارض رجفا مثل السفينة
روان شدنی وبگردد آسمان گردانی وسخت بجنبد زمین سخت جنبیدن مانند کشتی
في الماء وتضع الحوامل حملها وتذهل المرضعة ولدها
در آب وبنهند زنان حامله حمل خودرا وغافل شود وفراموش کند شیردهنده پسر خودرا

وتصير

وتصير الولدان شيبا وتصير الشياطين هاربة وقد تناثرت
وشوند طفلان پیران کهن سال وشوند شیاطین فرار کنندگان وبتحقیق بریزند
عليهم النجوم وكسفت الشمس وخسف القمر وكشطت السماء من
برایشان ستارگان وتاریک شود آفتاب وبی نور شود ماهتاب وپوست برکنده شود آسمان از
فوقهم وذلك قوله تعالى ان زلزلة الساعة شيء عظيم ويكون
بالای ایشان واین قول خدایتعالی است بتحقیق زلزله قیامت چیزیست بزرگ وباشد
ذلك اربعين سنة وروي عن ابن عباس رض انه قال قال رسول
این حال تا چهل سال وروایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق وی گفت که فرمود رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم يا ايها الناس اتقوا ربكم
خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ای مردمان بترسید از پروردگار خود
ان زلزلة الساعة شيء عظيم ثم قال اتدرون اي يوم ذلك
بتحقیق که زلزله قیامت چیزیست بزرگ پس ازان فرمود آیا میدانید که کدام روزست آنروز
قالوا الله ورسوله اعلم قال ذلك اليوم يقول الله تعالى فيه
گفتند خدا ورسول او داناترانند فرمود آنروز روزیست که فرماید خدایتعالی در آنروز
لادم قم وابعث اولادك بعثا الى النار فيقول يا رب كم من كل
مر آدم را برخیز وبفرست فرستادنی اولاد خودرا بسوی آتش پس گوید ای رب من چند از هر
الف فيقول الله تعالى من كل الف تسعمائة وتسعة وتسعين
هزار نفر پس فرماید خدایتعالی از هر هزار نفر نهصد ونود ونه را
الى النار وواحدا الى الجنة فيشق ذلك على القوم ووقع عليهم
بسوی آتش بفرست ویکی را بسوی جنت پس سخت شود این امر بر قوم وواقع شد برایشان
البكاء والحزن فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اني
گریه واندوه پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بتحقیق
لارجو ان تكونوا ربع اهل الجنة ثم قال اني لارجو ان تكونوا
من امید دارم اینکه باشید شما چهارم حصه اهل جنت پس ازان فرمود من امید دارم اینکه باشید شما
شطر اهل الجنة ففرحوا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
نیمه اهل جنت پس شاد شدند پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
ابشروا فانما انتم في الامم كشامة في جنب البعير وانتم جزء واحد من
بشارت باد شمارا پس بتحقیق شما در امت های سابقه مانند نزیست در پهلوی شتر وشما یک حصه اید از
الف جزء وقال ابو هريرة قال رسول الله صلى
هزار حصه وگفت ابو هریره که فرمود رسول خدا صلی

الله علیه وآله وسلم ان لله تعالی مائة رحمة انزل منها رحمة
الله تعالی علیه وآله وسلم به تحقیق مر خدایتعالی را صد رحمت است که نازل کرده از آن یک رحمت را
بین الجن والبهائم والانس والهوام بها یتعاطفون وبها یتراحمون
درمیان جن وحیوانات وانسان وخزنده تا بسبب آن رحمت مهربانی میکنند با یکدیگر و بسبب آن رحم میکنند باهم
وادخر تسعة وتسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة ثم
و ذخیره کرده اند نود و نه رحمت را که رحم کنند بآن بندگان خود را روز قیامت پس از آن
یأمر الله تعالی اسرافیل بنفخة الصعق فینفخ فیقول ایتها الارواح
امر نماید خدایتعالی اسرافیل را بدمیدن مرگ پس بدمد صور را پس گوید اسرافیل ای ارواح
العاریة اخرجن بامر الله تعالی فصعق ومات اهل السموات
عاریت آمده بدن بیرون شوید بامر خدایتعالی پس بیهوش شوند و بمیرند اهل آسمانها
واهل الارضین الا ما شاء الله وهم الشهداء فانهم احیاء
و اهل زمینها مگر آنکه خواهد خدا و آنان شهیدان اند پس به تحقیق ایشان زنده اند
عند ربهم یرزقون کما قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا
نزد پروردگار خود روزی داده میشوند چنانکه فرمود خدایتعالی و مپندار ای پیغمبر آنکسان را که کشته شده اند
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و
در راه خدا مردگان بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و
فی الخبر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الله تعالی
در خبر است که به تحقیق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود که به تحقیق خدایتعالی
اکرم الشهداء بخمس کرامات لم یکن منها احد للانبیاء احدها
گرامی کرده شهیدان را به پنج درجه که نیست یکی از آن پنج درجه مر پیغمبران را یکی از آن این است
ان ارواح جمیع الانبیاء یقبضها ملک الموت وانا کذلک و
که به تحقیق ارواح همه پیغمبران را قبض میکند ملک الموت و من نیز همچنین هستم و
ارواح الشهداء یقبضها الله تعالی وثانیها ان جمیع الانبیاء
ارواح شهیدان را قبض میکند خدایتعالی و دوم اینکه به تحقیق همه پیغمبران
یغسلون بعد موتهم وانا کذلک والشهداء لا یغسلون و
غسل داده میشوند بعد مردن ایشان و من نیز همچنین ام و شهیدان غسل داده نمیشوند و
ثالثها ان جمیع الانبیاء یکفنون وانا کذلک والشهداء لا
سیوم اینکه به تحقیق همه پیغمبران کفن کرده میشوند و من نیز همچنین ام و شهیدان
یکفنون ورابعها یسمون الانبیاء الموتی وانا کذلک ویقال
کفن داده نمیشوند و چهارم اینکه مسمی میشوند پیغمبران بمردگان و من نیز همچنین ام و گفته میشود

مات

مات محمد والشهداء احیاء لا یسمون الموتی وخامسها ان الانبیاء
و مرد محمد صلعم و شهیدان زنده اند مسمی نمیشوند بمردگان و پنجم اینکه به تحقیق پیغمبران
یشفعون لامتهم خاصة وانا کذلک والشهداء یشفعون یوم القیمة
شفاعت میکنند برای امت خود خاص و من نیز همچنین ام و شهیدان شفاعت میکنند روز قیامت
لکل امة ویقال الا ما شاء الله تعالی اثنا عشر نفرا وهم
برای هر امت و گفته میشود که بعد نفخ صور همه خواهند مرد مگر آنرا که خواهد خدایتعالی که آن دوازده نفر اند و آنها
جبرائیل واسرافیل ومیکائیل وعزرائیل وثمانیة من حملة
جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل اند و هشت نفر از بردارندگان
العرش فیبقی الدنیا بلا انسان ولا جن ولا شیطان ولا وحش
عرش پس باقی ماند دنیا بغیر انسان و بغیر جن و نه شیطان ماند و نه حیوان وحشی ماند
ثم یقول الله تعالی یا ملک الموت انی خلقت لک بعدد الاولین
پس از آن فرماید خدایتعالی ای ملک الموت من آفریدم مر ترا بشمار همه مخلوق اول
والاخرین اعوانا وجعلت لک قوة اهل السموات واهل الارضین
و آخر مددگاران و گردانیدم برای تو قوت اهل آسمانها و اهل زمینها
وانی البستک الیوم اثواب الغضب فانزل بغضبی وسطوتی
و من پوشانیدم ترا امروز جامه های غضب پس نازل شو بغضب من و سخت گرفتن من
الی ابلیس واذقه الموت واحمل علیه مرارة موت الاولین
بسوی ابلیس و بچشان او را موت و بارکن بروی تلخی موت همه مخلوق اول
والاخرین من الجن والانس اضعافا مضعفة ولیکن معک من
و آخر را از جن و انس چند چند بار و باید که باشند با تو از
الزبانیة سبعون الفا مع کل زبانیة سلسلة من سلاسل
فرشتگان عذاب هفتاد هزار فرشته و با هر فرشته عذاب زنجیری باشد از زنجیرهای آتش
اللظی فینادی ملک الموت فیفتح ابواب النیران ویخرج الزبانیة
دوزخ پس آواز کند ملک الموت پس گشاده شود دروازه های دوزخ و بیرون آیند فرشتگان عذاب
مع السلاسل فینزل ملک الموت بصورة لو نزل علی اهل السموات
با زنجیرهای آتش پس فرود آید ملک الموت بصورتی که اگر فرود آید بآن صورت بر اهل آسمانها
والارضین السبع ونظروا الیه فیها لماتوا کلهم فینتهی الی
و زمینها هفتگانه و نظر کنند بوی در آن صورت برآینه بمیرند تمام ایشان پس رسد ملک الموت بسوی
ابلیس ویزجره زجرة فاذا هو قد صعق وله خرخرة لو سمعها
ابلیس و سرزنش کند او را سرزنش کردنی پس بیهوش شود و ویرا آوازی خرخر باشد اگر بشنود آنرا

أَهْلُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرَضِيْنَ لَصَعِقُوْا مِنْ تِلْكَ الْخَرْخَرَةِ وَيَقُوْلُ

اہل آسمانہا و زمینہا ہر آئینہ بیہوش شدندی از شدت این خرخره و گوید

مَلَكُ الْمَوْتِ لَهٗ قِفْ يَا خَبِيْثُ لِأُذِيْقَكَ الْمَوْتَ كَمْ مِنْ عُمُرٍ

ملک الموت اورا باش ای خبیث تا بچشانم ترا سختی مرگ چند از عمر درازکه

أَدْرَكْتَهٗ وَكَمْ مِنْ قَرْنٍ أَضْلَلْتَ قَالَ فَيَهْرُبُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَإِذَا هُوَ

یافته تو و چند از مدتہا گمراه کرده تو گفت راوی پس بگریزد ابلیس بسوی مشرق پس آنجا آن

عِنْدَهٗ وَإِلَى الْمَغْرِبِ فَإِذَا هُوَ عِنْدَهٗ فَلَا يَزَالُ إِلَى حَيْثُ يَهْرُبُ

ملک الموت نزدوی باشد و بگریزد بمغرب پس آنجا او نزدوی باشد پس پیوسته ملک الموت باوی بود بهرجا که گریزد

ثُمَّ يَقُوْمُ إِبْلِيْسُ فِيْ وَسَطِ الدُّنْيَا عِنْدَ قَبْرِ اٰدَمَ صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پس ازان بایستد ابلیس درمیان دنیا نزد قبر آدم رحمتہای خدا باد بروی

وَيَقُوْلُ يَا اٰدَمُ مِنْ أَجْلِكَ صِرْتُ رَجِيْمًا مَلْعُوْنًا مَطْرُوْدًا ثُمَّ

و گوید ای آدم از جهت تو گشتم من رانده شده لعنت کرده شده رد کرده شده پس ازان

يَقُوْلُ إِبْلِيْسُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ بِأَيِّ كَأْسٍ تَسْقِيْنِيْ وَبِأَيِّ عَذَابٍ

گوید ابلیس ای ملک الموت بکدام کاسه بنوشانی مرا و بکدام عذاب

تَقْبِضُ رُوْحِيْ فَيَقُوْلُ بِكَأْسِ اللَّظٰى وَعَذَابِ السَّعِيْرِ وَإِبْلِيْسُ يَتَمَرَّغُ

قبض میکنی روح مرا پس گوید ملک الموت بکاسه آتش شعله زن و عذاب آتش افروخته ابلیس میغلطد

وَيَقَعُ فِي التُّرَابِ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ حَتّٰى إِذَا كَانَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِيْ

و می افتد در خاک چند چند بار تا آنکه چون رسد در جایکه

أُهْبِطَ فِيْهِ وَلُعِنَ فِيْهِ وَقَدْ صُبَّتْ لَهُ الزَّبَانِيَةُ بِالْكَلَالِيْبِ يَخُدِشُوْنَهٗ

فرود آمده بود دران و لعنت کرده شده بود دران و بتحقیق مر اورا فرشتگان عذاب با چوبہای آتشی میخراشند

وَيَطْعَنُوْنَهٗ وَيَقَعُ فِي النَّزْعِ وَشِدَّةِ الْكُرْبَةِ وَالْمَوْتِ مَا شَاءَ اللّٰهُ

و نیزه میزنند و بر او نیزه‌ها میزنند و واقع شود درین حال در نزع و سختی و اندوه و مرگ آنچه خواهد خدای

تَعَالٰى

تعالی

بَابٌ ۲۱ فِيْ ذِكْرِ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ

ثُمَّ يَأْمُرُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَلَكِ

باب ۲۱ در ذکر فنا شدن همه چیزها پس ازان امر کند خدای تعالی ملک

الْمَوْتِ أَنْ يُفْنِيَ الْبِحَارَ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهٗ

موت را اینکه فنا کند دریاها را چنانکه فرمود خدای تعالی هر چیز هلاک شونده است مگر ذات او تعالی

فَيَأْتِيْ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى الْبِحَارِ وَيَقُوْلُ لَهٗ قَدِ انْقَضَتْ مُدَّتُكُنَّ

پس آید ملک الموت بسوی دریاها و گوید دریاها را به تحقیق تمام شد مدت شما

فَتَقُوْلُ ائْذَنْ لَنَا حَتّٰى نَنُوْحَ عَلٰى أَنْفُسِنَا فَتَقُوْلُ أَيْنَ أَمْوَاجُنَا

پس گویند دریاها اذن ده مارا تا گریه کنیم بر نفسهای خود پس گویند دریاها کجا شدند موجهای ما

وَأَيْنَ عَجَائِبُنَا وَقَدْ جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ تَعَالٰى ثُمَّ يَصِيْحُ عَلَيْهَا مَلَكُ الْمَوْتِ صَيْحَةً

و کجا رفتند عجائب ما و بتحقیق آمد فرمان خدای تعالی پس ازان آواز کند بر آن دریاها ملک الموت آواز کردن

فَكَأَنَّ مَاءَهَا لَمْ يَكُنْ ثُمَّ يَأْتِيْ إِلَى الْجِبَالِ وَيَقُوْلُ لَهَا قَدِ انْقَضَتْ

پس گویا که آب آنها هرگز نبود پس ازان آید ملک الموت بسوی کوهها و گوید آنها را به تحقیق تمام شد

مُدَّتُكُنَّ فَتَقُوْلُ ائْذَنْ لَنَا حَتّٰى نَنُوْحَ عَلٰى أَنْفُسِنَا فَتَقُوْلُ أَيْنَ

مدت شما پس گویند اذن ده مارا تا که گریه کنیم بر نفسهای خود پس گویند کوهها کجا رفت

صُعُوْدِيْ وَقُوَّتِيْ وَقَدْ جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ ثُمَّ يَصِيْحُ عَلَيْهَا صَيْحَةً تَذُوْبُ بِهَا كَمَا

بلندی ما و قوت ما و به تحقیق آمد فرمان خدای تعالی پس ازان آواز کند بر آن کوهها ملک الموت آواز کردنی که گداخته شوند بآن آواز چنانکه

تَذُوْبُ الرَّصَاصُ ثُمَّ يَأْتِيْ إِلَى الْأَرْضِ وَيَقُوْلُ لَهَا قَدِ انْقَضَتْ مُدَّتُكِ

گداخته شود قلعی پس ازان آید ملک الموت بسوی زمین و گوید آنرا به تحقیق تمام شد مدت تو

فَتَقُوْلُ الْأَرْضُ ائْذَنْ لِيْ حَتّٰى أَنُوْحَ عَلٰى نَفْسِيْ فَتَنُوْحُ وَتَقُوْلُ

پس گوید زمین اذن ده مرا تا که گریه کنم بر جان خود پس گریه کند زمین و گوید

أَيْنَ مَكْنُوْنِيْ وَهَوَائِيْ وَأَشْجَارِيْ وَأَنْهَارِيْ وَأَنْوَاعُ نَبَاتِيْ

کجا رفتند خزانه‌های پوشیده من و هوای تروتازه من و درختان من و جوی‌های من و اقسام سبزه‌های من

فَيَصِيْحُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهَا صَيْحَةً فَيَتَسَاقَطُ حِيْطَانُهَا وَتَغُوْرُ فِيْهَا

پس آواز کند ملک الموت بر زمین آواز کردنی پس بیافتند دیوارهای آن و فرو رود در زمین

مِيَاهُهَا ثُمَّ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَصِيْحُ عَلَيْهَا صَيْحَةً فَتَنْكَسِفُ الشَّمْسُ وَ

آبهای وی پس ازان بالا رود ملک الموت بسوی آسمان پس آواز کند بروی آواز کردنی پس تاریک شود آفتاب و

يَخْسِفُ الْقَمَرُ وَيَتَنَاثَرُ النُّجُوْمُ ثُمَّ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا مَلَكَ الْمَوْتِ

بی نور شود ماهتاب و بریزند ستارگان پس ازان فرماید خدای تعالی ای ملک الموت

مَنْ بَقِيَ مِنْ خَلْقِيْ فَيَقُوْلُ إِلٰهِيْ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِيْ لَا يَمُوْتُ وَبَقِيَ

کدام چیز باقی مانده از مخلوق من پس گوید ملک الموت ای اله من تو زنده آنکه هرگز نمیرد و باقی مانده

جِبْرَائِيْلُ وَمِيْكَائِيْلُ وَإِسْرَافِيْلُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَأَنَا الْعَبْدُ

جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و بردارندگان عرش و من بنده

الضَّعِيْفُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا مَلَكَ الْمَوْتِ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلِيْ كُلُّ

ضعیف پس فرماید خدای تعالی ای ملک الموت آیا نشنیدی قول مرا که هر

نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَأَنْتَ مِنْ خَلْقِيْ خَلَقْتُكَ فَمُتْ فَيَمُوْتُ

نفس چشنده مرگ است و تو از مخلوق من هستی آفریدم ترا پس بمیر پس بمیرد ملک الموت

وَفِيْ خَبَرٍ اٰخَرَ اِذْهَبْ وَمُتْ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَلَا يَبْقٰى شَيْءٌ

و در خبر دیگر چنین است که گوید خدای تعالی بملک الموت برو و بمیر درمیان جنت و دوزخ و باقی نماند چیزی

غير الله تعالى فيبقى الدنيا خرابا ما شاء الله **باب ٢٢ في ذكر حشر**

غیر از خدایتعالی پس باقی‌ماند دنیا خراب شده آنقدر که خواهد خدایتعالی باب ۲۲ در ذکر برانگیختن

الخلائق بعد موتهم وفي الخبر اذا اراد الله تعالى ان يحشر الخلائق

وجمع کردن مخلوق بعد مردن ایشان و در خبر است چون خواهد خدایتعالی که برانگیزاند و جمع کند مخلوق را

يحيي الله جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام

زنده کند خدایتعالی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام را

اولهم اسرافيل فيأخذ الصور من العرش فيبعثهم الله تعالى

اول ایشان در زنده کردن اسرافیل است پس بگیرد اسرافیل صور را از عرش پس بفرستد ایشان را خدایتعالی

الى رضوان الجنة فيقولون يا رضوان زين الجنان لمحمد

بسوی رضوان نام فرشته داروغه جنت پس گویند ای رضوان آراسته کن جنت را برای محمد

صلى الله عليه وآله وسلم وامته ثم يأتون مع البراق

صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وامت وی پس از آن آیند ایشان با براق

ولواء الحمد وحلتين من حلل الجنة فاول ما يجيئ من الدواب

و علم حمد و دو خلعت از خلعتهای جنت پس اول آنچه آید از چهارپایان

البراق فيقول الله تعالى لهم اكسوه فيكسونه سرجا مرصعا

براق باشد پس فرماید خدایتعالی آن فرشتگان را بپوشانید براق را پس بپوشانند و آراسته شده بجواهر

من ياقوت حمراء ولجامها من زبرجد خضراء وحلتين احدهما

از یاقوت سرخ و لگام وی از زبرجد سبز باشد و بپوشانند براق را دو خلعت یکی از آن

خضراء والاخر صفراء فيقول الله تعالى انطلقوا الى قبر محمد

سبز باشد و دیگر از آن زرد باشد پس فرماید خدایتعالی بروید بسوی قبر محمد

فيذهبون وصارت الارض قاعا صفصفا فلا يدرون القبر

پس بروند آنجا و گشته باشد زمین میدان صاف هموار پس ندانند آن فرشتگان قبر آن حضرت

فيظهر نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم مثل العمود من

پس ظاهر شود نور محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مانند یک ستون از

مكان قبره الى عنان السماء فيقول جبرائيل ناد انت يا

جای قبر آنحضرت بالا شده تا کناره آسمان پس فرماید جبرائیل آواز کن آنحضرت را ای

اسرافيل انت ممن يحشر الله الخلائق بيدك فيقول يا جبرائيل

اسرافیل تو از بنده هستی که برانگیزاند و جمع گرداند خدایتعالی مخلوق را بدست تو پس گوید ای جبرائیل

ناد انت فانك خليله في الدنيا فيقول انا استحيي منه فيقول

آواز کن تو پس که تو دوست آنحضرت بودی در دنیا پس گوید جبرائیل من حیا میکنم از آنحضرت پس گوید

اسرافيل ناد انت يا ميكائيل فيقول ميكائيل السلام عليك يا

اسرافیل آواز کن تو ای میکائیل پس گوید میکائیل سلام باد بر تو ای

محمد فلا يجيبه احد فيقولون لملك الموت ناد انت فيقول

محمد صلعم پس جواب ندهد او را هیچکس پس گویند این فرشتگان ملک الموت را آواز کن تو پس گوید ملک الموت

يا ايتها الروح الطيبة ارجعي الى البدن الطيب فلا يجيبه احد

ای روح پاک باز آی بسوی بدن پاک پس ندهد جواب او را هیچکس

ثم ينادي اسرافيل ايتها الروح الطيبة قومي لفصل القضاء

پس از آن آواز کند اسرافیل ای روح پاک برخیز برای جدا کردن حکم

والحساب والعرض على الرحمن فينشق القبر فاذا هو جالس

و حساب امت و عرض نمودن بر رحمن جلشانه پس شگافته شود قبر آنحضرت پس در آن حال آنحضرت نشسته باشند

في قبره وينفض التراب عن رأسه ولحيته فيعطيه جبرائيل حلتين

در قبر خود و می‌افشانند خاک را از سر مبارک خود و ریش مبارک خود پس عطا کند آنحضرت را جبرائیل دو خلعت

والبراق فيقول يا جبرائيل اي يوم هذا يقول هذا يوم الندامة

و براق را پس فرماید آنحضرت ای جبرائیل کدام روز است این روز گوید جبرائیل این روز پشیمانی است

والحسرة والملامة هذا يوم المساق والبراق هذا يوم الفراق

و حسرت و ملامت است این روز روانه شدن است بسوی خدایتعالی بر براق این روز فراق است یعنی کافران را

هذا يوم التلاق فيقول يا جبرائيل بشرني فيقول يا محمد معي

این روز ملاقات است مؤمنان را پس فرماید آنحضرت ای جبرائیل بشارت ده مرا پس گوید جبرائیل ای محمد صلعم با من

البراق ولواء الحمد والتاج فيقول لست اسألك عن هذا فيقول

براق و علم حمد و تاج است پس فرماید آنحضرت من سوال نمیکنم ترا از این چیز را پس گوید جبرائیل

الجنة قد فتحت وانتظرت واستعدت وقد زخرفت

جنت بتحقیق گشاده شده و منتظر است و آماده شده است و بتحقیق آراسته شده

لقدومك والنار قد اغلقت فيقول لست اسألك عن هذا

برای تشریف آوردن تو و دوزخ بتحقیق بسته شده پس فرماید آنحضرت نیستم که سوال کنم ترا از این

ولكن اسألك عن امتي المذنبين لعلك تركتهم على الصراط

ولکن سوال میکنم ترا از احوال امت گنهگار خود شاید تو گذاشته باشی ایشان را بر پل صراط

فيقول اسرافيل وعزة ربي يا محمد ما نفخت الصور بعد

پس گوید اسرافیل قسم است بعزت رب من ای محمد ندمیدم صور را هنوز

فيقول الآن طابت نفسي وقرت عيني فيأخذ التاج والحلل

پس فرماید آنحضرت الحال خوشحال شد دل من و روشن شد چشم من پس بگیرد آنحضرت تاج را و خلعت را

ويلبسهما ويركب البراق **باب ٢٣ في ذكر البراق** ورد في الخبر
وپوشیده آنرا وسوار شود براق را باب ٢٣ در ذکر براق وارد شد در خبر که

ان للبراق جناحان يطير بهما ما بين السماء والارض ووجهه
بتحقیق مر براق را دو بال است که می پرد بآن دو بال درمیان آسمان و زمین و روی براق

كوجه الانسان ولسانه كلسان العرب واضح الجبين ضخم
مانند روی انسان است و زبان او مانند زبان عرب کشاده پیشانی است سطبر

القرنين رقيق الاذنين وهما من زبرجد اخضر اسود العينين
دو شاخ است باریک گوشها است واین دو گوش وی از زبرجد سبز است سیاه چشمان است

ويقال كالكواكب الدري وناصيته من ياقوت حمراء وذنبه
وگفته میشود که درخشان وی مانند ستاره های درخشنده است و پیشانی او از یاقوت سرخ است و دم او

كذنب البقر مكلل بالذهب الاحمر بدنه كالبقر ويقال
مانند دم گاو است جمع کرده شده است بطلای سرخ بدن او مانند گاو است وگفته میشود که براق

كالطاؤس فوق الحمار دون البغل سمي بذلك لكونه سريع
مانند طاؤس کلان بود از خر وخورد بود از اشتر نام نهاده شده به براق به بودن وی جلد

السير كالبرق فلما دنى محمد ليركب البراق جعل يضطرب
رفتار مانند برق پس چون نزدیک شود محمد صلعم تا سوار شود براق را اضطراب و سرکشی کند

ويقول وعزة ربي لا يركبني احد الا النبي الهاشمي الابطحي
وگوید قسم است بعزت رب من سوار نشود بر من کسی مگر پیغمبر هاشمی ابطحی

القريشي محمد بن عبد الله صاحب القرآن فيقول انا محمد
قریشی محمد پسر عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم که صاحب قرآن است پس گوید آنحضرت من محمدم

القريشي الهاشمي فيركب ثم ينطلق الى العرش فيخر ساجدا
قریشی هاشمی پس سوار شود براق را پس از آن روان شود بسوی عرش پس بیفتد آنحضرت آنجا سجده کننده

فينادى ارفع راسك ليس هذا يوم الركوع والسجود بل هذا
پس آواز داده شود که بردار سر خود را نیست این روز رکوع وسجود بلکه این روز

يوم الحساب والعذاب ارفع راسك واشفع في امتك وسل
روز حساب وعذاب است بردار سر خود را وشفاعت کن در حق امت خود وسوال کن

تعط فيقول الهي وعزتك اسالك في امتي فيقول الله تعالى
تا داده شوی پس گوید ای خدای من قسم است بعزت تو سوال میکنم ترا در حق امت خود پس فرماید خدای تعالی

اعطيتك ما ترضى لقوله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى
دادم ترا آنچه راضی شوی تو بآن برای فرموده خدای تعالی وهر آینه زود باشد که عطا کند ترا پروردگار تو پس راضی شوی

ثم

ثم يامر الله تعالى السماء بان تمطر مطرا فيمطر السماء ماء
پس از آن امر کند خدای تعالی آسمان را اینکه بارش کند بارش کردنی پس بارش کند آسمان آب را

كمني الرجال اربعين يوما ويكون الماء فوق كل شيء
مانند منی مردم چهل روز وشود آب بالای هر چیز

اثنا عشر ذراعا فينبت الخلق من ذلك الماء كنبات البقل حتى
دوازده گز پس بروید مخلوق از آن آب مانند روئیدن سبزه تا که

يتكامل اجسامهم كما كانت ثم يطوي السماء والارض فيقول
کامل شود جسمهای ایشان چنانکه بودند در دنیا پس از آن بر پیچد خدای تعالی آسمان وزمین را پس گوید

الله تعالى لمن الملك اليوم فلا يجيبه احد ثانيا وثالثا ثم يقول
خدای تعالی برای کیست بادشاهی امروز پس جواب ندهد او را هیچکس گوید این را دوم بار وسیوم بار پس از آن فرماید

الله تعالى لله الواحد القهار يقول اين الجبابرة واين ابناء
خدای تعالی برای خدای واحد غالب است وگوید کجا رفتند جبر کنندگان وکجا رفتند پسران

الجبابرة واين الملوك واين ابناء الملوك واين الذين ياكلون
جبر کنندگان وکجا رفتند پادشاهان وکجا رفتند پسران پادشاهان وکجا رفتند آنانکه میخوردند

رزقي ويعبدون غيري ثم تصير الجبال كالعهن المنفوش ثم
روزی مرا وعبادت کردند غیر مرا پس از آن شود کوهها مانند پشم محلوج کرده شده پس از آن

تبدل الارض التي عمل عليها المعاصي فينصب عليها جهنم
بدل کرده شود زمین را آن زمین که کرده شده بروی گناهها پس بر پا کرده شود بر آن زمین دوزخ را

ويؤتى الارض من فضة بيضاء فينصب الله الجنة عليها وروي
وآورده شود زمین دیگر از نقره سفید پس بر پا کند خدای تعالی جنت را بر آن ودر روایت شده

عن عائشة انها قالت قلت يا رسول الله يوم تبدل الارض غير
از عایشه رض که به تحقیق وی گفت که گفتم ای رسول خدا صلعم روزیکه بدل کرده شود زمین غیر

الارض اين الناس يومئذ قال يا عائشة لقد سالتني عن شيء عظيم
این زمین کجا باشند مردم در آن روز فرمود ای عایشه هر آینه سوال کردی تو از چیزی بزرگ

ما سالني عنه غيرك الناس يومئذ على الصراط **باب ٢٤ في ذكر**
که سوال نکرد مرا از این امر غیر از تو مردم در آن روز بر پل صراط باشند باب ٢٤ در ذکر

نفخة الصور للبعث ثم يقول الله تعالى يا اسرافيل قم وانفخ
دمیدن صور برای انگیختن مردم پس از آن فرماید خدای تعالی ای اسرافیل برخیز ودبدم

الصور نفخة البعث فينفخ فينادي ايتها الارواح الخارجة والعظام
صور را دمیدن برانگیختن پس بدمد اسرافیل وآواز کند ای ارواح بر آمده از بدنها وای استخوان

النخرة والاجساد البالية والعروق المنقطعة والجلود المتفرقة
بوسیده وای بدنها ریزیده وای رگها بریده شده وای پوست ای جدا شده

والشعور الساقطة قوموا للفصل والقضاء فيقومون بامر الله
وای مویها ساقط شده بر خیزید برای جدا نمودن وحکم کردن خدایتعالی پس برخیزند بامر خدا

تعالى فاذا قاموا ينظرون الى السماء قد زالت والى الارض قد
تعالی پس چون برخیزند نظر کنند بسوی آسمان که به تحقیق زایل و برهم شده و بسوی زمین که بتحقیق

بدلت والى الجبال قد سيرت والى العشار قد عطلت و
بدل گشته و بسوی کوهها که بتحقیق روان شده و بسوی ماده شتران باردار بتحقیق معطل گذاشته شده و

الى الوحوش قد حشرت والى البحار قد سجرت والى النفوس
بسوی حیوانات وحشی که بتحقیق جمع کرده شده و بسوی دریاها که بتحقیق افروخته شده و بسوی ارواح

قد زوجت والى الزبانية قد احضرت والى الشمس قد كورت
که بتحقیق پیوست کرده شده باجساد و بسوی ملایکه عذاب که بتحقیق حاضر کرده شده و بسوی آفتاب که بتحقیق پیچیده شده

والى الموازين قد نصبت والى الجنة قد ازلفت علمت نفس
و بسوی میزانها که بتحقیق ایستاده کرده شده و بسوی جنت که بتحقیق نزدیک کرده شده بداند هر شخصی

ما احضرت بدليل قوله تعالى قالوا يويلنا من بعثنا من
آنچه حاضر ساخته است بدلیل فرموده خدایتعالی گویند مردگان که زنده شوند و آن روز ای وای از برای ما که خیزانید ما را از

مرقدنا فيجيبهم المؤمنون هذا ما وعد الرحمن وصدق
خوابگاه ما پس جواب دهند ایشان را مؤمنان اینا آن روز است که وعده کرده بود خدا و راست گفته بودند

المرسلون فيخرجون من القبور حافيا وعريانا وسئل عن النبي
پیغمبران پس برآیند مردگان از قبرها پا برهنه و تن برهنه و سؤال کرده شده از پیغمبر

صلى الله عليه واله وسلم عن معنى قوله تعالى يوم ينفخ في
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم از معنی قول خدایتعالی روزیکه دمیده شود در

الصور فتاتون افواجا فبكى رسول الله صلى الله عليه واله
صور پس بیایند گروه گروه پس گریه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم حتى بل الثياب عن دموع عينيه ثم قال ايها السائل
وسلم تا آنکه تر شد جامه آنحضرت از اشکهای چشمان وی پس از آن فرمود ای سؤال کننده

سالتني عن امر عظيم انه يحشر يوم القيمة اقوام من امتي على
سؤال کردی تو مرا از امر بزرگ بتحقیق جمع کرده شوند روز قیامت گروهها از امت من بر

اثني عشر صنفا الاول يحشرون يوم القيمة على صورة القردة
دوازده قسم قسم اول جمع کرده شوند در روز قیامت بر صورت بوزینگان

وهم الفتانون في الناس كقوله تعالى والفتنة اشد من القتل
وایشان بسیار فتنه کنندگان باشند در مردم چنانکه فرموده خدایتعالی و فتنه سخت تر است از کشتن

وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم الفتنة اشد من الزنا
و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فتنه سخت تر است از زنا

والثاني يحشرون يوم القيمة على صورة الخنزير وهم الاكلون
و قسم دوم برانگیخته شوند روز قیامت بر صورت خوک و ایشان خورندگان

للسحت والثالث يحشرون عميانا يترددون ويعلقون بالناس
حرام باشند و قسم سیوم برانگیخته شوند کوران متحیر و متردد باشند در راه رفتن و می آویزند با مردم بسبب بینائی خود

وهم الذين يجاوزون في الحكم كقوله تعالى واذا حكمتم بين
وایشان آنانند که تجاوز کنند در حکم چنانکه فرمود خدایتعالی و چون حکم کنید در میان

الناس ان تحكموا بالعدل ان الله نعما يعظكم به ان الله كان
مردم حکم کنید بعدل به تحقیق خدایتعالی پسندیده است آنچه پند میدهد شما را بآن بتحقیق خداست

سميعا بصيرا والرابع يحشرون صما وبكما وهم المعجبون باعمالهم
شنوا بینا و چهارم قسم برانگیخته شوند کران و گنگان و ایشانند عجب کنندگان بعملهای خود

كقوله تعالى ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا والخامس يحشرون
چنانکه قول خدایتعالی است بتحقیق خدا دوست ندارد کسی را که باشد گردنکش فخر کننده و قسم پنجم برانگیخته شوند

يسيل ويجري من افواههم القيح ويمضغون السنتهم بافواههم
که روان باشد و جاری بود از دهن های ایشان ریم و میخایند زبانهای خود را بدندانهای خود

وهم العلماء الذين يخالفون باقوالهم اعمالهم كقوله تعالى اتامرون
وایشان علما باشند آن علما که مخالفت میکنند باقوال خود اعمال خود را چنانکه فرموده خدایتعالی است آیا امر میکنید

الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتب افلا تعقلون
شما مردم را بنیکی و فراموش میکنید شما نفسهای خود را و شما میخوانید کتاب را آیا پس نمی‌دانید

والسادس يحشرون على اجسادهم قروح من النار وهم الشاهدون
و قسم ششم برانگیخته میشوند در حالیکه بر بدنهای ایشان جراحتها باشند از آتش و ایشان گواهان

بالزور كقوله تعالى اذ تلقونه بالسنتكم وتقولون بافواهكم
بدروغ باشند چنانکه قول خدایتعالی است چون فرا میگرفتید آنرا بزبانهای خود و میگفتید بدهان خویش سخنی

ما ليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم و
که نبود شما را بحقیقت آن دانش و می پنداشتید آنرا آسان و او نزد خدا گناه بزرگ بود و

لولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا
چرا نشد که چون شنیدید آنرا میگفتید نمیرسد ما را که بزبان آریم این سخن را پاکی است ترا ای خدا این

بهتان عظيم والسابع يحشرون اقدامهم على جباههم معقودة

افترا بزرگ ست وقسم هفتم برانگیخته شوند درحالیکه قدمهای ایشان بر پیشانی های ایشان بسته شده باشند

بنواصيهم وهم اشد نتنا من الجيفة وهم الذين يتبعون الشهوات

بموهای پیشانی های ایشان وایشان سخت تر باشند در بدبوئی از مردار وایشان آنکسانند که پیروی کردند شهوتها

واللذات كقوله تعالى اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة

ولذتهای نفسانی را چنانکه قول خدایتعالی است اند آنکسانند که خریدند زندگی دنیا را برابر عوض آخرت

والثامن يحشرون كالسكارى يسقطون ويقعون يمينا

وقسم هشتم برانگیخته شوند مانند مستان می افتند ومی خیزند جانب راست

وشمالا وهم الذين يمنعون حق الله تعالى كقوله تعالى يا ايها الذين

وجانب چپ وایشان آنکسانند که منع میکنند حق خدایتعالی را چنانکه قول خدایتعالی ای کسانیکه

امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض

ایمان آورده اند نفقه کنید در راه خدا از پاک چیزها آنچه کسب کرده اید وآنچه برآوردیم برای شما از زراعت زمین

والتاسع يحشرون وعليهم سرابيل من قطران وهم الذين

وقسم نهم برانگیخته شوند وبر ایشان جامه ها باشند از زفت بدبوی که بر شتران مانند وایشان آنانند

يغتابون ويتجسسون ويمشون بالنميمة والغيبة كقوله تعالى

که غیبت کنند وجاسوسی ومیروند بسخن چینی وغیبت کردن چنانکه قول خدایتعالی

ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل

وجاسوسی مکنید وغیبت نکنند بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما اینکه خورد

لحم اخيه ميتا فكرهتموه والعاشر يحشرون والسنتهم خارجة

گوشت برادر خود که مرده باشد پس مکروه خواهید داشت آنرا قسم دهم برانگیخته شوند وزبانهای ایشان برآمده باشند

من قفاهم وهم الذين كانوا اصحاب النميمة والحادي عشر

از پس گردن ایشان وایشان آنانند که بودند اصحاب سخن چینی وقسم یازدهم

يحشرون سكارى وهم الذين كانوا يحدثون في المساجد بحديث

برانگیخته شوند مستان وایشان آنکسانند که بودند سخن میکردند در مسجدها بسخنهای

الدنيا كقوله تعالى وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و

دنیا چنانکه قول خدایتعالی است وبتحقیق مسجدها برای خداست پس مخوانید با خدا هیچ کسی را و

الثاني عشر يحشرون على صورة الخنازير وهم الذين ياكلون

قسم دوازدهم برانگیخته شوند بر صورت خوکان وایشان آنانند که میخورند

الربوا كقوله تعالى لا تاكلوا الربوا اضعافا مضعفة وفي الخبر

سود را چنانکه قول خدایتعالی است مخورید سود را دوچند دوچند ودر خبر است

عن معاذ بن جبل رض عن النبي صلى الله عليه واله وسلم اذا كان

از معاذ بن جبل رض که وی روایت کرده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که چون شود

يوم القيمة ويوم الحسرة والندامة يحشر الله تعالى من امتي

روز قیامت وروز حسرت ودرروز پشیمانی برانگیزاند خدایتعالی از امت من

عن قبورهم اثنا عشر فوجا اما الفوج الاول يحشرون عن

از قبرهای ایشان دوازده فوج را اما فوج اول برانگیخته شوند از

قبورهم وليس لهم اليدان والرجلان فينادي مناد من قبل

قبرهای خود ونباشد ایشان را دستها وپایها پس آواز کند آوازکننده از طرف

الرحمن هؤلاء الذين يؤذون الجيران ثم ماتوا ولم يتوبوا

خدا که ایشان آنکسانند که ایذا میدادند همسایگان را پس از آن مردند وتوبه نکردند

فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار كقوله تعالى والجار ذي

پس این جزای ایشان است وبازگشت ایشان بسوی آتش چنانکه قول خدایتعالی است واحسان کنید بهمسایه

القربى والجار الجنب واما الفوج الثاني فيحشرون من قبورهم

صاحب قرابت وهمسایه جنبی وبرچه فوج دوم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

على صورة الدابة ويقال على صورة الخنازير فينادي

بر صورت چهارپایه وگفته میشود که بر صورت خوکان باشند پس آواز کند

مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين يتهاونون على الصلوة ثم

آوازکننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که سستی میکردند بر نماز پس از آن

ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار كقوله

مردند وتوبه نکردند پس این جزای ایشان است وبازگشت ایشان بسوی آتش است چنانکه قول خدای

تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

تعالی ست پس وای آن نمازگذاران را که ایشان از نماز خود غفلت کنندگانند

واما الفوج الثالث يحشرون من قبورهم وبطونهم مثل

وبرچه فوج سیوم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود وشکمهای ایشان مانند

الجبال مملوة من الحيات والعقارب كمثل البغال فينادي

کوهها پر باشند از ماران وکژدمان که آنها مانند استران باشند پس آواز کند

مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين منعوا الزكوة ثم ماتوا

آوازکننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که منع کردند زکوة را پس از آن مردند

ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار لقوله تعالى

وتوبه نکردند پس این جزای ایشان است وبازگشت ایشان بسوی دوزخ است برای فرموده خدای تعالی

والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله
و آنانکه جمع کنند طلا ونقره را وخرج نکنند آنرا در راه خدا

فبشرهم بعذاب أليم فيجعل الله تعالى بكل دانق منها لوحا
پس بشارت ایشانرا بعذاب دردناک پس گرداند خدایتعالی بهر دانق که آن مقدار هشت جو است تخته

من النار فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما
از آتش پس داغ کرده شود بآن تخته پیشانیهای ایشان وپهلوهای ایشان وپشتهای ایشان وگفته شود این آنچیز است

كنزتم لأنفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون وأما الفوج الرابع
که جمع میکردید آنرا برای خود پس بچشید آنچه بودید که جمع میکردید آنرا وهرچه فوج چهارم است

فيحشرون من قبورهم ويجري من أفواههم دماؤهم و
پس برانگیخته شوند از قبرهای خود وجاری بود از دهن های ایشان خونهای ایشان و

أمعاؤهم ساقطة والنار يخرج من أفواههم فينادي مناد من
روده های ایشان افتاده باشند وآتش می برآید از دهن های ایشان پس آواز کند آواز کننده از

قبل الرحمن هؤلاء الذين كذبوا في البيع والشراء ثم ماتوا ولم
طرف خدا که ایشان آنکسانند که دروغ گفتند در خرید وفروخت پس از آن مردند و

يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى النار كقوله تعالى إن الذين
توبه نکردند پس این جزاء ایشان است وبازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی بتحقیق آنکسانیکه

يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمنا قليلا وأما الفوج الخامس
فروختند بعهد خدا وسوگندهای خود قیمت کم را وهرچه فوج پنجم است

فيحشرون من قبورهم ولهم رائحة أنتن من الجيفة فينادي
پس برانگیخته شوند از قبرهای خود ومرایشان را بوی باشد گنده تر از مردار پس آواز کند

مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين كتموا المعاصي سترا من
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که پوشیدند گناهها را در پرده از

الناس ولم يخافوا الله ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم و
مردم ونترسیدند از خدایتعالی پس از آن مردند وتوبه نکردند پس این جزاء ایشان است و

مصيرهم إلى النار لقوله تعالى يستخفون من الناس ولا يستخفون
بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی می پوشند گناهان را از مردم ونمی پوشند

من الله وهو معهم وأما الفوج السادس فيحشرون من قبورهم
از خدا وآن خدا با ایشان است وهرچه فوج ششم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

مقطوعة الحلاقيم من الأقفية فينادي مناد من قبل الرحمن
درحالیکه بریده باشند حلقهای ایشان از پس گردنها پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا

هؤلاء

هؤلاء الذين يشهدون الزور وكذبوا وماتوا ولم يتوبوا فهذا
ایشان آنکسانند که گواهی میدادند دروغ را ودروغ میگفتند ومردند وتوبه نکردند پس این

جزاؤهم ومصيرهم إلى النار لقوله تعالى واجتنبوا قول
جزاء ایشان است وبازگشت ایشان است بسوی آتش برای فرموده خدایتعالی واجتناب کنید از گفتن

الزور حنفاء لله غير مشركين به ولقوله تعالى والذين لا يشهدون
دروغ ومایل براه راست باشید بطرف حقتعالی نه شرک کنندگان بوی وبرای فرموده خدایتعالی وبندگان خدا آنکسانند که گواهی نمیدهند

الزور وإذا مروا باللغو مروا كراما وأما الفوج السابع يحشرون
دروغ را وچون بگذرند بر بیهوده بگذرند بروش بزرگان وهرچه فوج هفتم است پس برانگیخته شوند

من قبورهم وألسنتهم ليست في أفواههم يجري الدم والقيح من
از قبرهای خود وزبانهای ایشان نباشند در دهن های ایشان جاری بود خون و ریم از

أفواههم فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين يكتمون
دهن های ایشان پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که می پوشیدند

الشهادة ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى النار
گواهی را پس از آن مردند وتوبه نکردند پس این جزای ایشان است وبازگشت ایشان بسوی آتش است

لقوله تعالى ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فإنه آثم قلبه والله
برای فرموده خدایتعالی ونپوشید گواهی را وکسیکه پوشیده آنرا پس بتحقیق گنهگار است دل او وخدا

بما تعملون عليم وأما الفوج الثامن فيحشرون من قبورهم
بآنچه میکنید شما داناست وهرچه فوج هشتم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

ناكسوا رؤوسهم وأرجلهم فوق رؤوسهم ويجري من فروجهم
نگونسار کرده شده سرهای ایشان وپاهای ایشان بالای سرهای ایشان وجاری بود از فرجهای ایشان

أنهار من القيح والصديد فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء
جویهای از ریم وزردآب پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند

الذين يزنون ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم
که زنا میکردند پس از آن مردند وتوبه نکردند پس این جزای ایشان است وبازگشت ایشان

إلى النار لقوله تعالى ولا تقربوا الزنى إنه كان فاحشة
بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی ونزدیک مشوید بزنا بتحقیق زنا است بیحیائی

وساء سبيلا وأما الفوج التاسع فيحشرون من قبورهم مسودة
وبد راه است وهرچه فوج نهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود سیاه

الوجوه وزرقة العيون وبطونهم مملوءة من النار فينادي مناد
روی وسبز چشم وشکمهای ایشان پر باشند از آتش پس آواز کند آواز کننده

من قبل الرحمن هؤلاء الذين اكلوا اموال اليتمى ظلما ثم ماتوا
از طرف خدا که این آنکسانند که خوردند مال های یتیمان را بظلم پس از آن مردند

ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار لقوله تعالى ان
و توبه نکردند پس این جزا ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش برای فرموده خدای تعالی بتحقیق

الذين ياكلون اموال اليتمى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا
آنانکه میخورند مال های یتیمان را بظلم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش

وسيصلون سعيرا واما الفوج العاشر فيحشرون من قبورهم
و زود باشد که درآیند بدوزخ و هرچه فوج دهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

مجذوما مبروصا فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين
مرض جذام و برص پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که

عاقوا الوالدين ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم
عاق شدند مادر و پدر را پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزا ایشان است و بازگشت ایشان

الى النار كقوله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا و
بسوی آتش است چنانکه فرموده خداست و بندگی کنید خدا را و شریک مکنید بوی چیزی را و

بالوالدين احسانا واما الفوج الحادي عشر فيحشرون من
بکنید با مادر و پدر نیکی و هرچه فوج یازدهم است پس برانگیخته شوند از

قبورهم عميان القلوب والاعين واسنانهم كقرون الثور
قبرهای خود درحالیکه کور شده باشند دلها و چشمهای ایشان و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو

واشفاههم مطروحة على صدورهم والسنتهم واقعة
و لب های ایشان افتاده باشند بر سینه های ایشان و زبانهای ایشان واقع باشد

على بطونهم وافخاذهم ويخرج من بطونهم القذر فينادي
بر شکمهای ایشان و بر رانهای ایشان و می برآید از شکمهای ایشان پلیدی پس آواز کند

مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين شربوا الخمر ثم ماتوا و
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که نوشیدند شراب پس از آن مردند و

لم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم الى النار لقوله تعالى
توبه نکردند پس این جزا ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است چنانکه فرموده خدای تعالی است

يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام
ای آنکسانیکه ایمان آوردند بتحقیق شراب و قمار و بتان و تیرهای فال

رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون
پلید است از کار شیطان پس پرهیز کنید از آن شاید شما رستگار شوید

واما

واما الفوج الثاني عشر فيحشرون عن قبورهم وجوههم
و هرچه فوج دوازدهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و رویهای ایشان

مثل القمر ليلة البدر فيمرون على الصراط كالبرق الخاطف
مانند ماه شب چهاردهم پس بگذرند بر پلصراط مانند برق خیره کننده چشم

فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين عملوا الصلحت و
پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که کردند کارهای نیک را و

حافظوا على الصلوة الخمس في اول الوقت مع الجماعة ونهوا
محافظت کردند بر نمازهای پنجگانه در اول وقت باجماعت و منع میکردند مردم را

عن المعاصي ثم ماتوا على التوبة فهذا جزاؤهم ومصيرهم
از گناهان پس از آن مردند بر توبه پس این جزا ایشان است و بازگشت ایشان

الى الجنة بالمغفرة والرحمة والرضوان فان الله تعالى راض
بسوی جنت است با مغفرت و رحمت و رضای خدای تعالی پس بتحقیق خدای تعالی راضی است

عنهم وانهم راضون عن الله تعالى كقوله تعالى ان لا تخافوا
از ایشان و بتحقیق ایشان راضی اند از خدای تعالی چنانکه فرموده خدای تعالی در حق نیکوکاران اینکه خوف مکنید

ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون وكقوله تعالى
و اندوه مکنید و بشارت است شما را بآن جنت که بودید شما وعده داده می شدید و چنانکه فرموده خدای تعالی است

رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه باب ۲۵ في
که راضی شد خدا از ایشان و راضی شد از وی تعالی این جزا برای کسی است که بترسد از رب خود باب ۲۵ در

ذكر نشر الخلائق من قبورهم يقال ان الخلائق اذا نشروا
ذکر پراگنده شدن مخلوق از قبرهای ایشان گفته میشود که بتحقیق مخلوق چون برانگیخته شوند

من قبورهم يقفون وقوفا في الموضع الذي نشروا منها
از قبرهای ایشان بایستند ایستادنی در آن موضع که برانگیخته شده اند از آن

اربعين سنة لا ياكلون ولا يشربون ولا يجلسون ولا يتكلمون
چهل سال نخورند و نه نوشند و نه نشینند و نه سخن گویند

قيل يا رسول الله بم يعرف اهل الدين من امتك يوم القيمة
گفته شد ای رسول خدا بکدام چیز شناخته شود اهل دین از امت تو روز قیامت

قال ان امتي يوم القيمة غر محجلون من اثار الوضوء وفي الخبر
فرمود بتحقیق امت من روز قیامت سفید روی و سفید دست و پا باشند از اثر وضو و در خبر است

اذا كان يوم القيمة يبعث الله الخلائق من قبورهم فياتي الملئكة
که چون باشد روز قیامت برانگیزاند خدای تعالی مخلوق را از قبرهای ایشان پس بیایند فرشتگان

علی رؤس قبورهم ویمسحون رؤسهم وینشرون التراب
بر سرهای قبرهای ایشان و بمانند فرشتگان سرهای ایشان را و بفشانند خاک را
منهم الا من مواضع سجودهم فیمسح الملئکة تلک المواضع فلا
از ایشان مگر از جای سجده های ایشان یعنی اندامهای سجده پس بمانند فرشتگان آن مواضع اندامهای سجده را پس
یذهب التراب منها فینادی منادٍ من قبل الرحمن لیس هذا
نرود خاک از آن اندامها پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که نیست این خاک
من تراب قبورهم انما هی تراب محاریبهم دعوا ما علیهم
از خاک قبرهای ایشان جز این نیست که این خاک خاک محرابهای ایشان است بگذارید آن خاک را که بر ایشان است
حتی یمیزون ویعبرون علی الصراط ویدخلون الجنة حتی
تا جدا کرده شوند و بگذرند بر پل صراط و داخل شوند جنت را تا آنکه
ان کل من ینظر الیهم یعلم انهم خدامی وعبادی وروی
به تحقیق هر کسیکه نظر کند بایشان بداند که ایشان خادمان من اند و بندگان من اند و روایت شده
عن جابر بن عبد الله انه قال قال رسول الله صلی الله علیه
از جابر بن عبد الله رض که به تحقیق وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم اذا کان یوم القیمة یبعث الله من فی القبور فاوحی
وآله وسلم چون شود روز قیامت بر انگیزاند خدا کسی را که در قبرهاست پس وحی کند
الله تعالی الی رضوان یا رضوان قد اخرجت الصائمین من
خدای تعالی بسوی رضوان رئیس جنت که ای رضوان به تحقیق بر آورده ام روزه داران را از
قبورهم جائعین عاطشین فاستقبلهم بشرابهم وطعامهم
قبرهای ایشان گرسنگان تشنگان پس استقبال کن ایشان را بنوشانیدن ایشان و خوراک ایشان
وشهواتهم فی الجنان فیصیح رضوان یا ایها الغلمان ویا ایها
و دیگر چیزهای مرغوب ایشان که در جنت اند پس آواز کند رضوان که ای غلمان و ای
الولدان وهم الذین لم یبلغوا الحلم حتی ماتوا ایتونی باطباق
کودکان و ایشان آن طفلان اند که نرسیده باشند بسن احتلام تا که مرده باشند پس از آن بیارید نزد من طبقهای
النور فیجتمعون عنده اکثر من عدد التراب واقطار الامطار
نور را پس جمع شوند آن غلمان و کودکان نزد رضوان زیاده تر از عدد خاک و قطره های باران
وکواکب السماء واوراق الاشجار بالفاکهة الکثیرة والاطعمة
و ستاره های آسمان و ورقهای درختان با میوه های بسیار و با طعامهای
السمینة والاشربة اللذیذة فاذا لقوهم واطعموهم ذلک تقول
چرب و شربتهای لذیذه پس چون آن غلمان ملاقات کنند با روزه داران و طعام خورانند و نوشانند طعام جنت گوید

لهم کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة اللهم
باو شان را بخورید و بنوشید گوارا بسبب آنچه پیش فرستاده بودید در ایام گذشته یا الله
ارزقنا وروی عن ابن عباس انه قال قال رسول الله صلی الله
روزی کن ما را و روایت شده از ابن عباس رض که به تحقیق وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ثلثة نفر صافحهم الملئکة یوم القیمة
علیه و آله وسلم سه نفر اند که مصافحه کنند ایشان را فرشتگان روز قیامت
اذا خرجوا من قبورهم الشهداء وصائموا شهر رمضان وصائموا
چون برآیند از قبرهای خود یک از این قسم شهیدان اند دوم روزه داران ماه رمضان اند و سیوم روزه داران
یوم عرفة وعن عائشة انها قالت قال رسول الله صلی
روز عرفه اند و روایت است از عایشه رض که به تحقیق گفت فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم ان فی الجنة قصورا من در ویاقوت
الله تعالی علیه و آله وسلم که به تحقیق در جنت کوشکها اند از مروارید و یاقوت
وزبرجد وذهب وفضة فقلت یا رسول الله لمن هذا
و زبرجد و طلا و نقره پس گفتم ای رسول خدا برای که این کوشکها
قال لمن صام یوم عرفة وقال یا عائشة ان احب الایام الی الله
فرمود برای کسیکه روزه داشت روز عرفه و فرمود ای عایشه به تحقیق دوست ترین روزها بسوی خدا
یوم الجمعة ویوم عرفة لما فیهما من الرحمة وان ابغض الایام
روز جمعه و روز عرفه است بسبب آنچه درین روزها از نزول رحمت است و به تحقیق بدترین روزها
الی ابلیس یوم الجمعة ویوم عرفة وقال یا عائشة من اصبح
بسوی شیطان روز جمعه و روز عرفه است و فرمود ای عایشه کسیکه صبح کرد
صائما یوم عرفة فتح الله علیه ثلثین بابا من الرحمة واذا
روزه دارنده روز عرفه را بگشاید خدا بروی سی دروازه از رحمت و چون
افطر وشرب الماء یستغفر له کل عرق فی جسده ویقول
افطار کند و نوشد آب را طلب آمرزش کند برای او هر رگی که در بدن وی است و گوید
اللهم ارحمه الی طلوع الفجر وفی خبر اخر یخرج الصائمون من
یا الله رحم کن او را تا طلوع صبح و در خبر دیگر است که برآیند روزه داران از
قبورهم وهم یعرفون بریح صیامهم ویتلقون بالموائد و
قبرهای خود و ایشان شناخته شوند به خوشبوی روزهای ایشان و ملاقات کرده شوند بخوانچه های طعام و
الاباریق ویقال لهم کلوا فقد جعتم حین شبع الناس واشربوا فقد
کوزه های شربت و گفته شود ایشان را خورید پس به تحقیق گرسنه ما بودید وقتیکه سیر می بودند مردم و نوشید پس به تحقیق

عَطِشْتُمْ حِينَ رَوِيَ النَّاسُ وَاسْتَرِيحُوا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ
تشنه می بودی وقتیکه سیراب می بودند مردم واستراحت کنند پس خورند ونوشند
وَيَسْتَرِيحُونَ وَالنَّاسُ فِي الْحِسَابِ وَقَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ اِنَّهُ
واستراحت کنند ومردم باشند در حساب وبه تحقیق آمده در خبر که
لَا يَبْلَى عَشَرَةُ نَفَرٍ الْاَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَالْغُزَاةُ وَ
پوسیده نشود بدنهای ده نفر پیغمبران وشهیدان وعالمان وغازیان و
حَامِلُوا الْقُرْاٰنِ وَالْمُؤَذِّنُ وَالْاِمَامُ الْعَادِلُ وَالْمَرْاَةُ اِذَا مَاتَتْ فِي
حافظان قرآن ومؤذنان واامامان عدل کنندگان وآن زن که مرده باشد بزائیدن در
نِفَاسِهَا وَمَنْ قُتِلَ بِظُلْمٍ وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَوْ لَيْلَتِهَا وَفِي الْخَبَرِ
نفاس وکسیکه کشته شده باشد بظلم وکسیکه مرده باشد روز جمعه یا شب جمعه ودر خبر است
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که برانگیخته شوند مردم روز قیامت
كَمَا وَلَدَتْهُمْ اُمَّهَاتُهُمْ عُرَاةً حُفَاتًا فَقَالَتْ عَائِشَةُ الرِّجَالُ مُخْتَلِطُونَ
چنانکه زائیده ایشانرا مادر ایشان تن برهنه پا برهنه پس گفت عایشه رض که مردم آمیخته باشند
بِالنِّسَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَتْ وَاسَوْاَتَاهُ وَافَضِيحَتَاهُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
بازنان گفت آری گفت عایشه وای برهنگی آن روز ووای فضیحت آن روز که می بیند بعضی از ایشان بعضی را
فَضَرَبَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ عَلٰى
پس زد رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم دست خود را بر
مَنْكِبَيْهَا وَقَالَ يَا بِنْتَ الصِّدِّيقِ لَا تَخَافِي اِشْتَغَلَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ
دوش عایشه وفرمود ای دختر صدیق مترس مشغول باشند مردمان در آن روز
عَنِ النَّظَرِ وَهَمُّوا وَشَخَصُوا اَبْصَارَهُمْ اِلَى السَّمَاءِ مَوْقُوفُونَ
از دیدن یکدیگر ومغموم باشند وکشاده باشند چشمان خود را بسوی آسمان استاده باشند
اَرْبَعِينَ سَنَةً لَا يَاْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَجْلِسُونَ وَلَا يَتَكَلَّمُونَ
چهل سال نخورند ونه نوشند ونه نشینند ونه کلام گویند
فَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ الْعَرَقُ اِلٰى قَدَمَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى سَاقَيْهِ
پس بعضی از ایشان کسی باشد که برسد عرق تا دو قدم او وبعضی از ایشان کسی باشد که برسد تا ساق او
وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى صَدْرِهِ وَمِنْهُمْ
وبعضی از ایشان کسی باشد که برسد تا شکم او وبعضی از ایشان کسی باشد که برسد تا سینهٔ او وبعضی از ایشان
مَنْ يَبْلُغُ اِلٰى حَلْقِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَغْرَقُ فِي بَحْرِ الْعَرَقِ فَلَا يَبْقٰى
کسی باشد که برسد عرق تا حلق او وبعضی از ایشان کسی باشد که غرق بود در بحر عرق پس باقی نماند

يَوْمَئِذٍ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا شَهِيدٌ اِلَّا يَخْرُجُونَ
آنروز فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه شهید مگر که برآیند
حَيَارٰى مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ وَطُولِ الْوُقُوفِ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ
حیران شده از سختی حساب ودرازی ایستادن در آنجا گفت عایشه گفتم ای رسول
اللّٰهِ هَلْ يُحْشَرُونَ رُكْبَانًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ نَعَمْ الْاَنْبِيَاءُ وَاَهْلُهُمْ
خدا آیا برانگیخته شوند وجمع کرده شوند سوار شدگان روز قیامت فرمود آری پیغمبران واهلبیت ایشان
وَصُوَّامُ رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَرَمَضَانَ وَقَالَتْ قُلْتُ هَلْ يُحْشَرُ
وروزه داران ماه رجب وشعبان ورمضان سوار باشند وگفت عایشه رض گفتم آیا برانگیخته میشود
شَبْعًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ نَعَمْ الْاَنْبِيَاءُ وَاَهْلُهُمْ وَصُوَّامُ رَجَبٍ وَ
کسی سیر شده روز قیامت فرمود آری پیغمبران واهلبیت ایشان وروزه داران ماه رجب و
شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ فَاِنَّهُمْ شَبْعَانُ لَا جُوعَ لَهُمْ وَلَا عَطَشَ وَسَائِرُ
شعبان ورمضان پس به تحقیق ایشان سیر باشند نباشد گرسنگی ایشان را ونه تشنگی وهمه
النَّاسِ جَائِعُونَ وَيُقَالُ يَسُوقُهُمْ بِاَجْمَعِهِمْ اِلٰى اَرْضِ الْمَحْشَرِ عِنْدَ
مردم گرسنه باشند وگفته میشود که میبرند ایشان همه را بسوی زمین محشر نزد
بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي اَرْضٍ يُقَالُ لَهَا سَاهِرَةٌ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَاِنَّمَا
بیت المقدس در زمینی که گفته میشود آنرا ساهره فرمود خدا تعالی پس جز این
هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ وَيُقَالُ اِنَّ الْخَلَائِقَ فِي
نیست که آن واقعه یک آواز تند است پس ناگهان ایشان بر زمین ساهره آمده باشند وگفته میشود که به تحقیق مخلوق در
الْعَرَصَاتِ يَكُونُونَ مِائَةً وَعِشْرِينَ صَفًّا طُولُ كُلِّ صَفٍّ مَسِيرَةُ
عرصات قیامت باشند یکصد وبیست صف درازی هر صف بمقدار مسافت
اَرْبَعِينَ اَلْفَ سَنَةٍ وَعَرْضُ كُلِّ صَفٍّ مَسِيرَةُ اَلْفِ سَنَةٍ وَ
چهل هزار سال بود وپهنای هر صف مسافت هزار سال بود و
يُقَالُ اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ ثَلٰثُ صُفُوفٍ وَالْبَاقِي كَفَرَةٌ وَرُوِيَ
گفته میشود که به تحقیق مومنان از ایشان سه صف باشند وباقی همه کافران باشند وروایت شد
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ
از عبد الله بن عباس رض که وی روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اُمَّتِي مِائَةٌ وَعِشْرُونَ صَفًّا وَهٰذَا اَصَحُّ وَصِفَةُ
که به تحقیق آنحضرت رض فرمود که امت من یکصد وبیست صف باشند واین روایت صحیح تر است وصفت
الْمُؤْمِنِينَ اَنَّهُمْ بِيضُ الْوُجُوهِ غُرٌّ مُحَجَّلُونَ وَصِفَةُ الْكَافِرِينَ اِنَّهُمْ
مومنان چنان باشند که به تحقیق ایشان سفید روی سفید پیشانی وسفید دست وپا باشند وصفت کافران آنکه به تحقیق ایشان

أسود الوجوه مقرنين ومعذبين مع الشياطين **باب ٢٦**
سیاه رویها بزنجیرها بسته ومعذب باشند با شیطانان باب ٢٦

في ذكر سوق الخلائق الى المحشر يقال يساق الكافرون بأقدامهم
در ذکر راندن مخلوق بسوی محشر گفته میشود که رانده شوند کافران بپایهای ایشان

ويساق المؤمنون بنجائبهم ومراكبهم قال الله تعالى يوم نحشر
ورانده شوند مؤمنان باسپان کوتلان ایشان وسواریهای ایشان فرموده است خدایتعالی بروزیکه جمع کنیم

المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا
پرهیزگاران را بسوی رحمن مهمان وراننده گان وبرانیم گنهکاران را بسوی دوزخ تشنگان

قال عليه السلام يحشر المؤمنون ركبانا على نجائبهم واذا كان
فرموده آنحضرت علیه السلام جمع کرده شود مؤمنان سوار شده گان براسپان کوتلان خود وچون شود

يوم القيمة يقول الله تعالى للملئكة لا تمشون على عبادي
روز قیامت فرماید خدایتعالی مر فرشتگان را روان مکنید نزد من بندگان مرا

راجلين بل اركبوهم على النجائب فانهم اعتادوا الركوب في
پای پیاده بلکه سوار کنید ایشانرا براسپان کوتلان خود پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواریرا در

الدنيا لانه كان في الابتداء صلب آبائهم مراكبهم ثم بعد
دنیا زیراکه بتحقیق بود در ابتدا پشت پدرایشان مرکب ایشان پس از ان

ذلك رحم امهاتهم ستة اشهر مراكبهم فحين ولدتهم امهاتهم
شد رحم مادرایشان شش ماه مرکب ایشان پس وقتیکه زائید ایشانرا مادرایشان

فحجر امهاتهم سنتين للارضاع وبعد ذلك عنق آبائهم ثم
پس کنار مادرایشان دوسال برای شیردادن وبعد ازآن گردن پدرایشان پس از ان

الخيل والبغال والحمير مراكبهم في البر والسفن في البحار
اسپان واستران وخران مراکب ایشان بودند در بیابانان یا کشتیها بودند در دریاها

وحين ماتوا فعنق اخوانهم وحين قاموا عن قبورهم لا يمشون
ووقتیکه مردند پس گردن برادران ایشان مرکب ایشان بود ووقتیکه برخاستند از قبرهای خود نروند

راجلا فانهم اعتادوا الركوب ولا يقدرون المشي فقدموا
پاپیاده پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواریرا وطاقت ندارند پیاده رفتن را پس پیش کنید

نجائبهم وهي الضحايا فيركبونها ويقدمون الى المولى فلذلك
اسپان کوتلان ایشانرا وآن قربانیهای ایشان اند پس سوار شوند آنرا وپیش آیند بسوی مولای خود پس ازین جهت

قال النبي صلى الله عليه واله وسلم سمنوا ضحاياكم
فرمود پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فربه کنید قربانیهای خودرا

فانها

فانها على الصراط مطاياكم **باب ٢٧** في ذكر حشر الخلائق في الخبر
پس بتحقیق آن قربانیها بر پلصراط سواری شما باشد باب ٢٧ در ذکر جمع کردن مخلوق در محشر در خبرست

اذا كان يوم القيمة يجمع الله تعالى خلق الاولين والآخرين
که چون شود روز قیامت جمع کند خدایتعالی مخلوق اول وآخر را

في صعيد واحد وتدنو الشمس من رؤسهم ويشتد
در زمین واحد ونزدیک شود آفتاب از سرهای ایشان وسخت شود

عليهم يوم القيمة حرها فيخرج عنق من النار كالظل ثم
برایشان روز قیامت گرمی آفتاب پس برآید یک گردنی از آتش مانند سایه پس

ينادي مناديا يا معشر الخلائق انطلقوا الى الظل فينطلقون
آواز کند آواز کننده ای گروه مخلوق بروید بسوی آن سایه پس روان شوند مخلوق

وهم ثلث فرق فرقة المؤمنين وفرقة الكافرين وفرقة
وایشان سه فرقه باشند یک فرقه مومنان ویک فرقه کافران ویک فرقه

المنافقين فاذا صارت الخلائق الى الظل صار الظل ثلثة
منافقان پس چون رسند مخلوق بآن سایه گردد آن سایه سه

اقسام قسم للحرارة وقسم للدخان وقسم للنور فلذلك
قسم یک قسم برای گرمی ویک قسم برای دود ویک قسم برای نور پس ازین جهت

قال الله تعالى انطلقوا الى ظل ذي ثلث شعب الآية فالحرارة
فرموده است خدایتعالی بروید بسوی سایه صاحب سه شاخ تا آخر پس گرمی

تقوم على رؤس المنافقين والدخان يقوم على رؤس الكافرين
بایستد بر سرهای منافقان ودود بایستد بر سرهای کافران

والنور يقوم على رؤس المؤمنين ثم الحرارة تقوم على
ونور بایستد بر سرهای مؤمنان پس گرمی بایستد بر

رؤس المنافقين لانهم كانوا يحترزون من الحرارة في الدنيا
سرهای منافقان ازین جهت که بودند که پرهیز میکردند از گرمی در دنیا

كما قال الله تعالى وقالوا لا تنفروا في الحر قل نار جهنم اشد
چنانکه فرموده است خدایتعالی وگفتند منافقان بیرون مروید برای جهاد در گرمی بگو آتش دوزخ سخت تر است

حرا لو كانوا يفقهون والدخان على رؤس الكافرين لانهم
ازروی گرمی اگر باشند که بفهمند ودود باشد بر سرهای کافران ازاین جهت

كانوا في الدنيا في الظلمات ففي الآخرة كذلك كقوله تعالى
که ایشان بودند در دنیا در تاریکیهای کفر پس در آخرت همچنین باشند چنانکه فرموده خدایتعالی است

تمامه لا ظليل ولا يغني من اللهب انها ترمي بشرر كالقصر كانه جمالت صفر سورة مرسلات

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى
و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان بتان اند بیرون می برند ایشانرا از نور ایمان بسوی
الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالنُّورُ عَلَى رُؤُسِ
تاریکی های کفر ایشانند اصحاب آتش ایشان در آن آتش همیشه باشند و نور باشد بر سرهای
الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا فِي الدُّنْيَا عَلَى النُّورِ فَفِي الْآخِرَةِ كَذَلِكَ قَالَ
مؤمنان ازین جهت که ایشان بودند در دنیا بر نور ایمان پس در آخرت همچنین باشند فرموده است
اللهُ تَعَالَى اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ
خدای تعالی خدا دوست آنکسان است که ایمان آورده اند بر آرد ایشانرا از تاریکی ها بسوی نور و
قَالَ فِي صِفَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى
فرمود خدا در صفت های مؤمنان روز قیامت روزیکه بربینی مؤمنان و زنان مومنان را که می شتابد
نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
نور ایشان پیش روی ایشان و بجانب راست ایشان بشارت شما امروز باغهاست که میرود از
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةٌ
زیر آن جویهای و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت
نَفَرٍ أَظَلَّهُمُ اللهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ
نفراند که سایه کند ایشانرا خدای تعالی در سایه عرش خود روزیکه سایه نباشد مگر سایه عرش او پادشاه عدل کننده
وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللهِ تَعَالَى وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللهِ وَرَجُلٌ
و جوانیکه نشو و نما یافت در عبادت خدای تعالی و دو مرد که با یکدیگر محبت دارند در راه خدا و شخصیکه
طَالَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حُسْنٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ
طلب کند وی را زنی صاحب حسن و جمال برای زنا پس گوید آن شخص من میترسم از خدا پروردگار
الْعَالَمِينَ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خَالِيًا عَنِ الرِّيَاءِ وَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ
عالمیان و شخصیکه ذکر کند خدا را خالی از ریا و در خلوت از مردم و اشک ریزد دو چشم او از
خَشْيَةِ اللهِ تَعَالَى وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا يَعْلَمَ
خوف خدای تعالی و شخصیکه صدقه دهد بدست خود پس پوشیده دهد آن صدقه را تا آنکه نداند
شِمَالُهُ مَا يُنْفِقُ بِيَمِينِهِ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ
دست چپ او آنچه صدقه داده بدست راست خود و شخصیکه دل وی معلق باشد بمسجد چون بیرون آید از مسجد
حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
تا آنکه باز میگردد بمسجد و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
إِذَا جَمَعَ اللهُ الْخَلَائِقَ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ قَالَ فَيَقُومُ
چون جمع کند خدای تعالی مخلوق را در محشر آواز کند آواز کننده که کجا هستند اهل فضل فرمود آنحضرت پس ایستند

اناس

أُنَاسٌ وَهُمْ يَسِيرُونَ سِرَاعًا إِلَى الْجَنَّةِ فَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَقُولُونَ
بعضی مردم و ایشان روند شتابان بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشانرا فرشتگان و گویند
إِنَّا نَرَاكُمْ سِرَاعًا إِلَى الْجَنَّةِ فَمَنْ أَنْتُمْ يَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الْفَضْلِ
ما یان می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما گویند مایان اهل فضل هستیم
فَيَقُولُونَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ يَقُولُونَ إِذَا ظُلِمَ عَلَيْنَا صَبَرْنَا وَإِذَا
پس گویند فرشتگان چه چیز بود فضل شما گویند آن مردم چون ظلم می شد بر مایان صبر میکردیم و چون
سِيءَ إِلَيْنَا عَفَوْنَا فَيَقُولُونَ لَهُمُ الْجَنَّةُ فَهِيَ جَزَاءُ الْعَامِلِينَ
بدی می شد بمایان عفو میکردیم پس گویند فرشتگان مر ایشانرا است جنت پس این جنت جزای چنین عمل کنندگان است
ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ فَيَقُومُ أُنَاسٌ وَهُمْ يَسِيرُونَ سِرَاعًا
پس ازان آواز کند آواز کننده کجا اند اهل صبر پس بایستند بعضی مردم و ایشان روند شتابان
إِلَى الْجَنَّةِ فَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَقُولُونَ إِنَّا نَرَاكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ سِرَاعًا
بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشانرا فرشتگان و گویند مایان می بینیم شمارا بسوی جنت شتابان
فَمَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ فَيَقُولُونَ مَا كَانَ صَبْرُكُمْ
پس کیستید شما پس گویند آن مردم مایان اهل صبرایم پس گویند فرشتگان چه بود صبر شما
فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصْبِرُ عَلَى طَاعَةِ اللهِ وَنَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ فَيَقُولُونَ
پس گویند آن مردم بودیم ما که صبر کردیم از بندگی خدا و صبر میکردیم از گناهان خدا پس گویند فرشتگان
لَهُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللهِ فَيَقُومُ
مر ایشان را داخل شوید جنت را پس آواز کند آواز کننده کجایند محبت کنندگان با همدیگر در راه خدا پس بایستند بعضی
أُنَاسٌ وَهُمْ يَسِيرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ سِرَاعًا فَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَقُولُونَ
مردم و ایشان میروند بسوی جنت شتابان پس ملاقات کنند ایشانرا فرشتگان و گویند مایان
إِنَّا نَرَاكُمْ سِرَاعًا إِلَى الْجَنَّةِ فَمَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ مُتَحَابُّونَ
می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما پس گویند آن مردم مایان محبت کنندگانیم
فِي اللهِ فَيَقُولُونَ مَا كَانَ تَحَابُّكُمْ فِي اللهِ يَقُولُونَ كُنَّا نَتَحَابُّ
در راه خدا پس گویند فرشتگان چه بود محبت شما در راه خدا گویند ایشان بودیم ما که محبت میکردیم با همدیگر
فِي اللهِ وَنَتَبَاذَلُ فِي اللهِ فَيَقُولُونَ لَهُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ
در راه خدا و خرج کردیم و نفقه میکردیم در راه خدا پس گویند فرشتگان ایشانرا داخل شوید در جنت پس ازان فرمود
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيُوضَعُ الْمِيزَانُ لِلْحِسَابِ
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نهاده شود میزان برای حساب
بَعْدَ دُخُولِ هَؤُلَاءِ الْجَنَّةَ وَأَمَّا لِوَاءُ الْحَمْدِ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ فَسُئِلَ
بعد از داخل شدن این گروه ها بجنت و اما لوای حمد که فوق آسمان ها است پس سوال کرده شد

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ صِفَةِ لِوَاءِ الْحَمْدِ
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از صفت لواء حمد
وَطُولِهِ فَقَالَ طُولُهُ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ وَمَكْتُوبٌ عَلَيْهِ
ودرازی آن پس فرمود که درازی آن مسافت هزار سال است ونوشته شده است براو
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَعَرْضُهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ
نیست معبود مگر الله است محمد فرستادهٔ خداست وپهنائی وی مابین آسمان
وَالْأَرْضِ سِنَانُهُ مِنْ يَاقُوتٍ حَمْرَاءَ وَقَبْضَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ
وزمین است نوک های وی از یاقوت سرخ است وقبضهٔ وی از نقرهٔ سفید
وَزَبَرْجَدٍ خَضْرَاءَ وَلَهُ ثَلٰثَةُ ذَوَائِبَ مِنَ النُّورِ ذُؤَابَةٌ فِي الْمَغْرِبِ
وزبرجد سبز است ودرآن لوا را سه گیسو است از نور یک گیسو در مغرب است
وَذُؤَابَةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَذُؤَابَةٌ فِي وَسَطِ الدُّنْيَا وَمَكْتُوبٌ عَلَيْهَا
ویک گیسو در مشرق است ویک گیسو در میان دنیاست ونوشته شده است برآن
ثَلٰثُ أَسْطُرٍ السَّطْرُ الْأَوَّلُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالسَّطْرُ
سه سطر سطر اول بنام خدای بخشایندهٔ مهربان وسطر
الثَّانِي الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ وَالسَّطْرُ الثَّالِثُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
دویم ستایش مر خدا را پروردگار عالمیان وسطر سیوم نیست معبود مگر خدا
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَكُلُّ سَطْرٍ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ وَعِنْدَهُ
محمد فرستادهٔ خداست وهر سطر مسافت هزار سال است ونزد آن لواء حمد
سَبْعُونَ أَلْفَ لِوَاءٍ تَحْتَ كُلِّ لِوَاءٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنَ
هفتاد هزار لواء است زیر هر لواء هفتاد هزار صف است از
الْمَلٰئِكَةِ وَفِي كُلِّ صَفٍّ خَمْسُمِائَةِ أَلْفِ مَلَكٍ يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَيُقَدِّسُونَهُ
فرشتگان ودر هر صف پنجصد هزار فرشته تسبیح گویند خدا را وتقدیس گویند او را
وَقَالَ مُحَمَّدٌ الْجُرْجَانِيُّ فِي مَعْنَى لِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِي إِذَا كَانَ يَوْمُ
وگفت محمد جرجانی رح در معنی این حدیث که لواء حمد بدست من باشد چون شود روز
الْقِيٰمَةِ كَانَ اللِّوَاءُ مَضْرُوبًا وَالْمُؤْمِنُونَ حَوْلَ لِوَائِهِ مِنْ لَدُنْ
قیامت باشد لواء حمد نصب کرده شده ومؤمنان همه گرد آن لواء حمد باشند از وقت
آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَيَكُونُ الْكُفَّارُ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ النَّارِ مَادَامَ
آدم علیه السلام تا قیام قیامت وباشند کافران در کناره از آتش تا وقتیکه
لِوَاءُ الْحَمْدِ مَضْرُوبًا وَإِذَا حُوِّلَ اللِّوَاءُ ثُمَّ يُسَاقُ الْكُفَّارُ إِلَى النَّارِ
لواء حمد منصوب باشد وچون برگردد لواء حمد پس آنوقت رانده شوند کافران بسوی آتش

وَفِي الْخَبَرِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يُنْصَبُ لِوَاءُ الصِّدْقِ لِأَبِي بَكْرٍ
ودر خبر است چون باشد روز قیامت منصوب شود لواء صدق برای ابی بکر
الصِّدِّيقِ رض وَكُلُّ صِدِّيقٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْعَدْلِ لِعُمَرَ رض
صدیق رض وهر صدیق زیر لواء او باشد ولواء عدل استاده شود برای عمر رض
وَكُلُّ عَادِلٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ السَّخَاوَةِ لِعُثْمَانَ رض وَكُلُّ سَخِيٍّ تَحْتَ
وهر عدل کننده زیر لواء او باشد ولواء سخاوت برای عثمان رض باشد وهر سخی زیر
لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الشَّهَادَةِ لِعَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ وَكُلُّ شَهِيدٍ تَحْتَ
علم او باشد وعلم شهادت برای علی کرم الله وجهه باشد وهر شهید باشد زیر
لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْفِقْهِ لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رض وَكُلُّ فَقِيهٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ
علم او وعلم فقه برای معاذ بن جبل رض باشد وهر فقیه زیر علم او باشد ولواء
الزُّهْدِ لِأَبِي ذَرٍّ رض وَكُلُّ زَاهِدٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْفَقْرِ لِأَبِي
زهد برای ابی ذر رض وهر زاهد باشد زیر لواء او ولواء فقیر برای ابی
الدَّرْدَاءِ وَكُلُّ فَقِيرٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْقِرَاءَةِ لِأُبَيِّ ابْنِ كَعْبٍ
درداء باشد وهر فقیر زیر لواء او باشد ولواء قراءت برای ابی بن کعب رض باشد
وَكُلُّ قَارِئٍ تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْأَذَانِ لِبِلَالٍ رض وَكُلُّ مُؤَذِّنٍ
وهر قاری زیر لواء او باشد ولواء اذان برای بلال رض باشد وهر مؤذن
تَحْتَ لِوَائِهِ وَلِوَاءُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا لِحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ رض وَكُلُّ مَقْتُولٍ
زیر لواء او باشد ولواء کشته شده بظلم برای امام حسین بن علی رض باشد وهر کشته شده
ظُلْمًا تَحْتَ لِوَائِهِ فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ
بظلم زیر لواء او باشد پس مصداق این قول خدای تعالی است روزیکه بخوانیم هر گروه مردم را
بِإِمَامِهِمْ وَفِي الْخَبَرِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَقُومُ الْخَلَائِقُ وَيَشْتَدُّ
با امام ایشان ودر خبر است چون شود روز قیامت بایستند جمله مخلوق وسخت شود
بِهِمُ الْعَطَشُ وَيُلْجِمُهُمُ الْعَرَقُ وَيَكُونُونَ فِي حَيْرَةٍ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ
بایشان تشنگی وانبوه کند برایشان عرق وباشند ایشان در حیرت پس بفرستد خدای
تَعَالَى جِبْرَائِيلَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ اللّٰهُ
تعالی جبرائیل را بسوی محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس گوید خدای
تَعَالَى لِجِبْرَائِيلَ يَا جِبْرَائِيلُ قُلْ لِمُحَمَّدٍ يَقُولُ لِأُمَّتِهِ حَتَّى
تعالی مر جبرائیل را ای جبرائیل بگو محمد را که بگوید مر امت خود را تا
يَدْعُونَنِي بِالْاِسْمِ الَّذِي كَانُوا يَدْعُونَنِي بِهِ فِي الدُّنْيَا عِنْدَ
بخوانند مرا بآن اسم که میخواندند مرا بآن اسم در دنیا نزد

الشدائد فينادي الأمة المحمدية بلسان واحد ويقولون
سختی ها پس آواز کنند امت محمدیه بیک زبان و گویند
بسم الله الرحمن الرحيم وحين يقضي الله القضاء بين الخلائق
بسم الله الرحمن الرحیم و آن وقت حکم کند خدا حکم کردن در میان مخلوق
ثم يقول الله تعالى لسائر الأمم لو لم يكن ذكر المحمدية تبرك لي
پس از آن فرماید خدا تعالی برای همه امت ها اگر نمی بود ذکر کردن امت محمدیه مر
بهذا الاسم لأبقيت القضاء عليكم ألف عام ثم يقضي الله تعالى
باین اسم هر آینه باقی میداشتم حکم کردن را بر شما هزار سال پس از آن حکم کند خدا تعالی
بين الوحوش والطيور والبهائم حتى أنه يقتص للجماء من ذات
در میان حیوانات وحشی و مرغان و چهار پایان تا آنکه بر تحقیق او تعالی قصاص گیرد برای حیوان بی شاخ از حیوان
القرن ثم يقول الله تعالى للوحوش والطيور والبهائم كونوا
شاخ دار پس از آن فرماید خدا تعالی مر حیوانات وحشی و مرغان و چهار پایان را شوید
ترابا فيكونوا ترابا فعند ذلك يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا
خاک پس شوند خاک پس نزد این حال گوید کافر ای کاشکی بودمی خاک
قال مقاتل رضي عشرة من الحيوان في الجنة ناقة صالح وعجل
گفت مقاتل رض ده عدد از حیوانات در جنت باشند ماده شتر صالح ع و گوساله
إبراهيم وكبش إسمعيل وبقرة موسى وحوت يونس وحمار
ابراهیم ع و گوسفند اسمعیل ع و ماده گاو موسی ع و ماهی یونس ع و خر
عزير ونملة سليمان وهدهد بلقيس وناقة محمد صلى الله
عزیر ع و مورچه سلیمان ع و هدهد بلقیس و ماده شتر محمد صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم وكلب أصحاب الكهف يصوره الله تعالى
علیه و آله وسلم و سگ اصحاب کهف صورت دهد آن سگ را خدا تعالی
على صورة كبش ويدخله في الجنة ألا ترى أن الكلب إذا
بصورت گوسفند و داخل کنند او را در جنت آیا نمی بینی که بتحقیق سگ چون
دخل في وسط الأحباء فلم يطردوه والعاصي إذا دخل في
داخل شد در میان دوستان پس نراندند ویرا و گنهگاران چون داخل شد در
كهف التوحيد مدة خمسين سنة فكيف أطرده عن الرحمة
پناه توحید مدت پنجاه سال پس چگونه برانم او را از رحمت
يوم القيمة واسم الكلب زائل عنه ويسمونه فراوان وقيل
روز قیامت و نام سگ دور شود از وی و نامند او را فراوان و گفته شده

عشرة من الحيوان في الجنة

حرمان وقيل قطمير ويكون لونه أصفر وقيل يؤتى بعالم
حرمان و گفته شد قطمیر و باشد رنگ او زرد و گفته شده آورده شود عالمی را
يوم القيمة من علماء أمة محمد صلى الله عليه وآله وسلم
روز قیامت از علماء امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
فيقف بين يدي الله فيقول الله تعالى يا جبرائيل خذ بيده
پس استاده شود آن عالم در پیش خدا تعالی پس فرماید خدا تعالی ای جبرائیل بگیر دست این عالم را
واذهب به إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيأخذ جبرائيل
و ببر ویرا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس بگیرد جبرائیل
بيده ويأتي به إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو
دست ویرا و بیارد بوی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت باشد
على شاطئ الحوض يسقي الناس بالآنية فيقوم النبي صلى الله
بر کناره حوض کوثر می نوشاند مردم را بظرف ها آب خوردن پس بایستد پیغمبر صلی الله
عليه وآله وسلم ويسقي العالم بكفه فيقول الناس يا رسول
علیه و آله وسلم و بنوشاند عالم را بکف دست خود پس گویند مردم ای رسول
الله تسقينا بالآنية وتسقي العالم بكفك فيقول نعم لأن الناس
خدا می نوشانی ما را بظرف ها و می نوشانی عالم را بکف دست خود پس فرماید آری زیرا که مردم
كانوا مشتغلين في الدنيا بالتجارات والعالمون مشتغلون
بودند مشغول در دنیا بتجارت ها و عالمان مشغول بودند
بالعلم قال الفقيه أبو الليث السمرقندي أفضل الأعمال
بعلم گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی رح افضل عملهای نیک
موالات الأولياء ومعادات الأعداء وعلى هذا جاء
دوستی کردن با دوستان خدا و دشمنی کردن با دشمنان خدا و بنا برین آمده
في الخبر أن موسى عليه السلام ناجى ربه فقال له الرب
در خبر که بتحقیق موسی علیه السلام مناجات کرد رب خود را پس فرمود رب او
هل عملت لي قط قال إلهي صليت وصمت وحمدت لك و
آیا عمل کردی برای من گاهی گفت ای معبود من نماز خواندم و روزه داشتم و حمد گفتم ترا و
تصدقت لأجلك وسبحت لك وحججت لك وقرأت لك كتابك
صدقه دادم برای تو و تسبیح گفتم مر ترا و حج کردم مر ترا و خواندم برای تو کتاب تو
وذكرتك قال الله تعالى يا موسى أما الصلوة فلك برهان
و ذکر کردم ترا فرمود خدا تعالی ای موسی هر چه نماز است پس ترا دلیل ایمان است

وَأَمَّا الصَّوْمُ فَلَكَ جُنَّةٌ وَأَمَّا الصَّدَقَةُ فَلَكَ ظِلٌّ وَأَمَّا التَّسْبِيحُ
و هرچه روزه است پس ترا سپر است از آتش و هرچه صدقه است پس ترا سایه است در قیامت و هرچه تسبیح است
فَلَكَ أَشْجَارٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا قِرَاءَتُكَ كِتَابِي فَلَكَ حُورٌ وَقُصُورٌ
پس ترا درختان میوه دار است در جنت و هرچه خواندن تست کتاب مرا پس ترا حور و کوشکها در جنت است
وَأَمَّا ذِكْرُكَ فَنُورٌ لَكَ فَهٰذَا كُلُّهُ لَكَ يَا مُوسَى فَأَيَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ
و هرچه ذکر تست پس نور است ترا پس این همه تراست ای موسی پس کدام عمل کردی خاص
لِي فَقَالَ دُلَّنِي يَا رَبِّ عَلَى عَمَلِكَ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى يَا مُوسَى هَلْ
مرا پس گفت موسی راه بنما مرا ای رب من بر عمل برای تو پس فرمود خدایتعالی ای موسی آیا
وَالَيْتَ أَوْلِيَائِي قَطُّ وَهَلْ عَادَيْتَ أَعْدَائِي قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى
دوستی کردی با دوستان من گاهی و آیا دشمنی کردی با دشمنان من گاهی پس دانست موسی ع
أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللّٰهِ وَالْبُغْضُ فِي اللّٰهِ ثُمَّ يَقْضِي بَيْنَ
که بتحقیق بهترین عملها اینکه محبت کردن است در راه خدا و دشمنی کردن است در راه خدا پس ازان حکم کند خدایتعالی در میان
الْخَلَائِقِ إِذَا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَيُقَالُ أَيْنَ أَصْحَابُ
مخلوق چون استاده شوند در پیش پروردگار عالمیان پس گفته شود کجایند صاحبان
الْمَظَالِمِ فَيُنَادُونَ رَجُلًا فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ وَيُدْفَعُ إِلَى مَنْ
مظلمه ها پس آواز کنند فرشتگان شخصی را پس گرفته شود از حسنات وی و داده شود بکسیکه
ظَلَمَهُ يَوْمَ لَا دِينَارَ وَلَا دِرْهَمَ فَلَا يَزَالُ يَسْتَوْفُونَ حَسَنَاتِهِ
ظلم کرده بروی روزیکه نه دینار باشد و نه درهم پس همچنین تمام بگیرند حسنات او را
حَتَّى لَا يَبْقَى حَسَنَةٌ فَيُؤْخَذُ مِنْ سَيِّئَاتِهِ فَرُدَّ عَلَيْهِ فَإِذَا فَرَغَ
تا آنکه باقی نماند یک حسنه وی پس ازان گرفته شود از گناهان مظلوم پس بازگرده شود بر ظالم پس چون فارغ شود آن ظالم
مِنْ حَسَنَاتِهِ يُقَالُ لَهُ ارْجِعْ إِلَى أُمِّكَ الْهَاوِيَةِ فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
از حسنات خود گفته شود ویرا بازبرو بسوی مادر خود هاویه پس بتحقیق نیست ظلم امروز
إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يَعْنِي سَرِيعُ الْمُجَازَاتِ وَعَلَى هٰذَا فِي الْخَبَرِ
بتحقیق خدا شتاب حساب گیرنده است یعنی شتاب جزا دهنده است و بنابراین در خبر است
أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى قُلْ لِقَوْمِكَ افْعَلُوا خَصْلَةً وَاحِدَةً
که وحی فرستاده خدایتعالی بسوی موسی ع اینکه بگو مر قوم خود را که کنند کار نیک یک را
أُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ قَالَ وَمَا هِيَ قَالَ أَنْ يُرْضُوا خُصَمَاءَهُمْ قَالَ إِلٰهِي
تا داخل کنم ایشان را بجنت گفت موسی ع چیست آن کار فرمود اینکه راضی کنند خصومت کنندگان خود را گفت ای معبود من
إِنْ كَانُوا قَدْ مَاتُوا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى يَا مُوسَى فَإِنِّي حَيٌّ لَا أَمُوتُ
اگر باشند آن خصومت کنندگان مرده چه باید کرد فرمود خدایتعالی ای موسی ع پس بتحقیق من زنده ام که نمیرم

فلیرضونی

فَلْيُرْضُونِي قَالَ كَيْفَ يُرْضُونَكَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ
پس باید راضی کنند مرا گفت موسی ع چگونه راضی کنند ترا فرمود خدایتعالی کنند مرا بچهار چیز
بِنَدَامَةِ الْقَلْبِ وَالْاِسْتِغْفَارِ بِاللِّسَانِ وَدُمُوعِ الْعَيْنِ وَخِدْمَةِ
به پشیمانی دل ازان ظلم و بطلب مغفرت بزبان و باشکهای چشم و بخدمت
الْجَوَارِحِ

بَابٌ ۲۸ فِي ذِكْرِ قُرْبِ الْجَنَّةِ

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَأُزْلِفَتِ
اعضا باب ۲۸ در ذکر نزدیک شدن جنت فرمود خدایتعالی و نزدیک کرده شود
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَفِي الْخَبَرِ إِذَا كَانَ
جنت برای متقیان و ظاهر کرده شود دوزخ برای گمراهان و در خبر است چون شود
يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى يَا جِبْرَائِيلُ قَرِّبِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ
روز قیامت فرماید خدایتعالی ای جبرائیل نزدیک کن جنت را برای متقیان
وَبَرِّزِ الْجَحِيمَ لِلْغَاوِينَ فَيُقَرَّبُ الْجَنَّةُ إِلَى يَمِينِ الْعَرْشِ وَالْجَحِيمُ
و ظاهر کن دوزخ را برای گمراهان پس نزدیک کرده شود جنت بجانب راست عرش و دوزخ
إِلَى يَسَارِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُمَدُّ الصِّرَاطُ عَلَى النَّارِ وَيُنْصَبُ الْمِيزَانُ
بجانب چپ عرش پس ازان کشیده شود پل صراط بر آتش دوزخ و استاده شود میزان
ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُ أَيْنَ صَفِيِّي آدَمُ وَأَيْنَ خَلِيلِي إِبْرَاهِيمُ
پس ازان فرماید خدایتعالی کجاست برگزیده من آدم ع و کجاست خلیل من ابراهیم ع
وَأَيْنَ كَلِيمِي مُوسَى وَأَيْنَ رُوحِي عِيسَى وَأَيْنَ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ
و کجاست کلیم من موسی ع و کجاست روح من عیسی ع و کجاست حبیب من محمد ع
الْمُصْطَفَى قِفُوا عَنْ يَمِينِ الْمِيزَانِ ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى يَا رِضْوَانُ
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم استاده شوید از جانب راست میزان پس فرماید خدایتعالی ای رضوان
افْتَحْ أَبْوَابَ الْجِنَانِ وَيَا مَالِكُ افْتَحْ أَبْوَابَ النِّيرَانِ ثُمَّ يَجِيءُ
بگشای دروازه های جنت را و ای مالک بگشای دروازه های دوزخ را پس ازان آید
مَلَكُ الرَّحْمَةِ مَعَ الْحُلَلِ وَمَلَكُ الْعَذَابِ مَعَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ
فرشته رحمت با خلعتهای بهشت و آید فرشته عذاب با زنجیرها و طوقها
وَالْأَثْوَابِ مِنَ الْقَطِرَانِ وَيُنَادِي مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ
و جامه ها از زفت و آواز کند آواز کننده که ای گروه مخلوق
انْظُرُوا إِلَى الْمِيزَانِ فَإِنَّهُ يُوزَنُ عَمَلُ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ ثُمَّ
نظر کنید بسوی میزان پس بتحقیق وزن کرده میشود عمل فلان پسر فلان پس ازان
يُنَادِي مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ لَكُمْ لَا مَوْتَ فِيهَا وَيَا أَهْلَ النَّارِ
آواز کند آواز کننده ای اهل جنت همیشه بودن است شمارا در جنت که نیست مرگ در آن و ای اهل دوزخ

خلودٌ لکم لاموت فیها فذلک قوله تعالی وانذرهم یوم الحسرة
همیشه شما در دوزخ که نیست مرگ در آن پس این است قول خدا تعالی و بترسان ایشان را روز افسوس

اذ قضی الامر **باب ٢٩** فی ذکر اعظم الساعة علی العبد فی الدنیا و
پشیمانی باب ٢٩ در ذکر بزرگترین ساعت بر بنده در دنیا و

الاخرة فی الخبر ان اعظم الساعة ترد علی العبد فی الدنیا عند خروج روحه
و آخرت در خبر است که به تحقیق بزرگترین ساعت که وارد میشود بر بنده در دنیا نزد برآمدن روح او است

اذا شخصت عیناه وانتشرت منخراه وتساقطت شفتاه واصفرت
چون باز ماند دو چشم او و گشاده شود سوراخهای بینی و فروهشته شوند دو لب او و زرد شود

خداه واخضرت اظفاره وعرق جبهته واشتدت حالة واعضاؤه
دو رخساره او و سبز شود ناخنهای او و عرق شود پیشانی او و سخت شود حال او و اندامهای او

وانعقد لسانه ولا یجیب جوابا ولا یرد کلاما وقد عاین بما قدم علی
و بسته شود لسان او و گفتن نتواند جواب را و رد نتواند کرد کلام را و به تحقیق ببیند آنچه پیش فرستاده بر

ما خلف من امواله وبطل ما سلف من احواله واسترخت مفاصله
آنچه گذاشته از مال خود و باطل شود آنچه پیش بود از احوال او و سست شود بندهای او

وانقطعت اماله وبعدت منه اجزاؤه وتفرق عنه اقرباؤه و
و منقطع شود آرزوهای او و دور شوند از وی اندامهای او و جدا شوند از وی اقربای او و

ودعه الملکان فیبقی متحیرا قد تغیرت عقله وتمکن الشیطان
ترک کنند او را فرشتگان پس باقی ماند حیران به تحقیق متغیر شود عقل او و قادر شود شیطان

من اختلاسه فتلک الساعة عظیمة علیه وقد اغلق باب
از ربودن ایمان وی پس این ساعت بسیار سخت است بروی و به تحقیق بسته میشوند دروازه

التوبة فافضل ما یقول العبد فی ذلک الوقت کلمة الشهادة
توبه بروی در آن وقت پس بهتر آنچه گوید آن بنده در آن وقت کلمه شهادت است

واما اعظم الساعة ترد علیه فی الاخرة اذا نفخ فی الصور و
و هرچه سخت تر باشد ساعت که وارد شود بر بنده در آخرت پس آن وقت است که چون دمیده شود در صور و

بعث ما فی القبور وتعلق المظلوم بالظالم ویکون الشهود
برانگیخته شود آنچه در قبورست و آویزد مظلوم بظالم و باشند گواهان

الملئکة والسائل هو الله تعالی والعذاب فی جهنم والنعیم
فرشتگان از سینه اعمال و باشد سوال کننده خدا تعالی و باشد جزا عذاب در جهنم و جزا نیکی

فی الجنة وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری
در جنت و بنهند هر صاحب حمل حمل خود را و بینی مردم را مست

وماهم

وما هم بسکری ولکن عذاب الله شدید وتری الولدان یشیبا
و نیستند ایشان مست و لیکن عذاب خدا سخت است و بینی کودکان را پیر شده

فی ذلک الیوم قال الله تعالی ان کانت الا صیحة واحدة
در آن روز فرمود خدا تعالی نیست آن ساعت مگر یک آواز سخت

الآیة وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا وسیق الذین
تا آخر آیت و رانده شوند آنانکه کافر شده اند سوی دوزخ گروه گروه و رانده شوند کسانیکه

اتقوا ربهم الی الجنة زمرا ویقال یشهد علیک سبعة شهود
ترسنده از رب ایشان بسوی جنت گروه گروه و گفته شود که گواهی دهند بر تو هفت گواه یک از آن

المکان قال الله تعالی یومئذ تحدث اخبارها والزمان کما جاء
مکان فرموده است خدا تعالی آن روز تقریر کنند زمین قصه های خود را و دیگر گواه زمان باشد چنانکه آمده

فی الخبر وینادی الزمان کل یوم انا یوم جدید وانا علی ما
در خبر و آواز میکند زمان هر روز که من روز جدیدم و من بر آنچه

تعمل شهید واللسان قال الله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم
عمل میکنی گواه ام و دیگر گواه زبان است فرمود خدا تعالی روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان

وایدیهم وارجلهم والملکان قال الله تعالی وان علیکم
و دستهای ایشان و پایهای ایشان و دیگر گواهان دو فرشته باشند فرموده است خدا تعالی و هر آئینه بر شما

لحفظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون والدیوان قال
گماشته شده اند نگهبانان گرامی قدر میدانند آنچه میکنید و دیگر گواه عمل نامه بود فرموده است

الله تعالی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق والرحمن قال الله
خدا تعالی این کتاب ماست سخن گوید بر شما براستی و دیگر گواه رحمن است فرموده است خدای

تعالی الا کنا علیکم شهودا فکیف یکون حالک یا عاصی بعد ما
تعالی مگر هستیم بر شما گواه پس چگونه باشد حال تو ای عاصی بعد از آنکه

شهد فاعلیک هؤلاء الشهود **باب ٣٠** فی ذکر نظایر الکتب
گواهی دادند بر تو این گواهان باب ٣٠ در ذکر پریدن عمل نامه ها

یوم القیمة حکی عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
روز قیامت حکایت شده از ابی ذر گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه

واله وسلم ما من احد الا وله فی کل یوم صحیفة جدیدة
و آله وسلم نیست هیچ کس مگر برویرا در هر روز عملنامه جدید است

فاذا طویت ولیس فیها استغفار فهی مظلمة واذا طویت
پس چون پیچیده شود آن عملنامه در دنیا شد در آن طلب مغفرت پس آن عملنامه تاریکی باشد و چون پیچیده شود

وَفِيهِمَا اِسْتِغْفَارٌ فَفِيهِمَا نُورٌ يَتَلَأْلَؤُ قَالَ الْفَقِيهُ اَبُو اللَّيْثِ السَّمَرْقَنْدِيُّ
و در آن استغفار بود پس در آن نور باشد که میدرخشد گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی

مَا مِنْ اَحَدٍ فِي الدُّنْيَا اِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكَانِ مُوَكَّلَانِ مِنَ اللّٰهِ
نیست هیچ یکی در دنیا مگر بروی دو فرشتگان گماشته شده اند از جانب خدای

تَعَالَى يَحْفَظَانِهِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَيَكْتُبَانِ عَلَيْهِ اَنْفَاسَهُ وَاَعْمَالَهُ
تعالی که نگه میدارند اورا شب و روز و می نویسند بروی نفسهای وی را و عملهای وی را

خَيْرًا وَشَرًّا وَجِدًّا وَهَزْلًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَاِنَّ عَلَيْكُمْ
از خیر و شر و قصد و سخرگی فرموده است خدایتعالی و هر آینه بر شما

لَحٰفِظِينَ فَيَرْفَعَانِ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ كِتَابًا وَكُلَّ لَيْلَةٍ كِتَابًا وَيُجْمَعُ كُلُّ
گماشته شده نگهبان پس بالا میروند برای او هر روز عملنامه را و هر شب عملنامه را و جمع میشود هر

سَنَةٍ كُتُبُهُ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقِيلَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
سال عملنامهای او در شب پانزدهم از ماه شعبان وگفته میشود در شب قدر جمع میشود

وَيُطْرَحُ لَغْوُ كَلَامِهِ وَيُجْعَلُهُ لِكُلِّ كِتَابٍ سِجِلَّةٌ وَلَمَّا جَاءَ اَجَلُ اَحَدٍ
و انداخته میشود بیهوده کلام او و گردانیده میشود برای هر عملنامه قبالة بامهر و چون آید اجل یکی

وَوَقَعَ فِي النَّزْعِ يُجْمَعُ تِلْكَ السِّجِلَّاتُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ فَلَمَّا خَرَجَتْ
و واقع شود در حالت نزع جمع کرده شود آن خطها بعضی با بعضی پس چون بر آید

رُوحُهُ يُطْوٰى وَيُخْتَمُ عَلَيْهَا وَتُعَلَّقُ فِي عُنُقِهِ وَيُجْعَلُ مَعَهُ
روح او پیچیده شود آن عملنامه و مهر کرده شود بر آن و آویخته شود در گردن او و گردانیده شود با وے

فِي قَبْرِهِ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَكُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنٰهُ طٰٓئِرَهُ فِي عُنُقِهِ
در قبر وی و مصداق این قول خدایتعالی است و هر انسان پیوست کرده ایم عملنامه اورا در گردن وی

اَيْ قَلَّدْنَاهُ دِيوَانَ عَمَلِهِ وَاِنَّمَا خُصَّ الْعُنُقُ لِاَنَّهُ مَوْضِعُ الْقِلَادَةِ
ای قلاده انداخته ایم در گردن وی عملنامه وی را و جز این نیست که خاص کرده شد گردن زیرا که موضع قلاده است

وَالطَّوْقِ مِمَّا يَزِيْنُ وَيَشِيْنُ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتٰبًا يَلْقٰهُ
و طوق است از آنچه زینت داده میشود و ظاهر کرده میشود و بر داریم برای وی روز قیامت نامه که به بیند آنرا

مَنْشُورًا وَنَقُولُ لَهُ اِقْرَءْ كِتَابَكَ الَّذِي اَمْلَيْتَهُ فِي مَظَالِمِ الدُّنْيَا
بازکشاده و بگوییم اورا بخوان عملنامه خودرا آنکه نوشتی و بر کردی در ظلمهای دنیا

كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيْبًا فَاِذَا اجْمَعَ اللّٰهُ الْخَلَائِقَ فِي
بس است نفس تو امروز بر تو حساب کننده پس جمع کند خدایتعالی مخلوق را در

عَرَصَاتِ الْقِيٰمَةِ وَاَرَادَ اَنْ يُحَاسِبَهُمْ فَتَطَايَرَ عَلَيْهِمْ كُتُبُهُمْ كَتَطَايُرِ الثَّلْجِ
عرصات قیامت و اراده کند اینکه حساب کند با ایشان پس بپرند بر ایشان عملنامه های ایشان مانند پریدن برف

دینداری

وَيُنَادِي مُنَادٍ يَا فُلَانُ خُذْ كِتَابَكَ بِيَمِينِكَ وَيَا فُلَانُ خُذْ كِتَابَكَ
و آواز کند آواز کننده ای فلان بگیر نامه خودرا بدست راست خود و ای فلان بگیر نامه خودرا

بِشِمَالِكَ وَيَا فُلَانُ خُذْ كِتَابَكَ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِكَ فَلَا يَقْدِرُ اَحَدٌ
بدست چپ خود و ای فلان بگیر نامه خودرا از پس پشت خود پس نتواند کسی

اَنْ يَاْخُذَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ اِلَّا السُّعَدَاءُ وَالْاَتْقِيَاءُ فَاِنَّهُمْ يَاْخُذُوْنَ
اینکه گیرد نامه خودرا بدست راست خود مگر نیک بختان و پرهیزگاران پس ایشان گیرند

كُتُبَهُمْ بِاَيْمَانِهِمْ وَالْاَشْقِيَاءُ بِشَمَائِلِهِمْ وَالْكُفَّارُ مِنْ وَرَاءِ ظُهُوْرِهِمْ
نامه خودرا بدست راست خود و گیرند بدبختان نامه خودرا بدست چپ خود و گیرند کافران نامه خودرا از پس پشت های خود

كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتٰبَهُ بِيَمِيْنِهِ اَلْاٰيَةَ وَكَذٰلِكَ
چنانکه فرموده است خدایتعالی پس کسیکه داده شد و اورا عملنامه وی بدست راست وی تا آخر آیه و همچنین

النَّاسُ فِي الْمُحَاسَبَةِ عَلٰى ثَلٰثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةٌ يُحَاسَبُوْنَ ثُمَّ يَهْلِكُوْنَ
مردم در جای حساب کردن بر سه طبقه باشند یک طبقه حساب کرده شوند پس از آن هلاک شوند

وَهُمُ الْكُفَّارُ وَطَبَقَةٌ يُحَاسَبُوْنَ حِسَابًا يَسِيْرًا وَهُمُ الْاَتْقِيَاءُ
و ایشان کفار باشند و یک طبقه حساب کرده شوند حساب آسان و ایشانرا متقیان باشند

وَطَبَقَةٌ يُحَاسَبُوْنَ وَيُنَاقَشُوْنَ ثُمَّ يَنْجُوْنَ وَهُمُ الْعُصَاةُ وَفِي الْحَدِيْثِ
و یک طبقه حساب کرده شوند و سختی کرده شود با ایشان در حساب پس از آن نجات یابند و ایشان گنهگاران اند و در حدیث است

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ لَا يَزُوْلُ
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق آنحضرت فرمود بر نگردد

قَدَمَاكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ حَتّٰى يُسْاَلَ عَنْ عُمُرِكَ فِيْمَا اَفْنَيْتَهُ
دو پای تو روز قیامت از پیش روی خدایتعالی تا آنکه سوال کرده شود از عمر تو در کدام چیز فنا کرده

وَعَنْ مَالِكَ مِنْ اَيْنَ كَسَبْتَهُ وَاَيْنَ صَرَفْتَهُ وَتُسْاَلُ عَمَّا فِي كِتَابِكَ
و از مال تو که از کجا کسب کرده آنرا و کجا خرج کرده تو آنرا و سوال کرده شوی از آنچه در عملنامه نشست

فَاِذَا بَلَغَ اٰخِرَ الْكِتَابِ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالَى يَا عَبْدِيْ كُلُّ هٰذِهِ عَمِلْتَ
پس چون برسد آخر عملنامه فرماید خدایتعالی ای بنده من هر این عمل کرده تو

اَنْتَ اَوْ اَنَّ مَلٰٓئِكَتِيْ زَادُوْا عَلَيْكَ فِيْ كِتَابِكَ قَالَ لَا يَا رَبِّ وَلٰكِنِّيْ
یا هر آینه فرشتگان من زیاده نوشته اند بر تو در عملنامه تو گوید نه ای رب من و لیکن من

فَعَلْتُ ذٰلِكَ كُلَّهُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى اَنَا الَّذِيْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي
کرده ام آن همه را پس فرماید خدایتعالی من آنم که پوشیده ام آن همه را بر تو در

الدُّنْيَا وَاَنَا اَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ فَاذْهَبْ فَاِنِّيْ قَدْ غَفَرْتُهَا وَهٰذَا مِنْ
دنیا و من بیامرزم آن جمه را برای تو امروز پس برو بتحقیق آمرزیدم آن همه را و این حال کسی باشد

يناقش في الحساب ثم ينجو بفضل الله تعالى واما الذي يحاسب
وسختی کرده شود حساب پس از ان خلاص شود بفضل خدا یتعالی واما آنکه حساب کرده شود
حسابا يسيرا فهو من جملة الذين قال الله تعالى فاما من اوتي
حساب آسان پس آنکس از زمرهٔ آنهاست که فرموده است خدا یتعالی در شان آنها پس هر که داده شد
كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا فسئل عن النبي
نامهٔ اعمال او بدست راست او پس زود حساب کرده شود حساب آسان پس سوال کرده شد از پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم ما الحساب اليسير قال ينظر الرجل
صلی الله علیه وآله وسلم که چیست حساب آسان فرمود اینکه نظر کند آنکس
في كتابه فيتجاوز عنه ويقال مثل محاسبة الله تعالى مع
در عملنامهٔ خود پس تجاوز کرده شود وا داد و گفته میشود که مثال حساب کردن خدا یتعالی با
المؤمنين يوم القيمة كمعاملة يوسف عليه السلام مع
مؤمنان روز قیامت مانند معامله یوسف علیه السلام با
اخوته حيث قال لهم لا تثريب عليكم اليوم فكذلك يقول الله
برادران او باشد آنوقت که گفت یوسف مر ایشانرا نیست سرزنش بر شما امروز پس همچنین فرماید خدای
تعالى يا عبادي هل علمتم ما فعلتم حين جئتم فلا يقولون في
تعالی ای بندگان من آیا دانستید شما آنچه شما کردید وقتیکه آمدید پس نگویند ایشان در
جواب هذا الخطاب علمنا ما فعلنا فانه لا طاقة لهم في جواب
جواب این خطاب که دانستیم آنچه کردیم زیرا که بتحقیق نیست طاقت ایشانرا در جواب
هذا الخطاب وفي الخبر انه لما اراد الله محاسبة الخلائق ينادي
این خطاب و در خبر است که چون اراده کند خدا حساب کردن را با مخلوق آواز کند
مناد من قبل الله تعالى اين النبي الهاشمي القريشي فيعرض
آواز کننده از جانب خدا یتعالی که کجا است پیغمبر هاشمی قریشی پس حاضر شود
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ويحمد الله ويثني عليه
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحمد گوید خدارا وثنا گوید بروی
فيتعجب مجموع الخلائق منه فيسأل ربه ان لا يفضح امته
پس تعجب کنند همه مخلوق از حمد وثنای او پس سوال کند آنحضرت رب خود را که فضیحت نکند امت او را
فيقول الله تعالى اعرض امتك يا محمد فيعرض فيقوم كل واحد
پس فرماید خدا یتعالی حاضر کن امت خود را ای محمد پس حاضر کنند پس بایستند هر یک
فوق قبره حتى يحاسبه الله تعالى فمن يحاسب حسابا يسيرا
بالای قبر خود تا آنکه حساب کند او را خدا یتعالی پس کسیکه حساب کرده شود حساب آسان

لا يغضب الله عليه ويجعل سيئاته داخل صحيفته وحسناته في
غضب نکند خدا بروی و گردانند بدیهای او را اندرون عملنامهٔ او و نیکیهای او را در
ظاهر صحيفته ويوضع على راسه تاج مكلل بالدرر والجواهر
ظاهر عملنامه ونهاده شود بر سر او تاج از طلا نشانده شده بمروارید وجواهر
ويلبسه سبعين حلة ويعطي له ثلثة اسورة سوار من
و بپوشانند او را هفتاد خلعت وعطا کنند او را سه دست برنجن یکدست برنجن از
الذهب وسوار من الفضة وسوار من اللؤلؤ فيرجع الى
طلا بود ویکدست برنجن از نقره ویکدست از مروارید بود پس بازگردد بسوی
اخوته المؤمنين فلا يعرفونه من جماله وكماله ويكون بيمينه
برادران خود که مؤمنان اند پس نشناسند او را از نهایت حسن او وکمال او وباشد بدست راست او
كتابه وفيه جميع حسناته والبراءة من النار مع الخلد في
عملنامهٔ او و در آن همه نیکیهای وی ورهائی وی از دوزخ نوشته بود با همیشه بودن در
الجنة فيقول لهم اتعرفونني انا فلان ابن فلان قد اكرم
جنت پس گوید مر برادران خود را آیا می شناسید مرا من فلان پسر فلانم هر آینه گرامی کرد
الله لي وبرءني من النار وخلدني في دار الجنان فكذلك
خدا یتعالی مرا ورها کرد مرا از آتش وهمیشگی داد مرا در جنت پس همچنین است
قوله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا
فرمودهٔ خدا یتعالی پس هر که داده شد عملنامهٔ وی بدست راست وی پس زود حساب کرده شود حساب
يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم من يؤتى كتابه
آسان وبازگردد بسوی اهل خود شادان وبعضی از ایشان کسی است که داده شود عملنامهٔ وی
بشماله ويجعل كل حسنة عملها في باطن كتابه وكل سيئة
بدست چپ وی وگردانیده شود هر نیکی که کرده است آنرا در اندرون عملنامهٔ او وهر بدی که
عملها في ظاهر كتابه ويكون له عذاب شديد وذلك للكفار
کرده آنرا گردانیده شود در ظاهر عملنامهٔ او و باشد ویرا عذاب سخت واین حال باشد برای کافران
لان الحسنات مع الكفر لا حساب لها ولا منفعة وذلك من
زیراکه نیکیها با کفر نیست حساب وقدر آنها را ونه منفعت آنها را واین از
صفات الكفرين ويجد اسنانه مثل جبل احد وقبيس
صفات کافران است ویابد کافر دندانهای خود را مانند کوه احد وقبیس
وهما جبلان بمدينة ومكة ويكون على راسه تاج من النار ويلبسه حلة
واین دو کوه اند یکی احد در مدینهٔ منوره است و دیگر در مکهٔ معظمه باشند بر سر آن کافر تاج از آتش وبپوشانند او را جامه

مِنَ النُّحَاسِ الذَّائِبِ وَيُقَلَّدُ عَلَى عُنُقِهِ جَبَلٌ مِنْ كِبْرِيتٍ وَيَشْتَعِلُ
از آتش مس گداخته وآویخته شود بر گردن او کوهی از گوگرد ومشتعل شود
فِي النَّارِ وَيُغَلُّ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ وَيَسْوَدُّ وَجْهُهُ وَتَزْرَقُّ
در آتش وزنجیر کرده شود دو دست او تا گردن او وسیاه شود روی او وسبز شود
عَيْنَاهُ فَيَرْجِعُ إِلَى إِخْوَانِهِ الْكَافِرِينَ فَإِذَا رَأَوْهُ فَزِعُوا مِنْهُ وَ
چشمان او پس باز گردد بسوی برادران کافران خود پس چون ببینند اورا بترسند ازاو و
يَفِرُّونَ مِنْهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَقُولَ أَنَا فُلَانُ ابْنُ فُلَانٍ ثُمَّ
بگریزند ازوی ونشناسند اورا تا آنکه گوید وی من فلان پسر فلان ام پس
يَجُرُّونَهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَى النَّارِ فَهٰؤُلَاءِ الْكُفَّارُ الَّذِينَ يُؤْتَى كِتَابُهُمْ
بکشند اورا بر روی وی بسوی آتش پس این گروه کافران باشند آنانکه داده شود عملنامهٔ ایشان
بِشِمَالِهِمْ فَلَا يَأْخُذُونَهَا بِشَمَائِلِهِمْ وَلٰكِنْ يَأْخُذُونَهَا مِنْ وَرَاءِ
بدست چپ ایشان پس نگیرند ایشان عملنامه را بدستهای چپ ایشان ولکن بگیرند آنرا از پس
ظُهُورِهِمْ عَلَى مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
پشتهای ایشان بنابر آنچه روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا دُعِيَ لِلْحِسَابِ بِاسْمِهِ فَيَتَقَدَّمُ
وسلم که بر آئینه فرموده بتحقیق کافر چون خوانده شود برای حساب بنام او پس پیش خود
مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ وَيَنْشَقُّ صَدْرُهُ وَيُخْرِجُ يَدَهُ الْيُسْرَى
فرشته از فرشتگان عذاب وپاره کند سینهٔ اورا وبرآورد دست چپ اورا
مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يُعْطِيهِ كِتَابًا بِشِمَالِهِ
از پس پشت وی درمیان دو دوش وی پس ازان دهد اورا عملنامهٔ وی را بدست چپ وی

بَابٌ ۳۱
باب ۳۱

فِي ذِكْرِ نَصْبِ الْمِيزَانِ وَصِفَتِهِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ
در ذکر استاده کردن میزان وصفت او روایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق وی گفت
يُنْصَبُ الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَهُ عُمُدٌ وَطُولُ كُلِّ عَمُودٍ مِنْهَا مَا بَيْنَ
استاده کرده شود میزان روز قیامت ومراورا عمودها باشند ودرازی هر عمود ازان مابین
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَكِفَّةُ الْمِيزَانِ كَطِبَاقِ الدُّنْيَا فِي طُولِهَا وَعَرْضِهَا
مشرق ومغرب باشد وکف میزان مانند پهنای دنیا باشد در طول وعرض آن
مَعَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيُوضَعُ إِحْدَى الْكِفَّتَيْنِ عَنْ يَمِينِ
با آسمانها وزمین ونهاده شود یک پله ازآن از جانب راست
الْعَرْشِ وَهِيَ كِفَّةُ الْحَسَنَاتِ وَالْأُخْرَى عَنْ يَسَارِهِ وَهِيَ كِفَّةُ
عرش واین پله حسنات شود ونهاده شود دیگر پله از جانب چپ عرش واین پله

السيئات

السَّيِّئَاتِ وَبَيْنَ الْمَوَازِينِ كَرُؤُوسِ الْجِبَالِ مِنْ أَعْمَالِ الثَّقَلَيْنِ
سیئات بود ودرمیان میزان مانند کوهها باشد از عملهای جن وانس
مَمْلُوَّةٌ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
پر باشد از نیکیها وبدیها در روزیکه باشد مقدار او پنجاه
أَلْفَ سَنَةٍ قَالَ يُؤْتَى بِرَجُلٍ مَعَهُ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ سِجِلًّا طُولُ
هزار سال گفت ابن عباس رض آورده شود شخصیکه باوی باشد نه ونود نامه درازی
كُلِّ سِجِلٍّ مَدَّ بَصَرِهِ فِيهَا خَطَايَاهُ وَذُنُوبُهُ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ
هر نامه بمقدار درازی دیدن چشم بود درآن نوشته باشد خطاها وگناهان وی پس نهاده شود آن نامه ها در پلهٔ میزان
وَيُخْرَجُ لَهُ قِرْطَاسٌ مِثْلُ الْأَنْمُلَةِ فِيهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ
وبرآورده شود برای وی کاغذی مثل انگشتی درآن نوشته بود گواهی اینکه نیست معبودی مگر خدا وبر آئینه
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةٍ أُخْرَى فَتَرْجَحُ بِذٰلِكَ عَلَى
محمد بنده اوست وفرستاده اوست پس نهاده شود این کاغذ کلمهٔ شهادت در پلهٔ دیگر پس گران شود این پله بسبب آن کاغذ کلمهٔ شهادت بر
ذُنُوبِهِ كُلِّهَا وَعَلَى هٰذَا يَدُلُّ قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
گناهان همهٔ وی وبر اینها دلالت میکند قول خدایتعالی پس هرکه گران شد میزان عمل او
مَعْنَاهُ رَجَحَتْ مَوَازِينُ الْحَسَنَاتِ بِالْخَيْرِ وَالطَّاعَةِ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
پس معنایش وی اینست که گران شد پله های حسنات بعملهای نیک وطاعت پس آنکس در عیش
رَاضِيَةٍ يَعْنِي عِيشَةً فِي الْجَنَّةِ يَرْضَاهُ ثُمَّ قَالَ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ
پسندیده باشد یعنی اورا عیش باشد در جنت که پسند کند آنرا پس ازان فرمود هرکه سبک باشد
مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرٰكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ
پله های حسنات وی پس جای ماندن آن شخص هاویه باشد وچه چیز مطلع کرد ترا که چیست هاویه آتشیست افروخته

بَابٌ ۳۲ فِي ذِكْرِ الصِّرَاطِ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
باب ۳۲ در ذکر صراط فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ لِلنَّارِ جِسْرًا وَهُوَ الصِّرَاطُ عَلَى مَتْنِ جَهَنَّمَ
بر آئینه خدایتعالی آفریده برای دوزخ پل را وآن صراط است بر پشت دوزخ
مَدْحَضَةٌ مَزْلِفَةٌ وَجَعَلَ عَلَيْهِ سَبْعَ قَنَاطِيرَ كُلُّ قَنْطَرَةٍ مِنْهَا
جای لغزیدن وافتادن است وگردانیده است بروی هفت پلها هر پل ازان
مَسِيرَةُ ثَلٰثِ أَلْفِ سَنَةٍ أَلْفٌ مِنْهَا صُعُودٌ وَأَلْفٌ مِنْهَا هُبُوطٌ وَأَلْفٌ
مسافت سه هزار سال راه است یکهزار سال ازان بالا رفتن است وهزار سال ازان فرود آمدن است وهزار سال
مِنْهَا اسْتِوَاءٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ وَأَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ
ازان برابر رفتن است باریکتر از موی وتیزتر از شمشیر وسیاه تر است از شب

وَكَانَ عَلَيْهَا شُعَبٌ كَالرِّمَاحِ الطِّوَالِ مُحَدَّدُ السِّنَانِ وَيُحْبَسُ الْعَبْدُ
وباشد برآن پل شاخها مانند نیزه‌های کلان تیز نوک وبند کرده شود بنده
فِي كُلِّ قَنْطَرَةٍ وَيُسْأَلُ عَمَّا أَمَرَ اللهُ تَعَالَى فَالْأَوَّلُ يُحَاسَبُ فِيهِ
در هر پلی از آن پلها وسوال کرده شود از آنچه امر کرده خدایتعالی پس اول حساب کرده شود دروی
عَنِ الْإِيمَانِ فَإِذَا سَلِمَ مِنَ الْكُفْرِ وَالرِّيَاءِ نَجَّاهُ اللهُ تَعَالَى وَإِلَّا
از ایمان پس چون سلامت باشد آن بنده از کفر و ریا نجات دهد اورا خدایتعالی والا
يَتَرَدّٰى فِي النَّارِ وَالثَّانِي عَنِ الصَّلٰوةِ وَالثَّالِثُ عَنِ الزَّكٰوةِ
نگونسار افتد در دوزخ ودویم حساب کرده شود از نماز وسیوم از زکوة
وَالرَّابِعُ عَنِ الصَّوْمِ وَالْخَامِسُ عَنِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَالسَّادِسُ عَنِ
وچهارم از روزه وپنجم از حج وعمره وششم از
الْوُضُوْءِ وَغُسْلِ الْجَنَابَةِ وَالسَّابِعُ عَنْ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ
وضو وغسل جنابت وهفتم از نیکی مادر وپدر وصله رحم
وَالْمَظَالِمِ فَإِنْ نَجَا مِنَ الْمَذْكُوْرَاتِ جَاوَزُوْا أَفْلَحَ وَإِلَّا يَتَرَدّٰى
وظلمها پس اگر نجات یافت ازین چیزها که ذکر کرده شد بگذرد ورستگار شود واگرنه سرنگون افتد
فِي النَّارِ قَالَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
در دوزخ گفت وهب بن منبه که هرآئینه رسول خدا صلی الله علیه
وَآلِهٖ وَسَلَّمَ يُنَادِيْ فِي جَمِيْعِ الْجُسُوْرِ يَا رَبِّ أُمَّتِيْ أُمَّتِيْ فَيَرْكَبُ
وآله وسلم آواز کند در همه پلها ای پروردگار من امت من امت من پس سوار شوند
الْخَلَائِقُ الْجِسْرَ حَتّٰى يَرْكَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَالْجِسْرُ تَضْطَرِبُ
مخلوق پل را تا آنکه سوار شوند بعضی از ایشان بعضی را وپل می جنبید جنبیدن
كَالسَّفِيْنَةِ فِي الْبَحْرِ يَوْمَ الرِّيْحِ الْعَاصِفِ فَيَجُوْزُوْنَ وَيَعْبُرُ مَنْ
مانند کشتی در دریا روزیکه باد سخت تیز باشد پس روان شوند وعبور کند کسیکه
نَجَا الزُّمْرَةُ الْأُوْلٰى كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ الْخَاطِفِ وَالزُّمْرَةُ الثَّانِيَةُ
نجات یافت گروه اول بگذرد مانند برق درخشنده چشم خیره کننده وگروه دویم بگذرند
كَالرِّيْحِ الْمَارَّةِ الْعَاصِفَةِ وَالزُّمْرَةُ الثَّالِثَةُ كَالطُّيُوْرِ الْمُسْرِعَةِ
مانند باد گذرنده سخت تیز وگروه سیوم بگذرند مانند مرغان تیز
وَالزُّمْرَةُ الرَّابِعَةُ كَالْفَرَسِ الْجَوَادِ وَالزُّمْرَةُ الْخَامِسَةُ كَالرَّجُلِ
وگروه چهارم بگذرند مانند اسپ تیز رفتار وگروه پنجم بگذرند مانند پیاده
الْمَاشِي الْمُسْرِعِ وَالزُّمْرَةُ السَّادِسَةُ كَالرَّجُلِ الْمَاشِي النَّحِيْفِ وَالزُّمْرَةُ
رونده وجلد وگروه ششم بگذرند مانند شخص رونده لاغر وگروه

السابعة

السَّابِعَةُ كَالْبُخْتِيِّ الْمُسْرِعَةِ وَالزُّمْرَةُ الثَّامِنَةُ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلَةِ
هفتم بگذرند مانند شتر تیز وگروه هشتم بگذرند مانند زن حامله
وَالزُّمْرَةُ التَّاسِعَةُ كَالْأَسَدِ اللَّاحِقِ وَالزُّمْرَةُ الْعَاشِرَةُ
وگروه نهم بگذرند مانند شیر که بر پایان خود جستنده باشد وگروه دهم
يَقِفُوْنَ عَلَى الصِّرَاطِ وَلَا يَقْدِرُوْنَ أَنْ يَجُوْزُوْا وَيَعْبُرُوْا
بایستند بر صراط ونتوانند اینکه بگذرند وعبور کنند
فَبَعْضُهُمْ يَمُرُّوْنَ قَدْرَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَبَعْضُهُمْ قَدْرَ شَهْرٍ وَ
پس بعضی از ایشان بگذرند در مقدار یکروز وشب وبعضی از ایشان در مقدار یکماه و
بَعْضُهُمْ قَدْرَ سَنَةٍ أَوْ سَنَتَيْنِ وَبَعْضُهُمْ قَدْرَ ثَلٰثَةِ سِنِيْنَ
بعضی از ایشان در مقدار یکسال ودو سال وبعضی از ایشان در مقدار سه سال بگذرند
وَلَا يَزَالُ كَذٰلِكَ حَتّٰى يَكُوْنَ آخِرُ مَنْ يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ بِقَدْرِ
وپیوسته همچنین باشد تا آنکه باشد آخر کسیکه بگذرد بر صراط در مقدار
خَمْسٍ وَعِشْرِيْنَ أَلْفَ سَنَةٍ وَرُوِيَ أَنَّ النَّاسَ يَجُوْزُوْنَ وَ
بیست وپنج هزار سال ودر روایت شده که بتحقیق مردم میروند و
يَمُرُّوْنَ عَلَى الصِّرَاطِ وَكَانَ النِّيْرَانُ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ وَفَوْقَ
میگذرند بر صراط وباشد آتش دوزخ از زیر قدمهای ایشان وبالای
رُؤُوْسِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَعَنْ خَلْفِهِمْ وَمِنْ قُدَّامِهِمْ
سرهای ایشان واز جانب راست ایشان واز جانب چپ ایشان واز پس ایشان واز پیش ایشان
فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰى وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ
پس مصداق این قول خدایتعالی است ونیست از شما کسی مگر گذرنده بر دوزخ است این وعده بر پروردگار تو
حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظّٰلِمِيْنَ فِيْهَا جِثِيًّا وَالنَّارُ
لازم مقرر کرده شده پس برهانیم متقیان را وبگذاریم ظالمان را درآنجا بزانو درافتاده وآتش
تَأْكُلُ أَمْعَاءَهُمْ وَجُلُوْدَهُمْ وَتَعْمَلُ فِيْ أَجْسَادِهِمْ وَجُلُوْدِهِمْ
بخورد روده های ایشان را وپوست های ایشان را وعمل کند در بدن های ایشان وپوستهای ایشان
وَلُحُوْمِهِمْ حَتّٰى أَنَّهُمْ يَصِيْرُوْنَ كَالْفَحْمِ الْأَسْوَدِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَجُوْزُهَا
وگوشتهای ایشان تا آنکه ایشان گردند مانند انگشت سیاه وبعضی از ایشان کسی باشد که بگذرد بر صراط
وَلَا يَخْشٰى شَيْئًا مِّنْ أَهْوَالِهَا وَلَا يَنَالُ بِشَيْءٍ مِّنْ نِيْرَانِهَا حَتّٰى إِذَا
ونمی ترسد چیزی را از ترسانیدن های وی ونرسد بچیزی از آتش وی تا آنکه چون
جَاوَزَهَا يَقُوْلُ الَّذِيْ لَمْ يَخْشَ وَلَا يَخْشٰى أَيْنَ الصِّرَاطُ يُقَالُ لَهُ
بگذرد از آن گوید آنکه نترسید ونمی ترسد کجاست صراط گفته شود برای او

قَدْ جَاوَزْتَهُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ بِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالٰى وَقَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ
هر آیینه گذشتی از آن بغیر از مشقت برحمت خدا یتعالی و هر آیینه آمده در خبر که
إِنَّهُ يَأْتِي قَوْمٌ وَيَقِفُونَ عَلَى الصِّرَاطِ وَيَقُولُونَ قَدْ كُنَّا نَخَافُ
بتحقیق آید قومی و بایستند بر صراط و گویند هر آیینه بودیم ما که می ترسیدیم
مِنَ النَّارِ وَلَا يَتَجَاسَرُونَ بِالْمُرُورِ عَلَيْهِ فَيَبْكُونَ فَيَأْتِي جَبْرَئِيلُ
از آتش و دلیری نکنند آن قوم بگذشتن بر صراط پس بگریند پس آید جبرئیل
وَيَقُولُ مَا مَنَعَكُمْ أَنْ تَعْبُرُوا الصِّرَاطَ فَيَقُولُونَ إِنَّا نَخَافُ مِنَ النَّارِ
و گوید چه چیز منع کرد شما را از اینکه بگذرید بر صراط پس گویند ایشان ما یان می ترسیم از آتش
فَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ إِذَا اسْتَقْبَلْتُمْ فِي الدُّنْيَا بَحْرًا كَيْفَ كُنْتُمْ تَعْبُرُونَ
پس گوید جبرئیل علیه السلام چون پیش روی شما می آمد در دنیا دریا چگونه بود دید که میگذشتید از آن
فَيَقُولُونَ بِالسُّفُنِ فَيَأْتِي الْمَلٰئِكَةُ بِالْمَسَاجِدِ الَّتِي صَلَّوْا فِيهَا كَهَيْئَةِ
پس گویند بر کشتیها میگذشتیم از دریا پس آرند فرشتگان آن مساجد را که نماز میخواندند در آن بصورت
السَّفِينَةِ فَيَجْلِسُونَ عَلَيْهَا وَيَعْبُرُونَ الصِّرَاطَ فَيَقُولُونَ لَهُمْ هٰذَا
کشتی پس بنشینند بر آن و بگذرند از صراط پس گویند فرشتگان آن قوم را این کشتیها
مَسَاجِدُكُمُ الَّتِي صَلَّيْتُمْ فِيهَا بِجَمَاعَةٍ وَفِي الْخَبَرِ إِنَّ اللهَ تَعَالٰى
مسجدهای شما که نماز خواندید در آن بجماعت و در خبرست که هر آیینه خدا یتعالی
يُحَاسِبُ عَبْدًا فَيَتَرَجَّحُ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ فَيَأْمُرُهُ اللهُ تَعَالٰى
حساب کند با بنده پس غالب شود بدیهای وی بر نیکی های وی پس امر کند وی را خدا یتعالی
إِلَى النَّارِ فَإِذَا ذَهَبَ بِهِ يَقُولُ اللهُ لِجَبْرَائِيلَ أَدْرِكْ عَبْدِي
بسوی آتش پس چون برند او را بآتش فرماید خدا یتعالی جبرئیل را بگیر بنده مرا
وَاسْأَلْهُ هَلْ جَلَسْتَ فِي الدُّنْيَا مَعَ الْعُلَمَاءِ فَأَغْفِرَ لَهُ بِشَفَاعَتِهِمْ
و سوال کن او را آیا گاهی نشستی تو در دنیا با علما پس بیامرزم او را بشفاعت ایشان
فَيَسْأَلُهُ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ بِحَالِ عَبْدِكَ فَيَقُولُ
پس سوال کند جبرائیل او را پس گوید نی پس گوید جبرائیل ای پروردگار من تو دانائی بحال بنده خود پس گوید
اللهُ تَعَالٰى فَاسْأَلْهُ هَلْ أَحْبَبْتَ عَالِمًا فَيَسْأَلُهُ فَيَقُولُ الْعَبْدُ
خدا یتعالی جبرئیل را سوال کن او را آیا دوست داشتی عالم را پس سوال کند او را جبرئیل پس گوید آن بنده
لَا فَيَقُولُ اللهُ تَعَالٰى فَاسْأَلْهُ هَلْ جَلَسْتَ عَلَى مَائِدَةٍ مَعَ الْعَالِمِ
نی پس فرماید خدا یتعالی پس سوال کن او را آیا نشستی بر طعامی با عالمی
فِي الدُّنْيَا قَطُّ فَيَسْأَلُهُ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ فَاسْأَلْهُ هَلْ سَكَنْتَ فِي
در دنیا گاهی پس سوال کند جبرائیل او را پس گوید نی پس فرماید خدا سوال کن او را آیا سکونت کرده در

مسکن

مَسْكَنٍ يَسْكُنُ فِيهِ عَالِمٌ فَيَسْأَلُهُ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ اللهُ تَعَالٰى
مسکنی که سکونت کرده باشد در آن عالم پس سوال کند او را پس گوید نے پس فرماید خدا یتعالی
فَاسْأَلْهُ هَلْ سَمَّيْتَ وَلَدَكَ اسْمًا يَتَشَبَّهُ بِاسْمِ عَالِمٍ فَإِنْ وَافَقَ اسْمُ
پس سوال کن او را آیا نام نهاده پسر خود را نامیکه مشابه باشد بنام عالم پس اگر باشد نام
وَلَدِهِ بِاسْمِ عَالِمٍ فَاغْفِرْ لَهُ فَيَسْأَلُهُ فَإِنْ لَمْ يُوَافِقْ فِيهِ فَيَقُولُ اللهُ
پسر او بنام عالمی پس بیامرزم او را پس سوال کند او را پس اگر برابر باشد در نام پس فرماید خدای
تَعَالٰى لِجَبْرَائِيلَ فَاسْأَلْهُ هَلْ أَحْبَبْتَ رَجُلًا يُحِبُّ الْعُلَمَاءَ فَيَسْأَلُهُ
تعالی جبرائیل را که سوال کن او را آیا دوست داشت شخصی را که دوست میداشت علما را پس سوال کند او را
فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ اللهُ تَعَالٰى لِجَبْرَائِيلَ خُذْ بِيَدِهِ وَأَدْخِلْهُ
پس گوید آری پس فرماید خدا یتعالی جبرائیل را بگیر دست او را و داخل کن او را
الْجَنَّةَ فَإِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ كَانَ فِي الدُّنْيَا يُحِبُّ رَجُلًا وَهُوَ يُحِبُّ
در جنت پس هر آیینه این شخص بود در دنیا که دوست میداشت شخصی را که او دوست میداشت
الْعُلَمَاءَ وَعَلَى هٰذَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ يَحْشُرُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَسَاجِدَ
علما را و بنا بر این آمده در خبر که هر آیینه برانگیزاند خدا روز قیامت مسجدهای
الدُّنْيَا كَأَنَّهَا بُخْتٌ أَبْيَضُ قَوَائِمُهَا مِنَ الْعَنْبَرِ وَأَعْنَاقُهَا مِنَ الزَّعْفَرَانِ
دنیا را مشابه بصورت شتران سفید که پایهای آنها از عنبر باشند و گردنهای آنها از زعفران باشند
وَرُؤُسُهَا مِنَ الْمِسْكِ وَظُهُورُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ يَرْكَبُهَا
و سرهای شان از مشک باشند و پشت های شان از زبرجد سبز باشند سوار شوند بر آنها
الْجَمَاعَةُ وَالْمُؤَذِّنُونَ يَقُودُونَهَا بِاللُّجَامِ وَالْأَئِمَّةُ يَسُوقُونَهَا
نمازخوانان بجماعت و موذنان میکشند آنها را بلگامها و امامان مسجد میرانند آنها را
فَيَعْبُرُونَ فِي عَرَصَاتِ الْقِيٰمَةِ فَيُقَالُ هٰؤُلَاءِ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ
پس بگذرند در عرصات قیامت پس گفته شود که این جماعت از فرشتگان
الْمُقَرَّبِينَ أَوْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ فَيُنَادِي مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْقِيٰمَةِ
مقرب اند یا از پیغمبران مرسل اند پس آواز کند آوازکننده ای اهل قیامت
مَا هٰؤُلَاءِ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَلَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ
نیستند ایشان از فرشتگان مقرب و نه از پیغمبران مرسل
بَلْ هٰؤُلَاءِ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ حَفِظُوا
بلکه ایشان اند امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنانکه محافظت کرده اند
خَمْسَ صَلَوَاتٍ بِالْجَمَاعَةِ وَيُقَالُ إِنَّ اللهَ تَعَالٰى خَلَقَ مَلَكًا يُقَالُ
پنجگانه نماز را بجماعت و گفته میشود هر آیینه خدا یتعالی آفریده فرشته که گفته میشود

لَهَا دَرْدَائِيلُ وَلَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ مِنْ يَاقُوتٍ حَمْرَاءَ

اورا دردائیل وهراورا دو بال‌هستند یکبال بمغرب‌است از یاقوت سرخ

وَجَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ مِنْ زَبَرْجَدٍ خَضْرَاءَ مُكَلَّلَانِ بِالدُّرِّ وَالْمَرْجَانِ

ویکبال بمشرق‌است از زبرجد سبز مرصع‌است بمروارید و مرجان

وَالْيَوَاقِيتِ وَرَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَقَدَمَاهُ تَحْتَ الْأَرْضِ

و یاقوت وسر او زیر عرش‌است و دو قدم او زیر زمین

السَّابِعَةِ فَيُنَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيَالِي رَمَضَانَ هَلْ مِنْ دَاعٍ

هفتم است پس آواز میکند آن فرشته هرشب از شبهای ماه رمضان آیا اینکه آیاهست کسی دعاکننده

فَيُسْتَجَابُ لَهُ وَهَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطَى لَهُ وَهَلْ مِنْ تَائِبٍ

پس قبول شود دعای وی وآیاهست کسی سوال کننده تاداده شود ویرا وآیاهست کسی توبه کننده

فَيُتَابُ عَلَيْهِ وَهَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ حَتَّى تَطْلُعَ الْفَجْرُ

پس توبه قبول شود بروی وآیاهست کسی مغفرت طلب کننده پس آمرزیده شود برای وی تا طلوع فجر

بَابٌ ۳۳ فِي ذِكْرِ النَّارِ فِي الْخَبَرِ أَنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَى إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى

باب ۳۳ در ذکر آتش دوزخ درخبراست هرآینه جبرائیل آمد سوی پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا جِبْرَائِيلُ صِفْ لَنَا النَّارَ فَقَالَ

الله علیه وآله وسلم پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ای جبرائیل صفت کن برای ما آتش دوزخ را پس گفت

جِبْرَائِيلُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّارَ فَأَوْقَدَهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى احْمَرَّتْ

جبرئیل هرآینه خدایتعالی آفرید آتش دوزخ را پس آتش افروخت آنرا هزارسال تا آنکه سرخ شد

ثُمَّ أَوْقَدَهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى ابْيَضَّتْ ثُمَّ أَوْقَدَهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى

پس ازان آتش افروخت هزار سال تا آنکه سفید شد پس ازآن آتش افروخت هزار سال تا آنکه

اسْوَدَّتْ فَهِيَ سَوْدَاءُ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمَةِ لَا ضَوْءَ لَهَا وَلَا تَطْفِي

سیاه شد پس آن آتش دوزخ سیاه‌است مانند شب تاریک نیست روشنی مراورا ونمی میرد

لَهَبُهَا وَلَا تَبْرُدُ حَرُّهَا وَقَالَ مُجَاهِدٌ رح إِنَّ فِي جَهَنَّمَ حَيَّاتٍ

شعله او ونه سرد میشود گرمی او وگفت مجاهد رح هرآینه در جهنم مارانند

كَأَمْثَالِ أَعْنَاقِ الْبُخْتِ وَعَقَارِبَ كَأَمْثَالِ الْبِغَالِ الدُّهْمِ فَيَهْرُبُ

مانند گردنهاء شتران وکژدمانند مانند استران سیاه پس میگریزند

أَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ مِنْ تِلْكَ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبِ فَيَأْخُذُونَ

اهل دوزخ بدوزخ از آن ماران وکژدمان پس بگیرند ماران وکژدمان

بِشِفَاهِهِمْ وَيَكْشِطُونَ مَا بَيْنَ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى الظُّفْرِ فَمَا يُنْجِيهِمْ

بلبهای شانرا وپوست میکنند ازمابین موی سر تاناخن پس رهائی نشود

بِالْمَهْرَبِ إِلَى النَّارِ وَرُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَارِثٍ عَنِ النَّبِيِّ

بگریختن بسوی آتش وروایت شده از عبدالله بن حارث رض از پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي النَّارِ حَيَّاتٍ مِثْلَ أَعْنَاقِ الْإِبِلِ

صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که هرآینه در دوزخ مارانند مانند گردنهای شتر

فَتَلْسَعُ أَحَدَكُمْ لَسْعَةً يَجِدُ حُمُوَّتَهَا أَرْبَعِينَ خَرِيفًا وَإِنَّ فِي النَّارِ

پس اگر گزد یکی شمارا گزیدنی یابد سوزش زهر او چهل سال یا فصل وهرآینه در دوزخ

عَقَارِبَ كَأَمْثَالِ الْبِغَالِ الْمُؤْكَفَةِ تَلْسَعُ أَحَدَكُمْ لَسْعَةً يَجِدُ

کژدمانند مانند خاطر خچران زین نهاده شود بگزد یکی شمارا گزیدنی یابد

حُمُوَّتَهَا أَرْبَعِينَ خَرِيفًا وَرَوَى الْأَعْمَشُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ وَهَبٍ عَنِ

حرارت زهر او چهل خریف وروایت کرده اعمش از یزید بن وهب از

ابْنِ عَبَّاسٍ رض إِنَّ نَارَكُمْ هٰذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ تِلْكَ

ابن عباس رض که هرآینه این آتش شما یک حصه است از هفتاد حصه از آتش

النَّارِ وَلَوْلَا ضُرِبَتْ فِي الْبَحْرِ مَرَّتَيْنِ مَا انْتَفَعْتُمْ مِنْهَا بِشَيْءٍ وَقَالَ

دوزخ واگر زده نمی‌شد آن آتش در دریا دو بار نفع نمیگرفتید شما از آن به چیزے وگفت

مُجَاهِدٌ رض إِنَّ نَارَكُمْ هٰذِهِ تَتَعَوَّذُ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَرُوِيَ فِي الْخَبَرِ

مجاهد رض هرآینه این آتش شما پناه میکرد از آتش دوزخ وروایت شده در خبر که

إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَرْسَلَ جِبْرَائِيلَ إِلَى مَالِكٍ أَنْ يَأْخُذَ جُزْءًا مِنَ النَّارِ

هرآینه خدایتعالی فرستاد جبرئیل را بسوی مالک دوزخ اینکه بگیرد یک جزوے را از آتش

وَيَأْتِيَ بِهَا إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَطْبُخَ بِهَا طَعَامًا فَقَالَ الْمَالِكُ

وبیارد وے بسوے آدم علیه السلام تا بپخته کند بآن طعام را پس گفت مالک

يَا جِبْرَائِيلُ كَمْ تُرِيدُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ قَدْرَ أَنْمُلَةٍ قَالَ مَالِكٌ

ای جبرائیل چه قدر میخواهی از آتش پس گفت جبرائیل بقدر یک سر انگشت گفت مالک

لَوْ أَعْطَيْتُكَ مِقْدَارَ أَنْمُلَةٍ لَذَابَ مِنْهَا سَبْعُ سَمٰوٰتٍ وَسَبْعُ أَرَضِينَ

اگر دهم ترا مقدار یک سر انگشت هرآینه گداخته شود هفت آسمان وهفت زمین

مِنْ حَرِّهَا فَقَالَ مِقْدَارَ نِصْفِ أَنْمُلَةٍ وَقَالَ لَوْ أَعْطَيْتُكَ مِقْدَارَ

ازسبب گرمی وی پس گفت جبرائیل مقدار نیم سر انگشت بده واو پس گفت مالک اگر دهم ترا مقدار

نِصْفِ أَنْمُلَةٍ لَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَةٌ وَلَا يَنْبُتُ فِي الْأَرْضِ نَبَاتٌ

نیم سرانگشت فرود نیاید از آسمان یک قطره باران ونروید درزمین هیچ سبزه

ثُمَّ يُنَادِي جِبْرَائِيلُ إِلٰهِي كَمْ آخُذُ مِنَ النَّارِ قَالَ اللهُ خُذْ قَدْرَ ذَرَّةٍ

پس ازان آواز کند جبرائیل ای معبود من چه مقدار گیرم از آتش فرمود خدایتعالی بگیر مقدار یک ذره

منها فاخذ قدر ذرة وغسلها في سبعين بحرا سبعين مرة
از ان پس گرفت جبرئيل مقدار يک ذره را وشست آنرا در هفتاد دريا هفتاد بار
ثم جاء الى آدم ووضعها على جبل شاهق من الجبال فذاب
پس از آن آمد بسوی آدم ونهاد آن ذره آتش را برکوه بلند از کوهها پس گداخت
ذلك الجبل ورجعت النار الى مكانها وبقي دخانها في الاحجار
آن کوه وبازگشت آن ذره آتش بمکان خود وباقی ماند دودوے در سنگها
والحديد الى يومنا هذا فهذه النار من دخان تلك الذرة
وآهن تا روز مايان که اين است پس اين آتش در دنيا از دود آن ذره است
فاعتبروا يا ايها المؤمنون وقال النبي صلى الله عليه وآله
پس عبرت گيريد اى مؤمنان وفرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله
وسلم ان اهون اهل النار عذابا لرجل له نعلان من النار
وسلم هرآيينه سبکترين اهل دوزخ از روی عذاب شخصے باشد که ويرا دو پاپوش بود از آتش
يغلي منهما دماغه كانه مرجل ساقط على جمر تشتعل منه لهب
که جوش خورد از آن مغز سروی مانند ديگ که نهاده باشد بر اخگر وشعله زند از وی شعله
النار ويخرج حشو بطنه من قدميه فانه ليرى اشد اهل
آتش و برآيد آنچه درون شکم وی است از زير دو پای وی پس اين شخص هرآيينه ديده شود سخت ترين اهل
النار عذابا وانه اهون اهل النار يدعون ملكا فلا يرد عليهم
نار از روی عذاب وهرآيينه وی سبکترين اهل نار است فرياد کنند فرشته را پس باز نگرداند فرشته برايشان
جوابا اربعين عاما ثم يرد عليهم ويقول انكم ماكثون
جواب را چهل سال پس از ان باز دهد برايشان جواب را وگويد هرآيينه شما در اين جا درنگ کننده گانيد
يعني دائمون ابدا ثم يدعون ربهم ويقولون ربنا اخرجنا
يعنی دوام کننده گانيد پس از آن فرياد کنند پروردگار خود را وگويند اى پروردگار برآر ما را
منها فان عدنا فانا ظالمون فلا يجيبهم مقدار ما كانت
ازين آتش پس اگر باز گشتيم پس هرآيينه مايان ظالمان باشيم پس جواب ندهد ايشان را مقدار عمر
الدنيا مرتين ثم يرد عليهم جوابا اخسئوا فيها ولا تكلمون قال
دنيا دوباره پس از ان باز دهد برايشان جواب را اينکه خاموش شويد در آن وسخن مگوييد فرمود آنحضرت
ليس لهم تفوه بعد ذلك بكلمة واحدة وما كان ذلك
نباشد ايشان را روی سخن گفتن بعد از آن به يک کلمه ونباشد بعد از ان آوازهای ايشان
الا زفير وشهيق في النار ويشبه اصواتهم باصوات الحمير
مگر آواز اول وآواز آخر خر در آتش ومشابه باشد آوازهای ايشان با آوازهای خران که آواز

اوّله

اوله زفير وآخره شهيق وقال مالك والذي بعثك بالحق
اول ويرا زفير گويند وآخر ويرا شهيق خوانند وگفت مالک دوزخ قسم بآن ذات که فرستاده ترا پيغمبر
نبيا لو ان ثوبا من اثواب اهل النار علق بين السماء والارض
برحق اگر هرآيينه جامه از جامه های اهل نار آويخته شود درميان آسمان وزمين
لماتوا من حرها بما يجدون من نتنها والذي بعثك بالحق نبيا
هرآيينه بميرند از گرمی آن بانچه می يابند از بدبوی آن جامه وقسم است بآن ذات که فرستاده ترا پيغمبر برحق
لو ظهر مثل الابرة منها لاحترق اهل النيران من حرها والذي
اگر ظاهر شود مثل سوزنی از آن هرآيينه بسوزند اهل نار از گرمی آن وقسم است بآن ذات
بعثك بالحق نبيا لو ان ذراعا من السلسلة التي ذكرها الله
که فرستاده ترا پيغمبر برحق اگر هرآيينه يک گز از زنجيريکه ذکر کرده آنرا خدای تعالی
في كتابه لو وضع على جبل لذاب الجبل حتى يبلغ الارض السابعة
در کتاب خود اگر نهاده شود بر کوهی هرآيينه بگدازد کوه تا آنکه برسد آن قطعه زنجير بزمين هفتم
والذي بعثك بالحق نبيا لو ان رجلا عذب بالمغرب لاحترق
وقسم است بآن ذات که فرستاده ترا پيغمبر برحق اگر هرآيينه شخصے عذاب کرده شود با آتش دوزخ در مغرب هرآيينه بسوزد
الذي بالمشرق من شدة عذابها فحرها شديد وقعرها بعيد
آنکه بمشرق باشد از شدت عذاب دوزخ پس گرمی دوزخ سخت است وپايين دوزخ دور است
وحطبها حديد وشرابها حميم وصديد وثيابها قطران النيران
وچوب دوزخ آهن است وآب وی جوشيده وزرد آب است وجامه هاے وی زفت آتش است

باب ٣٤ في ذكر ابواب النيران لها سبعة ابواب لكل باب
باب ٣٤ در ذکر دروازه هاے دوزخ مر دوزخ را هفت دروازه است برای هر دروازه

منهم جزء مقسوم من الرجال والنساء ولكنها مفتوحة
از کافران حصه وی است قسمت کرده شده از مردان وزنان ولکن اين دروازها گشاده اند
بعضها اسفل من بعض ومن باب الى باب مسيرة سبعين
بعضے پايين تراند از بعضے واز يک دروازه تا دروازه ديگر مسافت هفتاد
سنة وكل باب منها اشد حرا من الذي يليه سبعين ضعفا
سال است وهر دروازه از ان سخت تر است در گرمی از آن دروازه که پيوسته بوی است هفتاد دوچند
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني يا جبرائيل
وفرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خبرکن اى جبرائيل مرا
عن سكانها قال جبرائيل يا رسول الله اما الباب الاول ففيه
از ساکنان آن دروازه ها گفت جبرائيل اى رسول خدا هرچه دروازه اول است پس در آن

الْمُنَافِقُونَ وَآلِ فِرْعَوْنَ وَمَنْ كَفَرَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَائِدَةِ وَاسْمُهُ
منافقان و آل فرعون و کسیکه کافر شده از اصحاب مائده باشند و نام آن
هَاوِيَةٌ وَأَمَّا الْبَابُ الثَّانِي فَفِيهِ إِبْلِيسُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَمَنْ تَبِعَهُ
هاویه است و هرچه دروازه دوم است پس دروی ابلیس علیه اللعنة و کسیکه تابع وی باشد
وَالْمَجُوسُ وَاسْمُهُ لَظَى وَأَمَّا الْبَابُ الثَّالِثُ فَفِيهِ الْيَهُودُ وَاسْمُهُ
و آتش پرستان باشند و نام این دروازه لظی است و هرچه دروازه سیوم است پس دروی یهود باشند و نام وی
الْحُطَمَةُ وَأَمَّا الْبَابُ الرَّابِعُ فَفِيهِ النَّصَارَى وَاسْمُهُ السَّعِيرُ وَأَمَّا
حطمه است و هرچه دروازه چهارم است پس دروی نصاری باشند و نام وی سعیر است و هرچه
الْبَابُ الْخَامِسُ فَفِيهِ الصَّابِئُونَ وَاسْمُهُ السَّقَرُ وَأَمَّا الْبَابُ السَّادِسُ
دروازه پنجم است پس دروی ستاره پرستان باشند و نام وی سقر است و هرچه دروازه ششم است
فَفِيهِ الْمُشْرِكُونَ وَاسْمُهُ الْجَحِيمُ وَأَمَّا الْبَابُ السَّابِعُ فَاسْمُهُ جَهَنَّمُ
پس دروی مشرکان باشند و نام وی جحیم است و هرچه دروازه هفتم پس نام وی جهنم است
ثُمَّ أَمْسَكَ وَسَكَتَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
پس ازان چیزی نگفت و سکوت کرد جبرئیل پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ سُكَّانِ الْبَابِ السَّابِعِ فَقَالَ جِبْرَئِيلُ
و سلم آیا خبر نمی کنی از ساکنان دروازه هفتم پس گفت جبرئیل
يَا مُحَمَّدُ لَا تَسْأَلْنِي عَنْهُ قَالَ بَلَى يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَفِيهِ
ای محمد مپرس مرا ازان فرمود آری که می پرسم ای جبرئیل پس گفت ای محمد پس در آن
أَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِكَ الَّذِينَ مَاتُوا وَلَمْ يَتُوبُوا فَخَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
اهل کبائر باشند از امت تو آنانکه مردند و توبه نکردند پس افتاد پیغمبر صلی الله
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَوَضَعَ جِبْرَائِيلُ رَأْسَهُ عَلَى حِجْرِهِ
علیه و آله و سلم بیهوش شده بر خود پس نهاد جبرائیل سر آنحضرت را بر کنار خود
حَتَّى أَفَاقَ ثُمَّ قَالَ يَا جِبْرَائِيلُ عَظُمَتْ مُصِيبَتِي وَاشْتَدَّ خَوْفِي
تا آنکه بیدار شد پس ازان فرموده ای جبرائیل کلان شد مصیبت من و سخت شد خوف من
وَحُزْنِي أَوَيَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي النَّارَ قَالَ نَعَمْ أَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ
و اندوه من آیا داخل خواهد شد از امت من در دوزخ گفت جبرائیل آری اهل کبائر از
أُمَّتِكَ فَبَكَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَكَى جِبْرَائِيلُ
امت تو پس گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گریه کرد جبرائیل
مَعَهُ بِبُكَائِهِ فَقَالَ لِجِبْرَائِيلَ لِمَ تَبْكِي وَأَنْتَ الرُّوحُ الْأَمِينُ
با آنحضرت هم بگریه او شان پس فرمود آنحضرت جبرائیل را چرا گریه میکنی حالانکه تو روح امینی از عذاب

قال

قَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ أُبْتَلَى بِمَا يُبْتَلَى بِهِ هَارُوتُ وَمَارُوتُ وَهُوَ الَّذِي
گفت هر آئینه من میترسم ازاینکه مبتلا شوم بآنچه مبتلا شدند هاروت و ماروت و این آن امر است
أَبْكَانِي فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ يَا جِبْرَائِيلُ إِنِّي أَبْعَدْتُكُمَا
که بگریه آورد مرا پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی آن هر دو پس فرمود ای محمد و ای جبرائیل هر آئینه من دور
مِنَ النَّارِ وَلَكِنْ لَا تَتْرُكُمَا بُكَائِكُمَا **بَابُ ۳۵** فِي ذِكْرِ جَهَنَّمَ رُوِيَ
از آتش دوزخ و لکن ترک نکنید شما گریه خود را باب ۳۵ در ذکر جهنم روایت شده
عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ تُؤْتَى جَهَنَّمُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ
از عبد الله بن عباس رض هر آئینه گفت آورده شود جهنم روز قیامت از
تَحْتِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَحَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ كُلُّ
زیر زمین هفتم و گرد وی هفتاد هزار صف از فرشتگان می باشند
صَفٍّ مِنْهُمْ مِثْلُ الثَّقَلَيْنِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ يَجُرُّونَهَا بِزِمَامِهَا
صف از ایشان مثل هفتاد هزار برابر تمام جن و انس باشد میکشند جهنم را به لگام وی
وَلِجَهَنَّمَ أَرْبَعُ قَوَائِمَ كُلُّ قَائِمَةٍ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ وَلَهَا ثَلٰثُونَ أَلْفَ
و مر جهنم را چهار پای باشند هر پای مسافت هزار سال باشد و وی را سی هزار
رَأْسٍ وَفِي كُلِّ رَأْسٍ ثَلٰثُونَ أَلْفَ فَمٍ وَفِي كُلِّ فَمٍ ثَلٰثُونَ أَلْفَ ضِرْسٍ
سر باشد و در هر سرے سی هزار دهن باشند و در هر دهن سی هزار دندان باشد
مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ ثَلٰثُونَ أَلْفَ مَرَّةٍ وَلِكُلِّ فَمٍ شَفَتَانِ وَكُلُّ شَفَةٍ
برابر کوه احد سی هزار بار و مر هر دهن را دو لب باشد و هر لب
مِثْلُ أَطْبَاقِ الدُّنْيَا وَفِي كُلِّ شَفَةٍ سَلَاسِلُ مِنْ حَدِيدٍ وَفِي كُلِّ
مثل تمام دنیا باشد و در هر لب زنجیرها باشند آهنی و در هر
سِلْسِلَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَلْقَةٍ فَتُمْسِكُ كُلَّ حَلْقَةٍ مَلٰئِكَةٌ كَثِيرَةٌ وَيُؤْتَى
زنجیری ازان هفتاد هزار حلقه بود پس میگیرند هر حلقه را فرشتگان بسیار و آورده شود
بِهَا عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ **بَابُ ۳۶**
آنرا از جانب چپ عرش و آن قول خدا تعالی است می افگند جهنم شراره مانند کوشک باب ۳۶
فِي ذِكْرِ سَوْقِ النَّاسِ إِلَى النَّارِ قِيلَ يُسَاقُ أَعْدَاءُ اللهِ تَعَالَى إِلَى النَّارِ
در ذکر راندن مردم بسوی آتش گفته شده رانده شوند دشمنان خدا تعالی بسوی آتش
وَتَسْوَدُّ وُجُوهُهُمْ وَتَزْرَقُّ أَعْيُنُهُمْ وَيُخْتَمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ فَإِذَا انْتَهَوْا إِلَى
و سیاه شود رویهای ایشان و سبز شود چشمان ایشان و مهر کرده شود بر دهن های ایشان پس چون رسانیده شوند بر
أَبْوَابِهَا تَسْتَقْبِلُ لَهُمُ الزَّبَانِيَةُ بِالْأَغْلَالِ وَالسَّلَاسِلِ تُوضَعُ فِي فَمِهِمْ
دروازه های دوزخ پیش روی ایشان آیند فرشتگان عذاب بطوقها و زنجیرها نهاده شوند زنجیرها در دهن ایشان

وتخرج من دبرهم وتغل ایدیهم الشمائل علی اعناقهم ویدخل
و برآورده شود از دبر ایشان و زنجیر کرده شوند دستهای چپ ایشان بر گردنهای ایشان و در آورده شوند
ایدیهم الیمین فی قلوبهم وتنزع من بین کتفیهم وتشد بالسلسل
دستهای راست ایشان در دلهای ایشان و بر آورده شوند از میان دو دوش ایشان و بسته شوند به زنجیرها
ویقرن کل ادمی مع الشیطن فی سلسلة ویسحب علی وجوههم
و پیوسته کرده شود هر آدمی با شیطان در یک زنجیر و کشیده شوند به دوزخ بر رویهای ایشان
وتضربهم الملئکة بمقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا
و بزنند ایشان را فرشتگان به گرزهای از آهن هر وقت که اراده کنند اینکه بر آیند
منها من غم اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب الحریق کما قال
از دوزخ از شدت غم باز گردانیده شوند در آن و گفته شود مر ایشان را بچشید عذاب سوزاننده چنانکه فرموده است
الله تعالی کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا
خدای تعالی هر وقت که خواهند اینکه بیرون آیند از دوزخ بسبب شدت غم باز گردانیده شوند در آن و گفته شود مر ایشان را بچشید
عذاب النار التی کنتم به تکذبون ثم قالت فاطمة رض یا رسول الله
عذاب آن آتش را که بودید که تکذیب میکردید آن را پس از آن گفت فاطمه رض ای رسول خدا
هل تساق امتك کیف یدخلونها قال بلی تسوقهم الملئکة ولا
آیا رانده شوند امت تو چگونه داخل میشوند به دوزخ فرمود آری میرانند ایشان را فرشتگان و نشود
تسود وجوههم ولا تزرق اعینهم ولا یختم علی افواههم ولا یقرنون
سیاه رویهای ایشان و نه سبز شود چشمان ایشان و نه مهر کرده شود بر دهن های ایشان و نه پیوسته کرده شوند
مع الشیطین ولا توضع علیهم السلسل والاغلل فقالت یا
با شیاطین و نه نهاده شوند بر ایشان زنجیرها و طوقها پس گفت فاطمه رض ای
رسول الله کیف یقودهم الملئکة قال فیهم ثلثة نفر الشیخ
رسول خدا چگونه میکشند ایشان را فرشتگان فرمود در ایشان سه نفر باشند شیخ
الفاسق والشاب العاصی والمرأة الفاجرة فاما الرجال فیؤخذون
فاسق و جوان عاصی و زن بدکار پس مردان گرفته شوند
باللحیة ویقادون واما النساء فتؤخذن بالذوائب وکم من
بریش ها و کشیده شوند و هرچه زنان باشند پس گرفته شوند به گیسوهای و بسیار از
شیبة من امتی یؤخذ ویقبض علی الشیب ویقاد الی النار
سفید ریشان از امت من که گرفته شوند و قبض کرده شوند بر ریشهای سفید و کشیده شود بسوی آتش
وهو ینادی واشیباه واضعفاه وکم من شاب یقبض علی
و آواز کند وای بر سفید ریشی وای بر ضعف من و بسیار از جوانان امت من گرفته شوند از

اللحیة

اللحیة ویقاد الی النار وهو ینادی واشباباه واحسن صورتاه
ریشها و کشیده شوند بسوی آتش و او شان آواز کنند وای جوانی ما وای حسن صورت ما
وکم من امرأة من امتی تؤخذ علی ناصیتها وتقاد الی النار
و بسیار از زنان از امت من که گرفته شوند بر مویهای پیشانی شان و کشیده شوند بسوی آتش
وهی تنادی وافضیحتاه واهتك حرمتاه واستراه حتی انتهی بهم
و ایشان فریاد کنند وای فضیحت ما وای پرده دری حرمت ما وای بی ستری ما تا آنکه رسانیده شوند ایشان
الی مالك فاذا نظر المالك الیهم یقول للملئکة من هؤلاء
بسوی مالک دوزخ پس چون نظر کند مالک بسوی ایشان گوید آن مالک مر فرشتگان را کیستند ایشان
فما ورد علی الاشقیاء اعجب من هؤلاء لم تسود وجوههم ولم
پس وارد نشدند بر من بدبختان عجب تر از ایشان که سیاه نشده اند رویهای ایشان و نهاده
توضع السلسل والاغلل فی اعناقهم فیقول الملئکة هکذا امرنا
شده اند زنجیرها و طوقها در گردنهای ایشان پس گویند فرشتگان این چنین امر شده است ما را
ان ناتی بهم علی هذه الحالة فیقول المالك یا معشر الاشقیاء
که آریم ایشان را بر این حالت پس گوید مالک دوزخ ای گروه بدبختان
من انتم یقولون نحن من امة محمد صلی الله علیه واله وسلم
کیستید شما گویند مایان از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم
وروی فی روایة اخری فلما قادهم الملئکة ینادون یا محمداه
و روایت شده در روایت دیگر پس چون کشند ایشان را فرشتگان فریاد کنند یا محمد صلعم
فلما راوا مالکا نسوا اسم محمد صلی الله علیه واله وسلم من
پس چون بینند مالک دوزخ را فراموش کنند نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از
هیبة المالك فیقول لهم من انتم فیقولون نحن ممن انزل
هیبت مالک پس گوید مالک ایشان را کیستید شما پس گویند مایان از آن امتی ایم که نازل شده
علیهم القران ونحن ممن یصومون رمضان فیقول المالك
بر ایشان قرآن و مایان از آن امت ایم که روزه دارند ماه رمضان را پس گوید مالک
ما انزل القران الا علی محمد فلما سمعوا اسم محمد صلی الله علیه
نازل نشده قرآن مگر بر محمد صلی الله علیه وسلم پس چون شنوند نام محمد صلی الله علیه
واله وسلم صاحوا باجمعهم وقالوا نحن من امة محمد صلی الله علیه
و آله و سلم را فریاد کنند تمام ایشان و گویند مایان از امت محمد صلی الله علیه
واله وسلم فیقول لهم المالك ما کان لکم فی القران زاجر عن
و آله و سلم هستیم پس گوید مر ایشان را مالک نبود مر شما را در قرآن باز دارنده از

مَعَاصِي اللهِ تعالى فاذا وقفوا على شفير جهنم ونظروا الى النار
گناهان خدایتعالی پس چون استاده شوند بر کنار دوزخ و نظر کنند بسوی آتش
والى الزبانية يقولون يا مالك ائذن لنا ساعة حتى نبكي على
و بسوی فرشتگان عذاب گویند ای مالک اذن ده مایان را ساعتی تا بگرییم بر
انفسنا فيأذن لهم فيبكون حتى لم يبق الدموع فيبكون دما فيقول
نفسهای خود پس اذن دهد مالک ایشان را پس میگریند تا آنکه باقی نماند اشکها پس بگریند خون را پس گوید
المالك لهم ما احسن هذا البكاء فلو كان هذا البكاء في الدنيا من
مالک مر ایشان را چه نیکوست این گریه پس اگر بودی این گریه شما در دنیا از
خشية الله تعالى لمنعكم اليوم من النار باب ٣٢ في ذكر الزبانية
خوف خدایتعالی هر آیینه منع کردی شما را امروز از آتش باب ٣٢ در ذکر فرشتگان عذاب
قال منصور بن عمار بلغني عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
گفت منصور بن عمار رض رسیده است بما از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
ان لمالك النار ايديا وارجلا بعدد اهل النار ومع كل رجل يد
که هر آیینه بر مالک دوزخ را دستها و پایهاست بشمار اهل دوزخ و با هر شخصی دستی باشد از مالک
تقيمه وتقعده وتغله وتسلسله فاذا انظر المالك الى النار
که میخیزاند او را و می نشاند او را و طوق و زنجیر کند او را پس چون نظر کند مالک بسوی آتش
ياكل بعضها بعضا من خوف المالك وحروف البسملة تسعة عشر
میخورد بعضی از آن بعضی را از خوف مالک و حرف های بسم الله نوزده
حرفا وعدد الزبانية كذلك فمن قال بسم الله الرحمن الرحيم
حرف اند و عدد فرشتگان عذاب هم نوزده اند پس هر که گوید بسم الله الرحمن الرحیم
صدقا من قلبه الخالص خلصه الله تعالى يوم القيمة من الزبانية
از روی صدق از اخلاص دل خلاص کند او را خدایتعالی روز قیامت از فرشتگان عذاب
ببركته وانما سموا الزبانية زبانية لانهم يعملون بارجلهم كما
به برکت آن بسم الله و جزاین نیست که نام نهاده شده اند فرشتگان عذاب بزبانیه زیرا که ایشان کار میکنند بپایهای خود چنانکه
يعملون بايديهم فياخذ واحد منهم عشرة الاف من الكفار بيد
کار میکنند بدستهای خود پس بگیرد یکی از ایشان ده هزار کافر را بیک دست
واحد وعشرة الاف باحدى رجليه وعشرة الاف باليد
و ده هزار کافر بیک پای و ده هزار را بدست
الاخرى وعشرة الاف بالرجل الاخرى فيعذب اربعين الف
دیگر و ده هزار را بپای دیگر پس عذاب میکند چهل هزار

كافر مرة واحدة لما فيه من قوة وشدة احدهم مالك
کافر را یکبار بسبب آنکه در ویست از قوت و شدت یکی از ایشان مالک است
خازن النار وثمانية عشر مثله وهم رؤساء الملئكة تحت
خازن نار و هژده دیگر اند مثل مالک و ایشان رئیسان فرشتگان دوزخ اند زیر
كل منهم من الخزنة ما لا يحصى عدده واعينهم كالبرق الخاطف
هر فرشته از ایشان از خازنان دوزخ آنقدر اند که بشمار نیاید عدد آن و چشمان شان مانند برق خیره کننده است
واسنانهم كصياصي اقران البقرة واشفاههم تمس اقدامهم ويخرج
و دندان ایشان مانند تیزیها شاخهای گاو باشد و لبهای شان میرسد بقدمهای شان لو می بر آید
لهب النار من افواههم ما بين كتفي كل واحد مسيرة سنة واحدة
مشعله آتش از دهن شان مابین دو دوش هر یکی را مسافت یک ساله است
ولم يخلق الله في قلوبهم من الرحمة والرأفة مقدار ذرة ولو
و نیافریده خدایتعالی در دلهای شان از رحمت و مهربانی مقدار ذره را و اگر
مكث احدهم في بحار النار مقدار اربعين سنة لا يضره النار
درنگ کند یکی از ایشان در دریاهای آتش مقدار چهل سال ضرر نکند او را آتش
لان الملئكة خلقت من النور والنور اشد من النار نعوذ بالله
زیرا که فرشتگان آفریده شده اند از نور و نور سخت تر است از آتش پناه میگیریم بر خدا
منها ثم يقول المالك للزبانية القوهم في النار فاذا القوا جميعهم
از آتش پس از آن گوید مالک مر زبانیه را بیفگنید ایشان را در آتش پس چون افگنده شوند تمام شان
في النار نادوا باجمعهم لا اله الا الله محمد رسول الله فيرجع
در دوزخ فریاد کنند تمام شان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله پس باز گردد
عنهم النار فيقول المالك يا نار خذيهم فتقول النار كيف
از ایشان آتش پس گوید مالک ای نار بگیر ایشان را پس گوید آتش چگونه
اخذهم وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله فيقول
گیرم ایشان را و ایشان میگویند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله پس گوید
المالك نعم كذا امرني ربي فلما سكتوا من قول لا اله الا الله
مالک آری بگیر ایچنین امر فرموده مرا رب من پس چون خاموش شوند از گفتن کلمه لا اله الا الله
تاخذهم النار فمنهم من تاخذه الى قدميه ومنهم من تاخذه الى
بگیرد ایشان را آتش پس بعضے از ایشان کسے باشد که بگیرد او را تا قدم وی و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را تا
ركبتيه ومنهم من تاخذه الى سرته ومنهم من تاخذه الى حلقه فاذا
دو زانوی او و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را تا ناف او و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد او را تا حلق وی پس چون

قصدت النار الى الوجوه فيقول المالك لا تحرق وجوههم فطال ما سجدوا
قصد کند آتش بسوی رویهای ایشان پس گوید مالک مسوزان رویهای ایشان را پس بسیار سجده کرده اند
للرحمن ولا تحرق قلوبهم فطال ما عطشوا من شدة صوم رمضان
برای خدا و مسوزان دلهای ایشان را پس بسیار تشنگی کشیده اند از سختی روزهٔ ماه رمضان
فيبقون فيها ما شاء الله تعالى

باب ٣٨ في ذكر اهل النار وطعامهم

پس باقی مانند دران قدر که خواهد خدا تعالی باب ۳۸ در ذکر اهل نار و طعام ایشان
وشرابهم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار
و نوشیدن ایشان فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آئینه اهل نار
مسودة الوجوه مظلمة الابصار مذهبة العقول مزرقة العيون
سیاه روی باشند تاریک چشمان باشند رفته باشد عقلهای شان سبز باشد چشمان شان
رؤسهم كالجبال ابدانهم كالفخار وعيونهم كالطود وشعورهم
سرهای شان مانند کوه باشد و بدنهای شان مانند سفال باشند و چشمان مانند تودهٔ خاک و مویهای شان
كآجام القصب لا موت يموتون ولا حيوة يحيون ولكل واحد منهم
مانند نیستان باشند نه موت است ایشان را که بمیرند و نه زندگی است که زنده شوند و مر هر یکی را از ایشان
سبعون جلدة ومن جلد الى جلد سبعون طبقا من النار وفي
هفتاد پوست باشد و از هر پوست تا پوست دیگر هفتاد طبق باشد از آتش و در
اجوافهم حيات وعقارب من النار يسمع صوتهما كصوت الوحوش
میان ایشان ماران و کژدمان باشند از آتش شنیده میشود آوازهای آنها مانند آواز وحشیان
والحمير وبالسلاسل والاغلال يغلون ويقطعون بالكلاليب و
و خران و بزنجیرها و طوقها طوق کرده شوند و بریده شوند با [illegible] و
يضربون بالمقامع ويضربون على الوجه ويسحبون في النار و
زده شوند بگرزها و زده شوند بر رویها و کشیده شوند در آتش و
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار ينادون
فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آئینه اهل نار فریاد کنند
يا رباه احاط بنا العذاب فوجدناه مضيقة لا يسجنونها مغلولة
ای پروردگار ما احاطه کرد ما را عذاب پس یافتیم آنرا بسیار تنگ کننده بازداشته شوند ایشان از عذاب طوق کرده باشند
باغلالها وان شكوا لم يرحموا وان صبروا لم يجدوا فرجا وان
بطوقهای آن و اگر شکوه کنند رحم کرده نشوند و اگر صبر کنند نیابند شادمانی و اگر
نادوا لم يجابوا وينادون بالويل والثبور وفي الاصفاد
فریاد کنند جواب داده نشوند و فریاد کنند بعذاب و هلاکی و در زنجیرها

مقرنين

مقرنين وفي سجون النار مخلدون خلودا وينادون من طول
بسته باشند و در زندانهای آتش همیشه باشند همیشه بودنی و فریاد کنند از درازی
العذاب وضيق مدخلهم وسائل صديدهم ومكشوف عوراتهم
عذاب و تنگی مکان ایشان و جاری بود زرداب ایشان و برهنه باشد عورتهای ایشان
ومغبرة الوانهم والاشقياء يقولون ربنا غلبت علينا شقوتنا
و گرد آلوده باشد رنگهای ایشان و بدبختان گویند ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی
وكنا قوما ضالين فخفف عنا يوما من العذاب انا مؤمنون قال
و بودیم ما قوم گمراه پس تخفیف کن از ما یکروز از عذاب ما یان مومنانیم فرمود آنحضرت
ساكنوا اهل النار خلق الله تعالى لهم جبلا فيقال لهم اصعدوا
ساکنان اهل نار آفریده خدا تعالی برای ایشان یک کوه و گفته شود ایشان را بالا روید
عليه فيصعدون على وجوههم بالف سنة حتى صاروا على
بر وی پس بالا روند بر رویهای ایشان هزار سال تا آنکه رسند بر
راس الجبل ثم ينفضهم الجبل نفضة فيردهم الى قعرها
سر کوه پس بیفگند ایشان را آن کوه افگندن پس باز گرداند ایشان را پایین کوه
خاسرين وقال ان اهل النار يستغيثون بالمطر فيرفع سحابة
زیانکاران و گفت هر آئینه اهل نار فریاد کنند بطلب باران پس برخیزد یک ابر سیاه
في النار سوداء فيقولون الغيث من الرحمة فيمطر عليهم حجارة
در آتش پس گویند که بارش از رحمت است پس بارد بر ایشان سنگها
من النار وتقع على رؤسهم من فوقهم حيات وعقارب ثم
از آتش و بیفتند بر سرهای ایشان از بالای ایشان ماران و کژدمان پس از ان
يسألون الله تعالى الف سنة ان يرزقهم الغيث فيظهر سحابة
سوال کنند خدا تعالی را هزار سال اینکه روزی کند ایشان را بارش پس ظاهر شود یک ابر
اخرى سوداء فيقولون هذه سحابة المطر فيرسل عليهم حيات
دیگر سیاه پس گویند این ابر بارش است پس فرستند ابر بر ایشان ماران
كامثال اعناق الابل فلما عضت ونهشت لا يذهب وجعها
مانند گردنهای شتر پس چون بگزند آن ماران و نیش زنند [illegible] نرود درد شان
الف سنة وهذا معنى قوله تعالى زدناهم عذابا فوق العذاب
هزار سال و این معنی قول خدا تعالی است زیاده گردانیم ایشان را عذاب بر عذاب
بما كانوا يفسدون وقال ساكنوا اهل النار ينادون مالكا سبعين
بسبب آنچه بودند مفسدان و فرمود آنحضرت ساکنان اهل نار فریاد کنند مالک را هفتاد

ألف سنة فلا يرد المالك على الأشقياء جوابا فيقولون ربنا
هزار سال پس رد نکند مالک بر بدبختان جواب را پس گویند ای پروردگار ما
ما أجابنا المالك فيقولون يا مالك اسق لنا شربة من ماء التسنيم
جواب نداد ما را مالک پس گویند ای مالک بنوشان ما را شربتی از آب چشمهٔ تسنیم
فقد أكلت النار عظامنا وقطعت النار قلوبنا فيسقيهم شربة من
پس هر آینه خورد آتش استخوانهای ما را و قطع کرد آتش دلهای ما را پس بنوشاند ایشان را شربت از
ماء الحميم فإذا تناولوا باليدين يسقط الأصابع وإذا بلغت الوجوه تتناثر
آب گرم دوزخ پس چون بگیرند آنرا بدستهای خود بیفتند انگشتان و چون نزدیک رسد آن آب گرم بروی های شان بریزد
الوجوه والعيون والجلود وإذا دخلت في البطون قطعت الأمعاء و
رویها و چشمهای شان و پوستهای شان و چون داخل شود آن آب گرم در شکم ایشان قطع کند روده ها را و
الكبد قال إن ساكني أهل النار إذا استغاثوا بطعامهم يجيئ بالزقوم
جگر را فرمود هر آینه ساکنان اهل نار چون فریاد کنند برای طعام خورد آورده شود زقوم
فإذا أكلوا الزقوم يغلي ما في بطونهم ويغلي دماغهم وأضراسهم
پس چون خورند زقوم را بجوش شد آنچه در شکمهای ایشان است و بجوش شد مغز ایشان و دندانهای ایشان
ويخرج لهب النار من فمهم وتسقط أحشاؤهم من دبرهم تحت أقدامهم قال
و برآید شعلهٔ آتش از دهن ایشان و بیفتند روده های ایشان از دبر ایشان زیر قدمهای ایشان فرمود
إن ساكني أهل النار يلبسون من قطران فإذا وضعوا على الأبدان
هر آینه ساکنان اهل نار بپوشند جامه ها از قیر پس چون بنهند آنرا بر بدنهای خود
انسلخت الجلود وإن الأشقياء في النار عمي لا يبصرون بكم
بریزد پوستهای شان و هر آینه بدبختان در آتش کور باشند نمی بینند گنگ باشند
لا ينطقون صم لا يسمعون وكل جائع يشتهي الطعام إلا أهل
سخن نگویند کر باشند که نشنوند و هر گرسنه میخواهد طعام را مگر اهل
النار وكل ميت يشتهي الحيوة إلا أهل النار فإنهم يتمنون الموت
نار و هر مرده میخواهد زندگی را مگر اهل نار پس هر آینه ایشان آرزو کنند موت را
ولا يموتون

باب ۳۹ في ذكر ألوان العذاب على قدر أعمالهم

و نمی میرند باب ۳۹ در ذکر اقسام عذاب بر قدر عملهای ایشان

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ينجو أمة محمد صلى الله عليه وآله وسلم
فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نجات یابند امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
من النار من بعد ستين ألف سنة وهؤلاء قوم من أمتي
از آتش بعد از شصت هزار سال و ایشان قومی باشند از امت من

سامنون

سامنون من اللحوم الحرام مهزولون من الدين كاسون من الثياب
فربه شده باشند از گوشتهای حرام لاغر باشند از دین پوشیده باشند از جامه ها
عارون عن الطاعات عالمون لا يعملون بالعلم يعلمون ظاهرا
برهنه باشند از عبادات عالمان باشند عمل نکنند بر علم میدانند ظاهر را
من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون جاهلون من أهل
از زندگی دنیا و ایشان از آخرت ایشان غافلانند جاهلانند از اهل
السوق يكسبون من أي مال شاؤا ولا يبالوا من أي باب يدخلون
بازارند کسب میکنند از هر گونه مال که میخواستند و باک نمیکردند پس باک نیست از هر دروازه که در آیند
في النار قال الله تعالى يا موسى لو رأيت ناقض العهد والأمانة
در آتش فرمود خدای تعالی ای موسی اگر بینی تو شکنندهٔ عهد و امانت را که
يسحبان على وجوههما إلى النار وإذا طرحا في جهنم صار كل عضو
کشیده شوند بر رویهای خود بسوی آتش و چون افگنده شوند در دوزخ بیفتند هر اندامی
منهما في مكان وكل عرق في مكان وقلبهما في مكان وويل لكل
از ایشان در جائی و هر رگی در مکانی و قلب ایشان بیفتد در جائی و هلاکت مر هر
ناقض العهد والأمانة وتراهما مصلوبين على شجرة الزقوم
شکنندهٔ عهد و امانت را و به بینی ایشان را بردار کشیده بر درخت زقوم
والنار تدخل في دبرهما وتخرج من فمهما وأذنيهما وأعينهما
و آتش در آید در مقعد ایشان و برآید از دهن ایشان و گوشهای ایشان و چشمان ایشان
ويقارن معهما الشيطان في السلاسل والأغلال معلقين بأسنانهما
و پیوست کرده شود با ایشان شیطان در زنجیرها و طوقها آویخته باشند بدندانهای ایشان
ولسانهما ويسيل دماغهما من منخريهما ولا يجدان راحة طرفة
و زبان شان و جاری بود مغز ایشان از دو سوراخ بینی و نیابند راحت را بقدر پریدن
عين وإن الكافرين يطلبون الأمان من عذاب ناقض العهد
چشم و هر آینه کافران میخواهند امان از عذاب شکنندهٔ عهد
والأمانة وناقض العهد والأمانة يطلب الأمان من عذاب
و امانت و شکنندهٔ عهد و امانت میخواهند امان از عذاب
تارك الصلوة وتارك الصلوة يطلب الأمان من عذاب الزاني
تارک نماز و تارک نماز میخواهد امان از عذاب زانی
والزاني يطلب الأمان من عذاب آكل الربوا ناقض العهد والأمانة
و زانی میخواهد امان از عذاب خورندهٔ سود و شکنندهٔ عهد و امانت

وَالزَّانِي وَاٰكِلُ الرِّبٰوا وَتَارِكُ الصَّلٰوةِ يُعَذَّبُوْنَ فِي النَّارِ حُقُبًا اِلٰى
و زناکننده و خورنده سود و تارک نماز عذاب کرده شوند در آتش مدت دراز تا

اَرْبَعِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَوْ كَانَ
چهل هزار سال فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر باشد

مَاءُ الْبِحَارِ مِدَادًا وَالْاَشْجَارُ اَقْلَامًا وَالْاِنْسُ وَالْجِنُّ يَكْتُبُوْنَ نَفِدَتِ الْبِحَارُ
آب دریاها سیاهی و درختان قلمها و انسان و جن بنویسند تمام شوند دریاها

كُلُّهَا ثُمَّ جَاؤُا مِثْلَهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ ضِعْفٍ فَيَنْفَدُ ذٰلِكَ كُلُّهٗ وَفَنِيَتِ
همه پس از آن آیند دریاها و قلمها و نویسندگان مثل اینها هفتاد هزار دو چند پس تمام شوند این همه و فنا شوند

الْاِنْسُ وَالْجِنُّ قَبْلَ اَنْ يُكْتَبَ اَعْدَادُ حُقُبِ جَهَنَّمَ وَذٰلِكَ قَوْلُهٗ تَعَالٰى
انس و جن پیش از آنکه نوشته شود شمار سالهای دوزخ و این قول خدایتعالی است

لَابِثِيْنَ فِيْهَا اَحْقَابًا قَالَ اَتَعْلَمُوْنَ مَا الْحُقُبُ قَالُوْا لَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
درنگ کنندگان باشند در آن حقبهای بسیار فرمود آیا میدانید که چیست حقب گفتند نی فرمود پیغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ الْحُقُبُ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ سَنَةٍ قَالُوا السَّنَةُ كَمْ
الله علیه و آله و سلم حقب چهار هزار سال است گفتند آن سال چند

شَهْرٍ قَالَ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ شَهْرٍ قَالُوا الشَّهْرُ كَمْ يَوْمًا قَالَ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ يَوْمٍ
ماه است گفت چهار هزار ماه گفتند آن ماه چند روز است فرمود چهار هزار روز

قَالُوا الْيَوْمُ كَمْ سَاعَةً قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ سَبْعُوْنَ
گفتند روز چند ساعت است فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد

اَلْفَ سَاعَةٍ كُلُّ سَاعَةٍ سَنَةٌ مِّنْ سِنِيْنَ الدُّنْيَا وَرُوِيَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ
هزار ساعت هر ساعت سالی است از سالهای دنیا و روایت شده از ابی هریره رض

اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ
هرآئینه وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون شود روز قیامت

يَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ حَيَّةٌ اِسْمُهٗ حَرِيْشٌ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ جِنْسِ الْعَقْرَبِ وَرَأْسُهٗ
برآید از جهنم یک مار نام وی حریش باشد و می برآید از جنس عقرب و سر او

فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَذَنَبُهٗ اِلٰى تَحْتِ الثَّرٰى فَيُنَادِيْ كُلَّ سَنَةٍ اَلْفَ
در آسمان هفتم باشد و دم وی تا زیر زمین هفتم رفته باشد پس آواز کند هر سال هزار

مَرَّةٍ اَيْنَ قَاطِعُ الرَّحِمِ وَاَيْنَ شَارِبُ الْخَمْرِ فَيَقُوْلُ جِبْرَائِيْلُ مَا تُرِيْدُ
بار که کجاست قطع کننده رحم و کجاست نوشنده شراب پس گوید جبرائیل چه میخواهی

يَا حَرِيْشُ فَيَقُوْلُ الْحَرِيْشُ اُرِيْدُ خَمْسَ نَفَرٍ اَيْنَ مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ وَاَيْنَ
ای حریش پس گوید حریش میخواهم پنج نفر را کجاست کسیکه ترک کرده نماز را و کجاست

مَنْ

قوله تعالی لابثین فیها احقابا ای مقیمین فی جهنم احقابا جمع حقبة والحقب الواحد ثمانون سنة والسنة ثلثمائة وستون یوما والیوم الواحد الف سنة مما تعدون اهل الدنیا ویقال لا یعلم عدد تلك الاحقاب الا الله فلا ینقطع [illegible] ابن عباس

مَنْ مَنَعَ الزَّكٰوةَ وَاَيْنَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ وَاَيْنَ مَنْ اَكَلَ الرِّبٰوا وَاَيْنَ
کسیکه منع کرده زکوة را و کجاست کسیکه نوشیده شراب را و کجاست کسیکه خورده سود را و کجاست

مَنْ يَتَحَدَّثُ بِحَدِيْثِ الدُّنْيَا فِي الْمَسَاجِدِ وَاَنَا اٰكُلُهُمْ وَاُطْعِمُهُمْ فَيَجْمَعُهُمْ
کسیکه سخن گوید بسخن دنیا در مسجدها و من خورم ایشان را و طعام کنم ایشان را پس جمع کند ایشان را

فِيْ فَمِهٖ وَيَرْجِعُ اِلٰى جَهَنَّمَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّقَاوَةِ **بَابٌ ٤٠** فِيْ ذِكْرِ شَارِبِ
در دهن خود و باز گردد بسوی جهنم پناه میخواهم بخدایتعالی از بدبختی باب ٤٠ در ذکر نوشنده

الْخَمْرِ رُوِيَ عَنْ اُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ رض اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
شراب روایت شده از ابی پسر کعب رض هرآئینه وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه

وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يُؤْتٰى شَارِبُ الْخَمْرِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالْكُوْزُ مُعَلَّقَةٌ فِيْ
و آله و سلم آورده شود نوشنده شراب روز قیامت و کوزه شراب آویخته باشد در

عُنُقِهٖ وَالطُّنْبُوْرُ فِيْ كَفِّهٖ حَتّٰى يُصْلَبَ عَلٰى خَشَبَةٍ مِّنَ النَّارِ
گردن وی و طنبور باشد در دست وی تا آنکه مصلوب شود بر چوبی از آتش

فَيُنَادِيْ مُنَادٍ هٰذَا فُلَانُ ابْنُ فُلَانٍ مِّنْ مَّوْضِعِ كَذَا وَيَخْرُجُ رَائِحَةُ
پس آواز کند آواز کننده این فلان پسر فلان است از موضع چنین و می برآید بوی

الْخَمْرِ مِنْ فَمِهٖ قَدْ يَتَاَذّٰى اَهْلُ النَّارِ وَاَهْلُ الْمَوْقِفِ حَتّٰى يَسْتَغِيْثُوْا
شراب از دهن وی هرآئینه متاذی شوند اهل نار و اهل محشر تا آنکه فریاد کنند

اِلَى اللّٰهِ مِنْ نَتْنِ رَائِحَةِ فَمِهٖ وَيَكُوْنُ مَصِيْرُهٗ اِلَى النَّارِ فَاِذَا طُرِحَ
بخدایتعالی از گندگی بوی دهن وی و باشد بازگشت وی بسوی آتش پس چون انداخته شود

فِي النَّارِ يُنَادِيْ اَلْفَ سَنَةٍ وَاعَطْشَاهُ ثُمَّ يُنَادِيْ مَالِكًا فَلَا يُجِيْبُهٗ
در آتش آواز کند هزار سال وای تشنگی من پس از آن آواز کند مالک را پس جواب ندهد مالک او را

مِقْدَارَ ثَمَانِيْنَ سَنَةً وَيَكُوْنُ عَرَقُهٗ مُنْتِنًا يُؤْذِيْ جِيْرَانَهٗ فَيُنَادِيْ
مقدار هشتاد سال و باشد عرق وی بدبوی ایذا دهد همسایگان خود را پس آواز کند

يَا رَبِّ ارْفَعْ عَنِّي الْعَرَقَ فَلَا يَرْفَعُهٗ ثُمَّ يَجِيْءُ النَّارُ وَتَاْكُلُهٗ حَتّٰى يَكُوْنَ
ای رب من بردار از من عرق را پس نه بردارد او را پس از آن آید آتش و بخورد او را تا آنکه شود

رَمَادًا ثُمَّ يُعَادُ خَلْقًا جَدِيْدًا ثُمَّ يَجِيْءُ وَتُحْرِقُهٗ مَغْلُوْلَةً فَيَبْكِيْ وَتَاْخُذُهٗ
خاکستر پس از آن باز گردانیده شود آفریده شدن نو پس از آن آید آتش و بسوزد او را طوق کرده شده پس بگرید و بگیرد او را

مِنْ رِجْلَيْهِ فَيُسْحَبُ فِيْهَا بِالسَّلَاسِلِ عَلٰى وَجْهِهٖ فَاِذَا اسْتَغَاثَ بِالْمَاءِ
از دو پای وی پس کشیده شود در آن بزنجیرها بر روی وی پس چون فریاد کند برای آب

جِيْءَ بِالْحَمِيْمِ اِذَا شَرِبَ تَقَطَّعَتْ اَمْعَاؤُهٗ فَاِذَا اسْتَغَاثَ بِالطَّعَامِ
آورده شود آب گرم گرچون نوشد پاره پاره شود رودهای وی پس چون فریاد کند برای طعام

جِيئَ بِالزَّقُّومِ فَيَأْكُلُهُ وَيَغْلِي مَا فِي بَطْنِهِ وَمَا فِي دِمَاغِهِ وَيَخْرُجُ
آورده شود بزقوم پس خورد آنرا و بجوشد آنچه در شکم وی است و آنچه در مغز وی است و می بر آید
لَهَبُ النَّارِ مِنْ فَمِهِ وَتَسَاقَطَتِ الْأَحْشَاءُ مِنْ دُبُرِهِ تَحْتَ قَدَمَيْهِ ثُمَّ يُجْعَلُ
شعلهٔ آتش از دهن وی و بیفتند روده های وی از مقعد او زیر دو قدم او پس از آن گردانیده شود
فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى طُولَ عَذَابُهُ فَضِيقَ مُدْخَلُهُ وَ
در تابوت از آتش هزار سال تا آنکه دراز شود عذاب وی و تنگ شود جای وی و
تَغَيَّرَ أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ التَّابُوتِ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ وَيُجْعَلُ فِي
متغیر شود رنگ وی پس از آن بر آید از تابوت بعد هزار سال و گردانیده شود در
سِجِّينٍ مِنَ النَّارِ وَيُغْلَى فِيهَا ثُمَّ يُنَادِي أَلْفَ عَامٍ فَلَا يُرْحَمُ وَفِي
قیدخانه از آتش و جوش داده شود در آن پس آواز کند هزار سال پس رحم کرده نشود و در
السِّجِّينِ حَيَّاتٌ وَعَقَارِبُ مِثْلُ الْبُخْتِ يَأْخُذُونَ بِقَدَمَيْهِ فَيَقْطَعُونَهُ
سجین ماران و کژدمان مانند شتران بختی بگیرند او را بدو قدم وی پس قطع کنند او را
ثُمَّ يُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنَ النَّارِ وَيُجْعَلُ فِي مَفَاصِلِهِ الْحَدِيدُ
پس از آن نهاده شود بر سر وی تاج از آتش و گردانیده شود در بندهای وی آهن
وَفِي عُنُقِهِ السَّلَاسِلُ وَالْأَغْلَالُ ثُمَّ يُخْرَجُ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ ثُمَّ يُجْعَلُ
و در گردن وی زنجیرها و طوقها پس از آن بر آورده شود بعد هزار سال پس از آن افگنده شوند
فِي وَيْلٍ وَهُوَ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَقَعْرُهَا
در ویل و آن وادیست از وادیهای جهنم گرمی وی سخت است و پایین وی
بَعِيدٌ وَالسَّلَاسِلُ وَالْأَغْلَالُ وَالْعَقَارِبُ وَالْحَيَّاتُ فِيهَا كَثِيرَةٌ وَيَبْقَى
دور است و زنجیرها و طوقها و کژدمان و ماران در آن بسیار باشند و باقی ماند وی
فِي الْوَيْلِ قَدْرَ أَلْفِ عَامٍ ثُمَّ يُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَيَسْمَعُ مُحَمَّدٌ صَوْتَهُ
در ویل مقدار هزار سال پس از آن آواز کند یا محمداه پس بشنود محمد آواز او را
وَيَقُولُ يَا رَبِّ أَسْمَعُ صَوْتَ رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى
و گوید ای رب میشنوم آواز شخصی از امت من پس فرماید الله تعالی
هٰذَا صَوْتُ الرَّجُلِ الَّذِي شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا وَمَاتَ سَكْرَانَ
این آواز آن شخصی است که نوشیده شراب را در دنیا و مرده در حالت بیهوشی
فَبَعَثْتُهُ فِي الْمَحْشَرِ وَهُوَ سَكْرَانُ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا رَبِّ أَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ
پس برانگیختم او را در محشر و او سکران است پس گوید محمد ای رب من بر آر او را از آتش
فَيَخْرُجُ بِشَفَاعَتِهِ وَلَمْ يَبْقَ مُخَلَّدٌ إِلَى النَّارِ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى وَهَبْتُهُ
پس بر آید بشفاعت آنحضرت ﷺ نماند باقی همیشه مؤمن در آتش فرماید خدا تعالی بخشیدم او را

لَكَ يَا مُحَمَّدُ **بَابُ ۴۱ فِي ذِكْرِ الْخُرُوجِ مِنَ النَّارِ** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ
برای تو ای محمد صلعم باب ۴۱ در ذکر بر آمدن از آتش روایت از عبد الله بن عباس رض
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ آخِرُ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ يَبْقَى تِسْعَةَ آلَافِ
راضی باد خدا تعالی از هر دو هر آئینه وی گفت آخر کسیکه بر آید از این امت کسی است که باقی ماند نه هزار
سَنَةٍ فَيَصِيحُ بَعْدَ أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ يَا اللهُ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ يُنَادِي
سال پس آواز کند بعد چهار هزار سال به کلمه یا الله هزار سال پس از آن آواز کند
فِيهَا يَا حَنَّانُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا مَنَّانُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا قَيُّومُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا رَحْمٰنُ
در آن کلمه یا حنان هزار سال و یا منان هزار سال و یا قیوم هزار سال و یا رحمن
يَا رَحِيمُ أَلْفَ عَامٍ فَإِذَا نَفَذَ اللهُ حُكْمَهُ فِيهِمْ فَيَقُولُ يَا جِبْرَائِيلُ مَا
یا رحیم هزار سال پس چون جاری و روان کند خدا تعالی حکم خود را در ایشان پس فرماید ای جبرئیل چه
فَعَلَ النَّارُ بِالْعَاصِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِلٰهِي
عمل کرد آتش با گنهگاران از امت محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم گوید جبرئیل الهی من
أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنِّي يَقُولُ اللهُ تَعَالَى انْطَلِقْ وَانْظُرْ مَا حَالُهُمْ فَيَنْطَلِقُ
تو دانا تری بایشان از من فرماید خدا تعالی برو و ببین چیست حال ایشان پس برود
جِبْرَائِيلُ إِلَى الْمَالِكِ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرٍ مِنَ النَّارِ فِي وَسَطِ جَهَنَّمَ فَإِذَا
جبرئیل بسوی مالک دوزخ و او نشسته باشد بر منبر از آتش در میان جهنم پس چون
نَظَرَ الْمَالِكُ إِلَى جِبْرَئِيلَ قَامَ تَعْظِيمًا لَهُ وَيَقُولُ مَا أَدْخَلَكَ هٰذَا الْمَوْضِعَ
نظر کند مالک بسوی جبرئیل برخیزد برای تعظیم وی و گوید چه چیز آورد ترا درین جای
يَقُولُ مَا فَعَلْتَ بِالْعُصَاةِ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
گوید جبرئیل چه کردی با گنهگاران از امت محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
فَيَقُولُ الْمَالِكُ مَا أَسْوَأَ حَالَهُمْ وَأَضْيَقَ مَكَانَهُمْ قَدِ احْتَرَقَتِ النَّارُ
پس گوید مالک چه بد است حال ایشان و چه تنگ است مکان ایشان هر آئینه سوخته آتش
أَجْسَادَهُمْ وَأَكَلَتْ لُحُومَهُمْ وَبَقِيَتْ وُجُوهُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ يَتَلَأْلَأُ فِيهِمَا
بدنهای ایشان را و خورده گوشتهای ایشان و باقی مانده رویهای ایشان و دلهای ایشان سپید درخشنده روی و دل ایشان
الْإِيمَانُ فَيَقُولُ ارْفَعِ الطَّبَقَ عَنْهُمْ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِمْ فَيَأْمُرُ الْمَالِكُ لِلْخَزَنَةِ
نور ایمان پس گوید جبرئیل بردار طبق را از ایشان تا نظر کنم بسوی ایشان پس امر کند مالک مر خازنان دوزخ را
فَتَرْفَعُ الطَّبَقَ عَنْهُمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَيَرَوْنَهُ أَحْسَنَ خَلْقًا
پس بردارند طبق را از ایشان پس نظر کنند ایشان بسوی جبرئیل و ببینند وی را خوبتر شکل و صورت
فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ فَيَقُولُونَ يَا مَالِكُ مَنْ هٰذَا
پس بدانند ایشان بدرستی که آن نیست از فرشتگان عذاب پس گویند ایشان ای مالک کیست این

العبد الذي لم نر شيئاً أحسن منه قط يقول المالك هذا جبرائيل
بنده آنکه ندیدم چیزی را خوبتر ازآن هرگز گوید مالک این جبرائیل
الكريم أمين الله الذي كان يأتي على محمد بالوحي فاذا سمعوا
کریم امین خدایتعالی است بود که فرود می آمد بر محمد صلعم بوحی پس چون شنوند ایشان
ذكر محمد صاحوا بأجمعهم ويبكون يقولون يا جبرائيل اقرء
ذکر محمد زیاد کنند ایشان همه را وگریند ومیگویند ای جبرائیل برسان
محمد امتنا السلام وأخبره بسوء حالنا وقل له قد نسيتنا وتركتنا
محمد صلعم را ازمایان سلام وخبر من اورا به بدحالی ما وبگو اورا هرآئینه فراموش کردی مارا وگذاشتی مارا
في النار فينطلق جبرائيل حتى يقوم بين يدي الله فيقول الله تعالى
در آتش دوزخ پس روان شود جبرائیل تا آنکه بایستند پیش خدایتعالی پس فرماید خدایتعالی
كيف رأيت أمة محمد يقول يا رب أنت أعلم بأسوء حالهم وأضيق
چگونه دیدی امت محمد صلعم را گوید جبرئیل ای رب من تو داناتری به بدترین حال شان وبه تنگ ترین
مكانهم يقول الله تعالى هل سألوك شيئاً يقول نعم يا رب سألوني
مکان شان فرماید خدایتعالی آیا سوال کردند ایشان از تو چیزی گوید جبرائیل آری ای رب بعضی سوال کردند مرا
أن أقرء نبيهم السلام وأخبره من سوء حالهم فيقول الله تعالى
اینکه بگویم پیغمبر ایشانرا اسلام وخبر کنم اورا از بدی حال ایشان پس فرماید الله تعالی
انطلق اليه وبلغه فينطلق جبرائيل الى النبي صلى الله عليه وآله
برو بسوی آنحضرت صلعم وبرسان اورا اسلام پس برود جبرئیل بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم باكياً ليخبره عن سوء حالهم وهو تحت شجرة طوبى في خيمة
وسلم گریه کننده تا خبر کند آنحضرت را از بدی حال شان وآنحضرت باشد زیر درخت طوبی در خیمه
درة بيضاء ولها أربعة آلاف باب ولها مصراعان من الذهب
از مروارید سفید وآن خیمه را چهار هزار دروازه بود وآن خیمه را دو جانب باشند از طلا
الأحمر يقول ما يبكيك أي جبرائيل يقول يا محمد لو رأيت ما رأيت
سرخ فرماید آنحضرت جبرائیل را چه چیز میگریاند ترا ای جبرائیل گوید ای محمد صلعم اگر ببینی آنچه من دیدم
لبكيت أشد البكاء مني قد جئت من عند عصاة أمتك الذين
هرآئینه گریه کنی سخت ترین گریه از گریه من هرآئینه آمده ام از نزد گنهگاران امت تو آنانکه
يعذبون في النار وهم يقرؤن عليك السلام ويقولون اعلم
عذاب کرده میشوند در دوزخ وایشان میگویند برتو سلام ومی گویند بدانکه
ما أسوء حالنا وأضيق مكاننا ويصيحون يا محمداه ويسمعه الله
چه بدترست حال مایان وتنگ ترست جای مایان وفریاد میکنند ایشان بگفتن یا محمداه وشنوند آنحضرت را خدایتعالی

في تلك الساعة صياحهم وهم يقولون يا محمداه فيقول النبي صلى الله
در این ساعت فریاد ایشانرا وایشان میگویند یا محمداه پس فرماید پیغمبر صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم لبيك لبيك يا أمتي فيقوم باكياً فيأتي
علیه وآله وسلم لبیک لبیک ای امت من پس برخیزد آنحضرت گریه کننده پس آید
عند العرش والأنبياء عليهم السلام فيخر ساجداً لله ويثنيه بما لم
نزد عرش وپیغمبران دیگر هم علیهم السلام پس بیفتد آنحضرت سجده کننده مرخدایرا وثنا گوید اورا ثنائی که نگفته
يثن أحد مثله فيقول الله تعالى ارفع رأسك وسل تعطوا اشفع
باشد کسی مثل آن پس فرماید خدایتعالی آنحضرت را بردار سر خودرا وسوال کن تا داده شوی وشفاعت کن
تشفع يقول يا رب أشقياء أمتي قد أنفذت حكمك فيهم و
تا قبول شود شفاعت تو گوید ای رب من بدبختان امت من هرآئینه جاری وروان کردی حکم خودرا در ایشان و
شفعت فاشفعني فيهم فيقول الله تعالى قبلت شفاعتك فيهم
شفاعت میکنم الحال پس قبول کن شفاعت مرا در حق ایشان پس فرماید خدایتعالی قبول کردم شفاعت ترا در حق ایشان
وانطلق واقرأ عليهم السلام وأخرج منها كل من كان قال لا اله الا
وبرو وبگو برایشان سلام وبرآر از دوزخ هرکسیکه گفته باشد کلمه لا اله الا
الله محمد رسول الله فينطلق النبي صلى الله عليه وآله وسلم
الله محمد رسول الله پس روان شود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مع الأنبياء عليهم السلام الى جهنم فاذا نظر المالك الى محمد
با پیغمبران علیهم السلام بسوی دوزخ پس چون نظر کند مالک بسوی محمد
صلى الله عليه وآله وسلم يقوم تعظيماً له فيقول للمالك ما حال
صلی الله علیه وآله وسلم برخیزد برای تعظیم آنحضرت پس بگوید آنحضرت مر مالک را چه حال است
أمتي الأشقياء يقول المالك أسوء حالهم وأضيق مكانهم
بدبختان امت مرا گوید مالک بدترست حال ایشان وتنگترست جای ایشان
فيقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم افتح الباب وارفع الطبق
پس فرماید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بگشای دروازه را وبردار سرپوش را
فاذا نظر أهل النار الى محمد صاحوا بأجمعهم يا محمداه قد أحرقت النار
پس چون نظر کنند اهل نار بسوی محمد فریاد کنند تمام ایشان یا محمداه هرآئینه سوخت آتش
جلودنا ولحومنا وقد تركتنا في النار ونسيتنا فيعتذر منهم ويقول
پوستهای مارا وگوشتهای مارا وهرآئینه گذاشتی تو مارا در آتش وفراموش کردی مارا پس عذر خواهد آنحضرت از ایشان وگوید
ما علمت حالكم فيخرجهم منها جميعاً وقد صاروا فحماً أكلتهم النار
ندانستم حال شمارا پس برآرد ایشانرا از دوزخ همگی را ودرتحقیق شوند ایشان انگشت سیاه که خورده باشد ایشانرا آتش

فينطلق بهم الى باب الجنة عند نهر الحيوان فيغتسلون فيه و
پس روان شود آنحضرت با ايشان بسوى دروازهٔ جنت نزد جوى حيوان پس غسل كنند ايشان در آن جوى و
يخرجون منه شبابا جردا مردا مكحلين فيصير وجوههم كالقمر ليلة
برآيند از آن جوى جوانان صاف روى بى ريش سياه چشم پس شود روى هاى ايشان مانند ماه شب
البدر وعلى جباههم مكتوب هؤلاء جهنميون عتقاء الرحمن
چهاردهم و بر پيشانى هاى ايشان نوشته بود ايشان از دوزخيان بودند آزاد شده گان خداے
من النار فيدخلون الجنة ويعيرون بذلك فيدعون الله تعالى
از آتش پس در آيند جنت را و مطعون و معيوب كرده شوند بآن نوشته پيشانى پس بخوانند خدا تعالى را
ان يمحوه منهم فيمحو الله تعالى ذلك عن جباههم واذا راى الكفار
اينكه دور كند نوشته از ايشان پس دور كند خدا تعالى آن نوشته را از پيشانى هاى ايشان و چون ببينند كافران
ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا ياليتنا كنا مسلمين
كه مسلمانان هر آينه بيرون رفتند از آتش گويند اى كاشكى مى بوديم مسلمانان
فنحن ايضا نخرج من النار وذلك قوله تعالى ربما يود الذين كفروا
پس ما هم مى برآمديم از آتش و آن قول خدا تعالى است بسا وقت كه دوست دارند كافران
لو كانوا مسلمين وروى عن النبى صلى الله عليه واله وسلم انه
كاشكى بودندى مسلمانان و روايت شده از پيغمبر صلى الله تعالى عليه و آله و سلم كه هر آينه
قال يؤتى الموت كانه كبش املح ويقال لاهل الجنة اتعرفون الموت
فرمود آورده شود موت را مانند گوسفند كبود رنگ و گفته ميشود مر اهل جنت را آيا مى شناسيد موت را
فينظرونه ويعرفونه ويقال لاهل النار يا اهل النار اتعرفون الموت فينظرونه
پس ببينند او را و بشناسند او را و گفته شود اهل نار را اى اهل نار آيا مى شناسيد موت را پس ببينند او را
ويعرفونه فيذبح بين الجنة والنار ثم يقال يا اهل الجنة خلود لا موت فيها
و بشناسند او را پس ذبح كرده شود در ميان جنت و دوزخ پس ازان گفته شود اى اهل جنت هميشگى است شما را در جنت و نيست موت در آن
ويا اهل النار خلود لا موت فيها فذلك قوله تعالى وانذرهم يوم الحسرة
واى اهل آتش هميشگى است شما را در آتش و نيست موت در آن پس آن قول خدا تعالى است و بترسان ايشان را از روز افسوس و پشيمانى
اذ قضى الامر وفى الخبر اذا جيئ بجهنم يوم القيمة تزفرت زفرة حتى صارت
چون فيصل شود امر و در خبر است چون آورده شود دوزخ روز قيامت آواز كند آواز كردن تا آنكه گردند
كل امة جاثية على ركبهم من هولها كما قال الله تعالى وترى كل امة جاثية
هر گروه نشيننده بر زانو هاى خود از ترس آن چنانكه فرموده است خدا تعالى و مى بينى هر گروه را سر افگنده بزانو نشينندهٔ
كل امة تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون فاذا نظروا
هر گروه خوانده شود بسوى عملنامهٔ خود امروز جزا داده شويد آنچه بوديد كه عمل ميكرديد پس چون نظر كنند

الى

الى جهنم ويسمعون زفيرها كما قال الله تعالى سمعوا لها تغيظا وزفيرا
بجهنم و بشنوند آواز سخت او را چنانكه فرموده است خدا تعالى بشنوند مر او را آواز خشم و غريدن
من مسيرة خمسمائة عام يقول كل واحد منهم نفسى نفسى حتى
از مسافت پنجصد سال گويد هر يكى از ايشان در آن وقت نفس من نفس من تا آنكه
الخليل والكليم الا الحبيب يقول امتى امتى فاذا قربت النار
ابراهيم خليل الله و موسى كليم الله هم مگر حبيب رب العالمين كه وى گويد امت من امت من پس چون نزديك شود دوزخ
يقول يا نار بحق المصلين وبحق المتصدقين والخاشعين والصائمين
فرمايد آنحضرت اى آتش بحق نمازگذاران و بحق صدقه دهندگان و فروتنان و روزه داران
ارجعى فلا ترجع النار فيقول جبرائيل يا محمد قل لها بحق التائبين
باز گرد پس باز نگردد آتش پس گويد جبرائيل اى محمد بگو مر آتش را بحق توبه كننده گان
ودموعهم وبكائهم عن الذنوب ارجعى فيقول النبى صلى الله
و اشكهاى ايشان و گريه ايشان از سبب گناهان باز گرد پس گويد پيغمبر صلى الله
عليه واله وسلم لها فيرجع النار ويجيئ جبرئيل بدموع العصاة
عليه و آله و سلم مر آتش را پس باز گردد آتش و بيايد جبرئيل با اشكهاى گناهگاران
ويرش عليها فتنطفى النار كنار الدنيا تنطفى بالماء والتراب وفى
و بيفشاند آنرا بر آتش پس فرو نشيند آتش مانند آتش دنيا كه فرو مى نشيند و مى برد بآب و خاك و در
الخبر اذا كان يوم القيمة يحشر الله تعالى الخلائق فى واد المحشر
خبر است چون شود روز قيامت حشر كند خدا تعالى مخلوق را در وادى محشر
يجيئ لهم جهنم مفتوحة ابوابها وتاخذ اهل المحشر النار من تحتهم
بيايد ايشان را جهنم كشاده بود درهاى او و بگيرد اهل محشر را آتش دوزخ از زير ايشان
وعن ايمانهم وعن شمائلهم فيستغيثون الى النبى صلى الله عليه
و از جانب راست ايشان و از جانب چپ ايشان پس فرياد كنند به پيغمبر صلى الله تعالى عليه
واله وسلم فيستغيث النبى الى جبرائيل فيقول لا تخف وانفض
و آله و سلم پس آواز كند پيغمبر به جبرائيل پس گويد جبرائيل به آنحضرت خوف مكن و بيفشان
غبار راسك فينفض غبار راسه فيبسط الله من غبار راسه
غبار سر خود را پس بيفشاند آنحضرت غبار سر خود را پس بگستراند خدا تعالى از غبار سر آن حضرت
سحابا مثل سحاب المطر فيقف على رؤس المؤمنين ثم يقول لمحمد
ابرى را مانند ابر باران پس بايستد بر سرهاى مؤمنان پس از آن گويد جبرئيل محمد را
صلى الله عليه واله وسلم انفض غبار لحيتك فينفض فيجعل الله
صلى الله تعالى عليه و آله و سلم كه بيفشان غبار ريش خود را پس بيفشاند پس گرداند خدا تعالى

غبار لحيته سترا بينهم وبين النار ثم يأمره أن ينفض من نفسه
غبار ریش آنحضرت را پرده درمیان ایشان و درمیان آتش پس از آن امر کند آنحضرت را که بیفشاند از بدن خود
فينفض فيصير من غبار نفسه بساط تحت أقدامهم ويمنع منهم
پس بیفشاند آنحضرت پس گردد از غبار بدن آنحضرت فرش زیر قدمهای ایشان و منع شود از ایشان
نار جهنم ببركته وفي الخبر إذا كان يوم القيمة يؤتى بعبد فترجح
آتش دوزخ ببرکت آن و در خبرست چون شود روز قیامت آورده شود بنده پس غالب شود
سيئاته فيؤمر له إلى النار فتكلم شعرة من شعرات عينه ويقول
بدیهای وی پس امر شود او را بسوی آتش پس کلام کند یک موی از موهای چشم وی و گوید
يا رب رسولك محمد قال من بكت عينه من خشية الله حرم الله تلك العين
ای رب من رسول تو محمد صلعم فرمود کسیکه گریه چشم او از خوف خدایتعالی حرام کند خدا آن چشم را
على النار ومن بكى بقدر أن تبل شعرة واحدة غفر الله له ببركته
بر آتش و کسیکه گریه بقدر اینکه تر شود یک موی او بیامرزد خدایتعالی او را ببرکت آن
فإني بكيت من خشيتك فانزعني عنها ويقال فاتركني فيغفر الله له
پس من گریه کرده ام از ترس تو پس برآر مرا از آتش و گفته شده در روایتی بگذار مرا پس بیامرزد خدایتعالی او را
ويخلصه من النار ببركة شعرة واحدة كانت بكت من خشية الله
و خلاص کند او را از آتش به برکت یک موی که گریسته بود از خوف خدای
تعالى في الدنيا ثم ينادي نجى فلان ابن فلان ببركة شعرة واحدة
تعالی در دنیا پس از آن آواز کنند که خلاص شد فلان پسر فلان به برکت یک موی

باب ٤٢ في ذكر الجنان

قال وهب رضي الله عنه إن الله تعالى
باب ۴۲ در ذکر جنت گفت وهب ابن منبه رضی الله عنهما هر آیینه خدایتعالی
خلق الجنة يوم خلقها عرضها كعرض السموات والأرضين وأما طولها
آفرید جنت را روزیکه آفرید او را پهنای او مانند پهنای آسمان و زمین است و هر چه درازی اوست
فلا يعلمه أحد إلا الله وإذا كان يوم القيمة وبطلت الأرضون
پس نمیداند او را هیچ کسی مگر خدایتعالی و چون شود روز قیامت و فنا شود زمین ها
والسموات وسعها الله تعالى إلى حد يتسع أهل الجنة والجنان
و آسمانها فراخ گرداند آنرا خدایتعالی تا حدیکه درآیند و جای شوند اهل جنت و جنت
كلها مائة درجة وما بين درجة مسيرة خمسمائة عام وفيها
بر آن صد درجه دارد و میان دو درجه مسافت پنجصد سال است و باشد در آن
أنهار مطهرة جارية وثمارها متدانية متوالية على ما تشتهي الأنفس
جویهای پاک جاری و میوه های آن قریب بهم و درپی باشد بر نحویکه خواهش کند آنرا نفسها

وفيها

وفيها أزواج مطهرة من حور العين خلقهن الله من أنوار كأنهن الياقوت
و در آن زنان باشند پاکیزه از جنس حور عین که آفریده آنها را خدا از نورها گویا ایشان مانند یاقوت
والمرجان قاصرات الطرف لا ينظرن غير أزواجهن لم يطمثهن
و مرجان اند کوتاه دارنده باشند چشم را از غیر نظر نکنند بسوی غیر شوهران خود دست نرساینده باشد ایشان را
إنس قبلهم ولا جان كلما أصابها زوجها وجدها عذراء وعليها
انسان پیش از این شوهران و نه جن بر وقتیکه قربت کند با ایشان شوهران ایشان یابد ایشان را بکر دوشیزه و باشد بر ایشان
سبعون حلة مختلفة الألوان وحملها عليها أخف من شعرة واحدة
هفتاد جامه های مختلف رنگها و برداشتن آن جامه ها بر آنها سبکتر باشد از یک موی
في بدنها ويرى مخ ساقها من وراء لحمها وعظمها وجلدها وحللها
که در بدن آنهاست و دیده میشود مغز ساق آنها از پس گوشت آنها و استخوان آنها و پوست آنها و جامه های آنها
كما ترى الشراب الأحمر من الزجاج الأبيض وقرونهن مكللة مرصعة
چنانکه دیده میشود شراب سرخ از شیشه سفید و گیسوهای ایشان دانه نشان و جواهر نشان باشد
بالدرر واليواقيت اللهم ارزقنا آمين

باب ٤٣ في ذكر أبواب الجنان

به مرواریدها و یاقوت ها یا الله روزی کن مایان را آمین باب ۴۳ در ذکر درهای جنت
قال ابن عباس للجنان ثمانية أبواب من الذهب المرصع بالجواهر
گفت ابن عباس رضی جنت را هشت در باشند از طلا دانه نشان به جواهر
ومكتوب على باب الجنة الأول لا إله إلا الله محمد رسول الله و
و نوشته بود بر دروازه اول جنت نیست معبود مگر الله محمد فرستاده خداست و
هو باب الأنبياء والمرسلين والعلماء والشهداء والأسخياء والباب
این دروازه پیغمبران و مرسلان و عالمان و شهیدان و سخیان است و دروازه
الثاني باب المصلين بكمالها ووضوءها وأركانها والباب الثالث
دوم دروازه نمازگذاران که کامل کنندگان باشند نماز را و وضوی آنرا و ارکان آنرا و دروازه سیوم
باب المزكين بطيب أنفسهم والباب الرابع باب الآمرين بالمعروف
دروازه زکوة دهندگان است بخوشی دل و دروازه چهارم دروازه امر کنندگان است بمعروف
والناهين عن المنكر والباب الخامس باب من نهى نفسه عن الشهوات
و نهی کنندگان از غیر مشروع و دروازه پنجم دروازه کسیست که بازداشته نفس خود را از شهوتهای نفسانی
والباب السادس باب الحجاج والمعتمرين والباب السابع باب المجاهدين
و دروازه ششم دروازه حاجیان و عمره کنندگان است و دروازه هفتم دروازه جهاد کنندگان است
والباب الثامن باب الموحدين الذين يغضون أبصارهم عن المحارم
و دروازه هشتم دروازه اهل توحید است آنانکه بند کنند چشمان خود را از چیزهای حرام

ويعملون الخيرات من بر الوالدين وصلة الرحم وغير ذلك واسماء الجنان
وعمل كنند نيكيها را از نيكى بوالدين وصله رحم وغير از اين ونامهاى جنت

ثمانية اولها دار الجنان وهي من اللؤلؤ البيضاء وثانيها
هشت اند اول آن دار الجنان است وآن از مرواريد سفيد است ودوم

دار السلام وهي من ياقوت حمراء وثالثها جنة المأوى وهي من
دار السلام است وآن از ياقوت سرخ است وسيوم آنها جنت المأوى است وآن از

زبرجد خضراء ورابعها جنة الخلد وهي من مرجانة صفراء
زبرجد سبز است وچهارم آنها جنت الخلد است وآن از مرجان زرد است

وخامسها جنة النعيم وهي من فضة بيضاء وسادسها جنة
وپنجم آنها جنت النعيم است وآن از نقره سفيد است وششم آنها جنت

الفردوس وهي من ذهب حمراء وسابعها جنة عدن وهي من
الفردوس است وآن از طلاى سرخ است وهفتم آنها جنت عدن است وآن از

درة بيضاء وهي مشرفة على الجنان كلها وثامنها جنة الفضة
مرواريد سفيد است واين جنت عدن بالاست بر تمام جنتها وهشتم آنها جنت فضه است

وهي اعلى الجنان كلها وله بابان ومصراعان من الذهب كل
وآن اعلى است از تمام جنتها واورا دو در است ودو تخته از طلا هر

مصراع ما بينه وبين الاخرى كما بين السماء والارض واما بناؤها
تخته درميان او ودرميان ديگرى مسافت چنانكه درميان آسمان وزمين است وهر چه بناء اوست

فلبنة من الذهب ولبنة من الفضة وملاطها المسك وترابها
پس خشتى از طلاست وخشتى از نقره وگل وى مشك است وخاك او

العنبر والزعفران وقصورها من اللؤلؤ وغرفاتها من اليواقيت
عنبر است وزعفران است وكوشكهاى آن از مرواريد است وغرفهاى آن از ياقوتهاست

وابوابها من الجواهر وفيها انهار من ماء الرحمة وهي تجري
ودرهاى آن از جواهر است ودر آن جويهاست از آب رحمت وآن جارى است

في جميع الجنان وحصباؤها واحجارها اللآلي وماؤها اشد بياضا
در همه جنتها وسنگريزهاى آن وسنگهاى آن مرواريدهاست وآب آن سفيدتر است

من الثلج واحلى من العسل وفيها نهر الكوثر وهو نهر محمد صلى الله
از برف وشيرين تر است از عسل ودر آن جوى كوثر است وآن جوى محمد است صلى الله تعالى

عليه وآله وسلم واشجارها الدر والياقوت وفيها نهر الكافور
عليه وآله وسلم ودرختان وى از مرواريد وياقوت است ودر آن جوى كافور است

وفيها

وفيها نهر التسنيم وفيها نهر السلسبيل وفيها نهر الرحيق المختوم
ودر آن جوى تسنيم است ودر آن جوى سلسبيل است ودر آن جوى شراب مهر كرده است

ومن وراء ذلك انهار كثيرة لا يحصى عددها وفي الخبر عن النبي
وسواى آن ديگر جويهاى بسيار است كه بشمار نيايد عدد آن ودر خبر است از پيغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ليلة المعراج اسري بي الى
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم هر آئينه كه فرموده آنحضرت شب معراج سير كنانيده شد مرا

السماء وعرض على جميع الجنان فرأيت فيها اربعة انهار نهر من ماء
آسمان وظاهر كرده شد بر من همه جنتها پس ديدم در آن چهار جوى جوى از آب

ونهر من لبن ونهر من خمر ونهر من عسل كما قال الله تعالى فيها
وجوى از شير وجوى از شراب وجوى از عسل چنانكه فرموده است خدا تعالى در جنت

انهر من ماء غير آسن وانهر من لبن لم يتغير طعمه وانهر من خمر لذة
جويهاست از آبى كه بديرماندگى متغير نشده وجويهاست از شير متغير ناشده مزه آن وجويهاست از شراب كه لذيذ است

للشاربين وانهر من عسل مصفى فقلت لجبرئيل من اين يجيء هذه
نوشندگان را وجويهاست از عسل صاف كرده شده پس گفتم جبرئيل را از كجا مى آيند اين

الانهر والى اين تذهب قال جبرئيل تذهب الى الحوض الكوثر
جويها وبه كجا ميروند گفت جبرئيل ميروند اين جويها بحوض كوثر

ولا ادري من اين يجيء فاسأل من الله تعالى ان يعلمك او يريك
ونمى دانم كه از كجا مى آيند پس سوال كن از خدا تعالى اينكه معلوم كناند ترا يا بنمايد ترا

فدعا ربه فجاء ملك وسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم
پس خواست آنحضرت از رب خود پس آمد يك فرشته وسلام داد بر پيغمبر صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

وقال يا محمد غمض عينيك فغمضت عيني ثم قال افتح عينيك
وگفت اى محمد صلعم بپوشان چشمان خود را پس پوشيدم چشمان خود را پس از آن گفت بكشا چشمان خود را

فاذا انا عند شجرة ورأيت فيه قبة من درة بيضاء ولها باب
پس ناگاه من نزديك درختى ام وديدم در آنجا يك گنبد از مرواريد سفيد وآن قبه را يك در است

من ياقوت اخضر وقفلها من الذهب الاحمر ولو ان جميع ما في
از ياقوت سبز وقفل آن در از طلاى سرخ است واگر تمام آنچه در

الدنيا من الجن والانس وضعوا على تلك القبة لكانوا مثل طائر
دنياست از جن وانس نهاده شود بر آن گنبد هر آئينه باشند مانند مرغى

جالس على الجبل وكوة على القبة فرأيت هذه الانهر الاربعة
نشسته باشد بر كوه وديدم يك كوزه بر آن گنبد پس ديدم اين جويهاى چهارگانه را

تَجْرِي مِنْ تَحْتِ هٰذِهِ الْقُبَّةِ فَلَمَّا اَرَدْتُ اَنْ اَرْجِعَ قَالَ لِيَ الْمَلَكُ
كه جاريست از زير آن گنبد پس چون خواستم اينكه باز گردم از انجا گفت مرا آن فرشته
لِمَ لَا تَدْخُلُ فِي الْقُبَّةِ قُلْتُ كَيْفَ اَدْخُلُ وَعَلٰى بَابِهَا قُفْلٌ قَالَ لِي
چرا داخل نميشوى در گنبد گفتم چگونه داخل شوم و بر دروازه آن قفل است گفت مرا
اِفْتَحْ قُلْتُ كَيْفَ اَفْتَحُهُ وَلَا مِفْتَاحَ لَهُ قَالَ مِفْتَاحُهُ فِي يَدِكَ اِفْتَحْهُ
بكشا گفتم چگونه بكشايم آنرا و نيست كليد اورا گفت كليد وى در دست تست بكشا اورا
قُلْتُ يَا مَلَكُ اَيْنَ مِفْتَاحُهُ قَالَ مِفْتَاحُهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
گفتم اى مالك كجاست كليد او گفت كليد او بسم الله الرحمن الرحيم است
فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنَ الْقُفْلِ قُلْتُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَفُتِحَ الْقُفْلُ وَ
پس چون نزديك شدم به قفل گفتم بسم الله الرحمن الرحيم پس كشاده شد قفل
دَخَلْتُ فِي الْقُبَّةِ فَرَاَيْتُ هٰذِهِ الْاَنْهَارَ الْاَرْبَعَةَ تَجْرِي مِنْ اَرْبَعَةِ اَرْكَانِ
داخل شدم در گنبد پس ديدم اين جويهاى چهارگانه را كه جاريست از چهار طرف
الْقُبَّةِ فَلَمَّا اَرَدْتُ الْخُرُوْجَ عَنِ الْقُبَّةِ قَالَ لِيَ الْمَلَكُ هَلْ نَظَرْتَ
گنبد پس چون خواستم كه برايم از گنبد گفت مرا آن فرشته آيا نظر كردى
وَرَاَيْتَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اُنْظُرْ ثَانِيًا اِلٰى اَرْكَانِهَا فَلَمَّا نَظَرْتُ رَاَيْتُ
و ديدى گفتم آرى گفت نظر كن دوباره بچهار طرف گنبد پس چون نظر كردم ديدم
مَكْتُوْبًا عَلٰى اَرْبَعَةِ اَرْكَانِ الْقُبَّةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَرَاَيْتُ
كه نوشته بر چهار طرف گنبد بسم الله الرحمن الرحيم و ديدم
نَهْرَ الْمَاءِ يَخْرُجُ مِنْ مِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَنَهْرَ اللَّبَنِ يَخْرُجُ مِنْ هَاءِ اللّٰهِ وَ
جوى آب را كه مى برآيد از ميم بسم الله و جوى شير مى برآيد از هاء بسم الله و
نَهْرَ الْخَمْرِ يَخْرُجُ مِنْ مِيْمِ الرَّحْمٰنِ وَنَهْرَ الْعَسَلِ يَخْرُجُ مِنْ مِيْمِ الرَّحِيْمِ
جوى شراب مى برآيد از ميم رحمن و جوى عسل مى برآيد از ميم رحيم
فَعَلِمْتُ اَنَّ اَصْلَ هٰذِهِ الْاَرْبَعَةِ مِنَ الْبَسْمَلَةِ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَا مُحَمَّدُ
پس دانستم كه اصل اين جويهاى چهارگانه از بسم الله است پس فرمود خدايتعالى اى محمد
مَنْ ذَكَرَنِي بِهٰذِهِ الْاَسْمَاءِ مِنْ اُمَّتِكَ وَقَالَ بِقَلْبٍ خَالِصٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
كسيكه ياد كند مرا باين اسما از امت تو و گويد بدل خالص بسم الله الرحمن
الرَّحِيْمِ سَقَيْتُهُ مِنْ هٰذِهِ الْاَنْهَارِ الْاَرْبَعَةِ يُسْقَوْنَ يَوْمَ السَّبْتِ مَاءَهَا وَيَوْمَ
الرحيم را بنوشانم اورا از اين جويهاى چهارگانه نوشانيده شوند روز شنبه آب اورا و روز
الْاَحَدِ يَشْرَبُوْنَ عَسَلَهَا وَيَوْمَ الْاِثْنَيْنِ يُسْقَوْنَ لَبَنَهَا وَيَوْمَ الثُّلٰثَاءِ
يكشنبه نوشند عسل اورا و روز دوشنبه نوشانيده شوند شير اورا و روز سه شنبه

يَشْرَبُوْنَ خَمْرَهَا فَاِذَا شَرِبُوْهَا سَكِرُوْا وَاِذَا سَكِرُوْا طَارُوْا اَلْفَ عَامٍ
نوشنده شوند شراب اورا پس چون بنوشند آنرا مست شوند و چون مست شوند پرواز كنند هزار سال
حَتّٰى انْتَهَوْا اِلٰى جَبَلٍ عَظِيْمٍ مِنْ مِسْكٍ اَذْفَرَ فَيَخْرُجُ السَّلْسَبِيْلُ مِنْ تَحْتِهِ
تا آنكه رسند بكوهے كلان از مشك خالص پس بيفتند كه مى برآيد چشمه سلسبيل از زير آن
فَيَشْرَبُوْنَ مِنْهُ وَذٰلِكَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ ثُمَّ يَطِيْرُوْنَ اَلْفَ عَامٍ حَتّٰى انْتَهَوْا
پس بنوشند از آن و آن روز چهارشنبه باشد پس از آن پرواز كنند هزار سال تا آنكه رسند
اِلَى الْقَصْرِ فَيَقِفُوْنَ وَفِيْهَا سُرُرٌ مَرْفُوْعَةٌ وَاَكْوَابٌ مَوْضُوْعَةٌ وَنَمَارِقُ
به كوشكى پس بايستند آنجا و در آن كوشك تختهاى بلند و آبخورهها نهاده باشند و بالشهاى برابر
مَصْفُوْفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوْثَةٌ فَيَجْلِسُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلٰى سَرِيْرٍ فَيَنْزِلُ
يكديگر گذاشته و فرشهاى نفيس گسترده باشند پس بنشينند هريك از ايشان بر تختى پس فرود آيد
عَلَيْهِمْ شَرَابُ الزَّنْجَبِيْلِ فَيَشْرَبُوْنَ مِنْهُ وَذٰلِكَ يَوْمَ الْخَمِيْسِ ثُمَّ يُمْطِرُ اللّٰهُ
برايشان شربت زنجبيل پس بنوشند از آن و آن روز پنجشنبه باشد پس از آن بارش كند خدايتعالے
عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْمٍ اَبْيَضَ الَّذِيْ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ عَنْبَرٍ اَلْفَ عَامٍ حُلَلًا وَاَلْفَ
برايشان از ابر سفيد آنكه آفريده اورا خدايتعالے از عنبر هزار سال حلهها را و هزار
عَامٍ جَوَاهِرًا فَتَتَعَلَّقُ بِكُلِّ جَوْهَرٍ حُوْرٌ ثُمَّ يَطِيْرُوْنَ اَلْفَ عَامٍ حَتّٰى
سال جواهررا پس آويخته باشد بهر جوهر حورے پس از آن پرواز كنند هزار سال تا آنكه
انْتَهَوْا اِلٰى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ وَذٰلِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
رسند تا مجلس راستى نزد پادشاه توانا و آن روز جمعه باشد
فَيَقْعُدُوْنَ عَلٰى مَائِدَةِ الْخُلْدِ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الرَّحِيْقُ الْمَخْتُوْمُ
پس بنشينند بر خوان خلد و فرود آيد برايشان شراب مهر كرده شده
بِخِتَامٍ مِنْ مِسْكٍ فَيَشْرَبُوْنَهُ وَقَالَ وَهُمُ الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ
بمهرى از مشك پس بنوشند آنرا و فرمود ايشان آنانند كه ميكنند اعمال صالحه را
وَيَجْتَنِبُوْنَ عَنِ الْمَعَاصِيْ قَالَ كَعْبٌ سَاَلْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
و پرهيز ميكنند از گناهان گفت كعب بن احبار سوال كردم رسول خدا صلے الله تعالے عليه
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَنْ اَشْجَارِ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا يَيْبَسُ اَغْصَانُهَا وَلَا يَتَنَاثَرُ قَطُّ
و آله وسلم را از درختان جنت پس فرمود خشك نميشود شاخهاى آن و نمى ريزند
اَوْرَاقُهَا وَلَا يَفْنٰى ثِمَارُهَا وَاِنَّ اَكْبَرَ اَشْجَارِ الْجَنَّةِ شَجَرَةُ طُوْبٰى
برگهاے آن و فانى نشوند ميوههاى آن و هر آيينه كلان ترين درختان جنت درخت طوبى است
اَصْلُهَا مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ وَاَعْلَاهَا مِنْ ذَهَبٍ وَوَسَطُهَا
بيخ آن از مرواريد سفيد است و اعلاى آن از طلا است و ميانه آن

من فضة واغصانها من زبرجد واوراقها من سندس وعليها
از نقره است وشاخهای آن از زبرجد است وبرگ های آن از سندس است وبر آن
سبعون الف غصن واغصانها ملحقة بساق العرش وادنى
هفتاد هزار شاخ است وشاخهای آن پیوسته است بساق عرش وادنی
اغصانها في السماء وليس في الجنة غرفة ولا قبة ولا حجرة الا
از شاخهای او در آسمان است ونیست در جنت غرفه ونه قبه ونه حجره مگر
وفيها غصن من اغصانها فيظل عليها وفيها من الثمار ما تشتهيه
ودر آن شاخ است از طوبی پس سایه میکند آن شاخ غرفه را ودر آن درخت طوبی میوه است آنچه میخواهد
الانفس فنظيرها في الدنيا شمس اصلها في السماء وقد يضيء ضوءها
نفس ها پس مثال طوبی در دنیا آفتاب است که اصل وی در آسمان است و هر آئینه روشنی میکند روشنی او
في كل درجة وكل مكان وقال علي رض ان اشجار الجنة تكون
در هر درجه و هر مکان وگفت علی رض هر آئینه درختان جنت می باشند
من الفضة واوراقها بعضها من فضة وبعضها من ذهب ان
از نقره وبرگهای آن بعضی از نقره است وبعضی از طلا است اگر
كان اصل الشجر من ذهب تكون اغصانها من فضة وان كان
باشد بیخ درخت از طلا باشد شاخهای وی از نقره واگر باشد
اصلها من فضة تكون اغصانها من ذهب واشجار الدنيا تكون
بیخ وی از نقره باشد شاخهای وی از طلا ودرختان دنیا می باشد
اصلها في الارض وفرعها في الهواء لانها دار التكليف وليس كذلك
بیخ آن در زمین وشاخهای آن در هوا زیراکه دنیا سرای تکلیف است ونیست اینچنین
اشجار الجنة لان اصلها في الهواء واغصانها في الارض كما قال الله
درختان جنت زیراکه بیخ آن در هواست وشاخهای آن در زمین است چنانکه فرموده است خدای
تعالى قطوفها دانية اي ثمارها قريبة وتراب ارضها مسك و
تعالی میوه های آن نزدیک است ای ثمر آن نزدیک است وخاک زمین جنت مشک و
عنبر وكافور وانهارها ماء ولبن وعسل وخمر واذا هبت الريح
عنبر وکافور است وجویهای وی آب وشیر وعسل وشراب است وچون وزد هوا
في الجنة وتضرب الاوراق بعضها ببعض يسمع منه صوت ما سمع
در جنت وبزند برگها بعضی بر بعضی شنیده میشود از آن آواز که شنیده نشده
مثله في الحسن والملائكة في الجنة يبنون القصور ويغرسون الغرس
مانند آن در خوبی وفرشتگان در جنت میسازند کوشکها وکشت میکنند کشت را

لاهل

لاهل الجنة اذا اشتغلوا بالتسبيح والاستغفار وذكر الله وقراءة
برای اهل جنت چون مشغول شوند ایشان به تسبیح و استغفار وذکر خدا وخواندن
القرآن اشتغلوا بالبنيان وغير ذلك ببركة ذكر الله عز وجل
قرآن مشغول میشوند بساختن کوشکها وغیر آن ببرکت ذکر خدا عزیز وجلیل
فلما كفوا عن ذكر الله تعالى كفوا عن بنيانه وفي الخبر ما من عبد
پس چون باز ایستند مؤمنان از ذکر خدایتعالی باز ایستند از ساختن کوشکها ودر خبر است نیست بنده
يصوم شهر رمضان الا يزوجه الله من حور العين في خيمة من
که روزه دارد ماه رمضان را مگر آنکه بنکاح دهد او را خدایتعالی از حور عین در خیمه از
درة مجوفة بيضاء كما قال الله تعالى حور مقصورات في الخيام لكل
مروارید میانه خالی سفید چنانکه فرمود خدایتعالی حوران نگاهداشته شده در خیمه ها برای هر
امرأة منهن سبعون سريرا من ياقوت حمراء على كل سرير سبعون
زنی از آنها هفتاد تخت باشد از یاقوت سرخ بر هر تخت هفتاد
فراشا ولكل امرأة منهن الف وصيفة ومع كل وصيفة من ذهب و
فرشی وبرای هر زنی از آنها هزار خدمتگار باشد وبا هر وصیفه از طلا و
يعطى زوجها مثل ذلك وهذا كله لمن صام رمضان سوى ما
داده شود شوهر او را مثل آن واین همه برای کسی است که روزه داشته ماه رمضان را سوا از آنچه
عمل من الحسنات

باب ٤٤ في ذكر اهل الجنة

في الخبر ان وراء
عمل کرده از نیکی ها باب ٤٤ در ذکر اهل جنت در خبر است که هر آئینه پس از گذشتن
الصراط صحاري فيها اشجار طيبة وتحت كل شجرة عينان ماؤهما
صراط صحراهاستند که در آن درختان بسیار خوبند وزیر هر درخت دو چشمه باشند که آب آنها
انفجرت من الجنة احداهما عن اليمين والاخرى عن الشمال والمؤمنون
جاری شده از جنت یکی از آن دو چشمه باشند از جانب راست ودیگری از جانب چپ است ومؤمنان
يجوزون من الصراط وقد قاموا من القبور وقاموا في الحساب
بگذرند از صراط وهر آئینه برخاسته از قبرها وایستاده باشند در حساب
ووقفوا في حر الشمس فيجيئون ويشربون من احدى العينين ثم اذا
وایستاده باشند در گرمی آفتاب پس بیایند و بنوشند از یکی از دو چشمه پس چون
بلغ الماء صدورهم يزول منه كل ما كان فيها من غل وخيانة و
برسد آب بسینه های ایشان برود از ایشان هر آنچه بود در آن سینه ها از کینه وخیانت و
حسد واذا بلغ الماء في بطونهم يزول منه كل ما كان فيها من قذر ودم
حسد وچون رسد آب در شکمهای ایشان زایل شود از آن هر آنچه بود در آن از پلیدی وخون

وبول فیطهر ظاهرهم وباطنهم ثم یجیئون الی حوض آخر فیغسلون
وبول پس پاک شود ظاهر ایشان وباطن ایشان پس از آن آیند بسوی حوض دیگر پس بشویند
فیه رؤسهم ونفوسهم فیصیر وجوههم کالقمر لیلة البدر وتلین
در آن سرهای خود را وتن های خود را پس گردد رویهای شان مانند ماهتاب شب چهاردهم ونرم شود
نفوسهم کالحریر ویطیب اجسادهم کالمسك فینتهون الی باب
بدنهای شان مانند جامه ابریشم وخوشبو شوند بدنهای شان مانند مشک پس برسند تا دروازه
الجنة واذا رای المؤمنون للجنة حلقة من یاقوتة حمراء
جنت وچون ببینند مؤمنان مر جنت را حلقه از یاقوت سرخ
فیضربونها بصفقتهم فیسمع منه الطنین فیبلغ کل حوراء ان زوجها
پس بزنند مؤمنان آن حلقه را بکفهای دست خود پس شنیده شود از آن حلقه آواز باریک پس برسد بهر حور اینکه شوهرش آمده
قد اقبل فتخرج الحور وتعانق زوجها وتقول له انت حبیبی وانا
پس بیرون آید هر حور ودر بغل کشی کند شوهر خود را وگوید شوهر خود را تو محبوب منی ومن
راضیة عنك لا اسخط ابدا ویدخلون فی الجنة بینهما وکان فی البیت
راضیم از تو بغضب نشوم گاهی وداخل شوند درجنت درخانه خود وباشد درهر خانه
سبعون سریرا وعلی کل سریر سبعون فراشا وعلی کل فراش سبعون
هفتاد تخت وبر هر تخت هفتاد فرش وبر هر فرش هفتاد
زوجة وعلی کل زوجة سبعون حلة یری مخ ساقیها من وراء
حور وبر هر حور هفتاد حله باشد دیده شود مغز ساقهای شان از پس
الحلل وفی الخبر ولو ان شعرة من شعرات نساء اهل الجنة
حله ها ودر خبرست اگر یک موی از موهای زنان اهل جنت
سقطت الی الارض لاضاءت اهل الارض وقال النبی صلی الله
بیفتد بر زمین هر آیینه روشن کند تمام اهل زمین را وفرمود پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم الجنة بیضاء یتلألؤ لا ینام اهلها ولا شمس
علیه وآله وسلم جنت سفید درخشان است خواب نمیکنند اهل آن ونیست آفتاب
ولا قمر ولا لیلة ولا یوم ولا نوم فیها لان النوم اخ الموت و
ونه ماهتاب ونه شب ونه روز ونه خواب است در آن زیرا که خواب برادر موت است و
وراء الجنة سبع حوائط محیطة بالجنان کلها فالاول من فضة
وگرد جنت هفت دیوارست که احاطه کرده اند بتمام جنت پس اول دیوار از نقره است
والثانی من ذهب والثالث من یاقوت والرابع من لؤلؤ والخامس
ودیوار دوم از طلا است وسیوم از یاقوت است وچهارم از مروارید است وپنجم

ف: عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم قال الله تعالی اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر واقرؤا ان شئتم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین متفق علیه مشکوة ۱۲

من

من در والسادس من زبرجد والسابع من نور یتلألؤ ومابین کل
از مروارید وششم از زبرجد وهفتم از نور درخشان است ومابین هر
حائطین مسیرة خمسمائة عام واما اهل الجنة فجرد مرد
دو دیوار مسافت پنجصد سال است وهرچه اهل جنت اند پس جوانان بے ریش
مکحولون وللرجال شوارب خضراء وهو املح مایکون علی الامرد
سیاه چشم باشند وبرای مردان بروت های سبز باشند وآن نمکین تر وخوبتر چیزست که می باشد بر جوانان بی ریش
وذلك لتمیز الرجال من النساء وفی الخبر عن النبی صلی الله علیه
واین سبزی است بر دتها برای شناخت مردان است از زنان ودر خبرست از پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم ان اهل الجنة یکون علی کل واحد سبعون حلة ینقلب
وآله وسلم هر آیینه اهل جنت باشد بر هر یکی از ایشان هفتاد حله میگردد
کل حلة فی کل ساعة سبعون لونا ویری وجهه فی وجهها وصدرها
هر حله در هر ساعت هفتاد رنگ ومی بیند شوهر روی خود را در روی خود وسینه خود
وساقیها وتری وجهها فی وجهه وصدره وساقیه ولا یبزقون ولا
وساقهای خود ومی بیند خود روی خود را در روی شوهر خود وسینه او وساق او ونه آب دهن اندازند ونه
یمتخطون ولا یکون لهم شعر الابط والعانة الا الحاجبین وشعر
آب بینی اندازند ونمی باشد ایشان را موی بغل وموی زیر ناف مگر دو ابرو وموی
الراس والعینین ثم یزدادون کل یوم جمالا وحسنا کما یزدادون
سر ومژگان پس از آن زیاده میشوند هر روز درخوبی وحسن چنانکه زیاده میشوند
کل یوم هرما فی الدنیا ویعطی للرجل قوة مائة رجل فی الاکل
هر روز پیری در دنیا وداده شود مرد را قوت صد مرد در خوردن
والشرب والجماع ویجامعون کما یجامع اهل الدنیا من الرجل و
ونوشیدن وجماع کردن وجماع کنند چنانکه میکنند اهل دنیا از مرد و
المراة حقبا والحقب ثمانون سنة ولا نمل ولا قملة علی ذلك
زن یک حقب وحقب هشتاد سال است ونه مورچه ونه سپش باشد بر آن
الفراش فاذا جامع فی کل یوم وجدها عذراء وقال ابن عباس
فرش پس چون جماع کند در هر روز یابد آن حور را بکر وگفت ابن عباس
ما سمع مثلها فی الحسن وعن علی رض انه قال رسول الله صلی الله
که هرگز شنیده نشده مانند حور در حسن واز علی رض هر آیینه روایت است که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ان فی الجنة شجرة تخرج من اعلاها الحلل ومن
علیه وآله وسلم هر آیینه درجنت درختی ست که می بر آیند از بالای آن حله ها واز

ف: عن انس عن النبی صلعم قال یعطی المؤمن فی الجنة قوة کذا وکذا من الجماع قیل یا رسول الله اویطیق ذلك قال یعطی قوة مائة رواه الترمذی مشکوة ۱۲

أَسْفَلُهَا الْخَيْلُ ذَوَاتُ أَجْنِحَةٍ سُرُوجُهَا مُرَصَّعَةٌ مُكَلَّلَةٌ بِالدُّرِّ وَ
زیر آن اسپها که صاحب بالها باشند زینهای شان مرصع و واز نشان باشد به مروارید و
الْيَاقُوتِ وَلَا تَرُوثُ وَلَا تَبُولُ فَيَرْكَبُ عَلَيْهَا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَتَطِيرُ بِهِمْ
یاقوت و نه سرگین کنند و نه بول کنند پس سوار شوند برآنها دوستان خدا پس پرواز کنند با ایشان
فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ الَّذِينَ أَسْفَلَ مِنْهُمْ يَا رَبِّ بِمَا بَلَغَ عِبَادُكَ هٰؤُلَاءِ بِهٰذِهِ
جنت پس گویند آنانکه پائین اند از ایشان ای رب بکدام سبب رسیدند این بندگان تو باین
الْكَرَامَةِ يَقُولُ لَهُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَنَامُونَ وَهُمْ يُصَلُّونَ وَكَانُوا يَصُومُونَ
درجه فرماید خدا ایشان را هر آئینه شما خواب میکردید و ایشان نماز میخواندند و بودند ایشان که روزه میداشتند
وَأَنْتُمْ تُفْطِرُونَ وَإِنَّهُمْ كَانُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْتُمْ تُمْسِكُونَ وَتَبْخَلُونَ
و شما افطار میکردید و ایشان در راه خدا میدادند مالهای خود را و شما بخل میکردید
وَكَانُوا يُجَاهِدُونَ وَأَنْتُمْ تَجْبُنُونَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ
و بودند ایشان که جهاد میکردند و شما بیدلی میکردید و روایت است از ابی هریره رض گفت هرآئینه در جنت
شَجَرَةً لَوْ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ مَا يَقْطَعُهَا قَالَ اللهُ تَعَالَى
درختی است اگر سیر کند سوار در سایه آن صد سال قطع نکند آنرا فرموده است خدا تعالی
وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَنَظِيرُهُ فِي الدُّنْيَا الْوَقْتُ الَّذِي قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ غُرُوبِهَا
و سایه دراز کشیده و نظیر آن در دنیا آن وقت است که پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن باشد
إِلَى أَنْ يَدْخُلَ سَوَادُ اللَّيْلِ قَالَ اللهُ تَعَالَى أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ
تا آنکه داخل شود سیاهی شب فرموده است خدا تعالی آیا نمی بینی که پروردگار تو چگونه دراز کرد سایه را
يَعْنِي قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ غُرُوبِهَا وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
یعنی پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن و روایت شده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه
آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَلَا أُنَبِّئُكُمْ سَاعَةً هِيَ أَشْبَهُ بِسَاعَاتِ الْجَنَّةِ وَهِيَ السَّاعَةُ
و آله و سلم که فرمود آیا خبر کنم شما را به ساعتی که او مشابه باشد بساعت جنت و آن ساعتی است
الَّتِي قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ غُرُوبِهَا ظِلُّهَا دَائِمٌ وَرَاحَتُهَا بَاسِطَةٌ وَ
آن ساعتی که پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن است سایه همیشه است و راحت آن فراخ است و
بَرَكَتُهَا كَثِيرَةٌ وَرُوِيَ أَيْضًا إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً ثَمَرُهَا أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ
برکت آن بسیار است و روایت شده نیز که در جنت درختی است که میوه آن نرم تر است از مسکه
وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَأَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ وَلَا يَأْكُلُهَا إِلَّا الْمُصَلُّونَ بَابُ ۴۵
و شیرین است از عسل و خوشبوتر است از مشک و نمیخورند آنرا مگر نماز گذاران باب ۴۵
فِي ذِكْرِ حُورِ الْعِينِ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ
در ذکر حور عین در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که هر آئینه فرمود

خَلَقَ اللهُ وَجْهَ الْحُورِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَلْوَانٍ أَبْيَضَ وَأَخْضَرَ وَأَصْفَرَ وَأَحْمَرَ وَ
آفرید خدا تعالی روی حور را از چهار رنگ سفید و سبز و زرد و سرخ و
خَلَقَ بَدَنَهَا مِنَ الزَّعْفَرَانِ وَالْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ وَالْكَافُورِ وَخَلَقَ شُعُورَهُنَّ
آفرید بدن اورا از زعفران و مشک و عنبر و کافور و آفرید مویهای شان را
مِنَ الْقَرَنْفُلِ وَمِنْ أَصَابِعِ رِجْلَيْهَا إِلَى رُكْبَتَيْهَا مِنَ الزَّعْفَرَانِ الْأَطْيَبِ وَ
از قرنفل و از انگشتهای پای شان تا زانوهای از زعفران خوشبوتر است و
مِنْ رُكْبَتَيْهَا إِلَى ثَدْيَيْهَا مِنَ الْمِسْكِ وَمِنْ ثَدْيَيْهَا إِلَى عُنُقِهَا مِنَ الْعَنْبَرِ وَ
از زانوها تا پستانها از مشک و از پستانها تا گردن از عنبر و
مِنْ عُنُقِهَا إِلَى رَأْسِهَا مِنَ الْكَافُورِ وَلَوْ بَزَقَتْ بَزْقَةً فِي الدُّنْيَا
از گردن تا سر از کافور است و اگر آب دهن اندازد یکبار در دنیا
لَصَارَتْ كُلُّهَا مِسْكًا مَكْتُوبٌ عَلَى صَدْرِهَا اسْمُ زَوْجِهَا وَاسْمٌ مِنْ
هر آئینه گردد تمام دنیا مشک نوشته است بر سینه هر حور نام شوهر او و نامی از
أَسْمَاءِ اللهِ تَعَالَى وَمَا بَيْنَ مَنْكِبَيْهَا فَرْسَخٌ فِي فَرْسَخٍ وَفِي كُلِّ يَدٍ مِنْ
نامهای خدا تعالی و در میان دو دوش وی یک فرسخ است در یک فرسخ او در هر دست از
يَدَيْهَا عَشَرَةُ أَسْوِرَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِي أَصَابِعِهَا عَشَرَةُ خَوَاتِيمَ وَفِي
دو دست ده سوار اند از طلا و در انگشتهای وی ده انگشتری است و در
رِجْلَيْهَا عَشَرَةُ خَلَاخِلَ مِنَ الْجَوَاهِرِ وَاللُّؤْلُؤِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ
دو پای وی ده خلخال است از جواهر و مروارید و روایت شده از ابن عباس رض که وی
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ حُورًا
گفت فرمود رسول خدا تعالی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هر آئینه در جنت یک حور است
يُقَالُ لَهَا لُعْبَةٌ خَلَقَهَا اللهُ تَعَالَى مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْمِسْكِ وَالْكَافُورِ
گفته میشود اورا لعبت آفریده اورا خدا تعالی از چهار چیز از مشک و کافور
وَالْعَنْبَرِ وَالزَّعْفَرَانِ وَعُجِنَتْ طِينَتُهَا بِمَاءِ الْحَيَوَانِ وَجَمِيعُ الْحُورِ لَهَا
و عنبر و زعفران و خمیر شده گل وی آب حیات و تمام حوران اورا
عُشَّاقٌ وَلَوْ بَزَقَتْ فِي الْبَحْرِ بَزْقَةً لَعَذُبَ مَاءُ الْبَحْرِ مِنْ رِيقِهَا مَكْتُوبٌ
عاشق اند و اگر آب دهن اندازد آن حور در دریا یکبار هر آئینه شیرین شود آب دریا از آب دهن آن نوشته است
عَلَى صَدْرِهَا مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلِي فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ رَبِّي وَ
بر سینه وی که هر که دوست دارد اینکه باشد اورا مثل من پس باید که بکند عبادت رب من و
رُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
روایت شده از ابن مسعود رض که وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم ان الله تعالی لما خلق جنة عدن دعا جبرائیل وقال

وآله وسلم بتحقیق خدایتعالی چون آفرید جنت عدن را خواند جبرئیل را و فرمود

له انطلق وانظر الی ما اخلقت لعبادی واولیائی فذهب جبرائیل

اورا برو و نظر کن آنچه آفریدم برای بندگان خود و دوستان خود پس رفت جبرئیل

وطاف فی ذلك الجنان فاشرفت الیه جاریة من حور العین من

وگشت در آن جنت پس سر بر آورد بسوی جبرئیل ایک کنیزی یا دختری از حور عین از

بعض تلك القصور وتبسمت الی جبرئیل علیه السلام فصارت جنات

بعض از آن کوشکها و تبسم کرد بطرف جبرائیل علیه السلام پس گشت جنت

عدن من ضوء ثنایاها منورة فخر جبرائیل مغشیا علیه وظن

عدن از روشنی دندان پیشین وی نورانی پس افتاد جبرائیل بیهوش شد بر روی خود و گمان کرد جبرائیل

انه من نور رب العزة فنادت الجاریة یا امین الله ارفع راسك

که این بیهوش شدن من از نور رب العزت است پس آواز کرد آن جاریه که ای امین خدا بردار سر خود را

فرفع راسه ونظر الیها وقال سبحان الذی خلقك فنادت الجاریة

پس برداشت سر خود را و نظر کرد بسوی آن جاریه و گفت پاکی است آن ذات را که آفرید ترا پس آواز کرد آن کنیزک

یا امین الله اتدری لمن خلقت قال لا فقالت الجاریة ان الله خلقنی

ای امین خدا آیا میدانی که برای کی آفریده شده ام گفت نه پس گفت آن کنیزک هر آئینه خدا آفرید مرا

لمن آثر رضاء الله تعالی علی هواء نفسه وعلی هذا جاء فی الخبر عن النبی

برای کسیکه اختیار کرد رضای خدایتعالی را بر هوای نفس خود و بنا بر این آمده در خبر از پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم انه قال رایت فی الجنة ملئکة یبنون قصرا

صلی الله علیه و آله و سلم که وی فرمود دیدم در جنت فرشتگان را که می سازند کوشکی

لبنة من ذهب ولبنة من فضة ویبنون کذلك فاذا کفوا عن البناء

خشتی از طلا و خشتی از نقره و می سازند همچنان پس ناگاه بند شدند از ساختن آن کوشک

فقلت لهم لم کففتم عن البناء قالوا قد تمت نفقتنا قلت ما نفقتکم

پس گفتم اوشان را چرا بند شدید از ساختن گفتند تمام شد خرچ و اجرت ما گفتیم چیست خرچ شما

قالوا ان صاحب القصر یذکر الله تعالی فلما کف عن ذکر الله کففنا

گفتند هر آئینه صاحب کوشک ذکر میکند خدایتعالی را پس چون بند شود از ذکر خدایتعالی بند شویم ما

عن بنائه قال ابن عباس فاذا اکل ولی الله من فواکه الجنة ما شاء و

از ساختن آن گفت ابن عباس رض پس چون خورد دوست خدا از میوه های جنت آنچه خواهد و

یشتاق الی الطعام فیامر الله تعالی ان یقدموا الیه الطعام فیاتون

مشتاق شود بسوی طعام پس امر کند خدایتعالی اینکه پیش آورید اورا طعام پس آورند

بسبعین

بسبعین الف وصیف وعلی کل وصیف سبعون الف مائدة

هفتاد هزار خدمتگار و بر هر وصیف هفتاد هزار مائده بود

من در ویاقوت وعلی کل مائدة الف صحفة من ذهب کما

از مروارید و یاقوت و بر هر مائده هزار رکابی بود از طلا چنانکه

قال الله تعالی ویطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب وفیها ما

فرموده خدایتعالی و گردانیده بر ایشان رکابیها از طلا و آبخوره و در آنها باشد آنچه

تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون وفی کل صحفة

میخواهد نفسها و لذت میکرد چشمها و شما باشید در آن همیشه و در هر رکابی

سبعون الف لون من الطعام لم تنله النار ولم یطبخه الطباخ

هفتاد هزار رنگ باشد از طعام که نرسیده باشد آنرا آتش و نه پخت اورا

ولم تغل فی قدر نحاس ولا غیره ولکن الله تعالی قال له کن فیکون

و نه جوش خورده در دیگ مسین و نه در غیر آن و لکن خدایتعالی فرمود آنرا پیدا شو پس پیدا شود

بلا تعب فیاکل ولی الله تعالی من تلك الصحائف ما یشاء زوجته

بغیر مشقت پس بخورد دوست خدایتعالی از آن رکابیها آنچه خواهد و زوجه وی

معه فاذا شبعا تنزل طیور من طیور الجنة عظمها کعظم البخت

با وی باشد پس چون سیر شوند فرود آیند مرغان از مرغان جنت استخوانهای شان مانند استخوان شتر قوی باشند

فتقفون باجنحتهم علی راس ولی الله تعالی وتقول کل لحمی

پس بایستند آن مرغان بالهای خود بر سر دوست خدایتعالی و گوید هر مرغ بخور گوشت من

طریا یا ولی الله انا طائر کذا وکذا وشربت من ماء السلسبیل

تازه را ای دوست خدا که من مرغ چنین و چنانم و نوشیدم از آب چشمه سلسبیل

والکافور کذا وکذا وارتعت من ریاض الجنة واکلت منها

و چشمه کافور و این قدر مدت چریدم از باغهای جنت و خوردم از آنها

فیشتاق ولی الله الی تلك الطیور فیامر الله تعالی لها ان تقع علی

پس مشتاق شود دوست خدا با خوردن آن مرغان پس امر کند خدایتعالی آن مرغان را اینکه واقع شوند بر

المائدة من ای لون شاء فیکونن مشویة فیاکل ولی الله ما شاء

مائده از هر قسمی که خواهد پس شوند بریان پس بخورد دوست خدا آنچه خواهد

من لحومها ثم یرجع الطائر باذن الله تعالی ولا ینفد طعام الجنة

از گوشت آن پس ازان باز زنده گردد آن مرغ باذن خدایتعالی و تمام نشود طعام جنت

وان اکل منها لا ینقص شیء ونظیره فی الدنیا القران یتعلمه الناس

اگرچه خورده شود از آن و نه ناقص شود چیزے و نظیر وی در دنیا قرآن است که می آموزند آنرا مردم

وَیُعَلِّمُونَ الْغَیْرَ وَهُوَ عَلیٰ حَالِهٖ لَایَنْقُصُ مِنْهُ شَیْئٌ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

ومی آموزانند دیگرانرا واو برحال خود هست ناقص نمیشود ازو چیزی وفرمود رسول خدا

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ یَاْکُلُوْنَ وَیَشْرَبُوْنَ وَیَتَفَکَّهُوْنَ

صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه اهل جنت میخورند ومی نوشند ومیوه میخورند

لَذَّةً ثُمَّ یَصِیْرُ طَعَامُهُمْ وَشَرَابُهُمْ رِیْحًا کَرِیْحِ الْمِسْکِ وَالْکَافُوْرِ

برای لذت پس ازان میگردد طعام ایشان ونوشیدن ایشان بادی مانند باد مشک وکافور

وَنَظِیْرُهٗ فِی الدُّنْیَا اَلْوَلَدُ فِیْ بَطْنِ الْاُمِّ لَایَبُوْلُ وَلَایَتَغَوَّطُ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا

ونظیر آن در دنیا ولد است در شکم مادر نه بول میکند ونه غایط میکند ای خدا روزی گردان مارا

بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ وَاٰلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۵

بحرمت پیغمبر وآل پاک او

وهمه ستایش مرخدا براست که پروردگار عالمیان است

خاتمة الطبع

الحمد لله که این کتاب مستطاب موجب خیر وصواب عبرت افزای اولو الابصار الموسوم بدقایق الاخبار فی ذکر الجنة والنار که مصنف رحمة الله علیه بسبب کسر نفسی نام خود ابیان نفرموده پس خوشی نیتی وبزرگی او از حسن کلامش ظاهر وهویداست وآنرا بآیات کلام الله واحادیث رسول الله صلعم زیور وسلیل خیابان مزین گردانیده که هیچ منکر را جای انگشت نهادن وزبان طعن کشادن نیست پس چون این کتاب پسندیده طلبا ومفید عام بود لهذا الحسن اهتمام متوقع اجر عظیم قاضی عبد الکریم ابن جناب قاضی نور محمد صاحب مرحوم بلبندری بتصحیح تام وتنقیح مالا کلام در مطبع کریمی واقع جزیره بمبئی مثل عروس نوخواسته آراسته وپیراسته گردیده میگوید ومیطلبد که بجااند مخلوت نشینان گوشه صراط مستقیم تا مژده رسانم ایشانرا بجنات النعیم وکجااند گم گشتگان بادیه ضلالت وپیروان جاده لئیم تا بخشوع آرم اوشانرا از هیبت بعث ونشر وشر افشانی نار جحیم تا آنان شادمان شوند وزیاده تر متوجه شوند وایشان تائب شده رجوع باطیعوا الله واطیعوا الرسول نمایند بعد از فیضیابی وحظ قلبی مهتمم ومصحح وکاتب را بدعای خیر یاد فرمایند۔ والحمد لله رب العالمین ۵

تاریخ طبع از رکن الدین بن شیخ احمد کاتب کتاب هذا المتخلص به تمنا

چو شد طبع این نسخه بی مثال	بذکر نوا ور پسندیده حال
تمنا ز ابجد نمود حساب	ریاض مکارم زهی گفت سال

۱۲ ۱۳

کتبه رکن الدین بن شیخ احمد دهندواری عفی الله عنهما ۵

قال فی کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون یعرف الدال دقایق الاخبار فی ذکر الجنة والنار ترجمه عبد الرحیم ابن احمد القضات فاظن هو هذا لان المصنف اورد الاحادیث معنا لا بالفاظها فوقع فیها کثیرة کانه ترجم و ترجم وهو جائز عند اکثر المحدثین اذا کان ناقل الحدیث ماهرا بالخطاب والاشارات والکنایات واللغات والحقیقة والمجازات وبالاصطلاحات العربیة فافهم والله اعلم وعلمه اتم من المصحح ۱۲

